START

REEL 15

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 15

(Richter-Bernburg No. 35)

Author: Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās

Title: Kefāyä-ye Mojāhedīyä

212 fols., 200 x 115 mm

Loose material filmed at end of manuscript

طب منصوری

تألیف

منصور بن محمد بن الیاس

منصور بن محمد بن احمد بن یوسف الیاس شیرازی

در زمان سلطان زین الدین

هذا الکتاب طب حسن یوسفی

مقدمه کتاب طب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین رب تمم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان و دقایق حکمت او بی‌نهایت
و حمد بی‌حد و ثنای بی‌عدد و سپاس مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق
انسان بیرون از حد و بیان است و گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول
و صورت ارکان عناصر است و دلیل بر رافت و رحمت او احوال امزجه
ابدان است قادری که از کمال افاضت قوی ارواح در اعضا جاری
گرداننده صحت و مرض را با استقامت اسباب مقرر و مقدر داشت
و از فضل [illegible] های خود تدبیر حفظ صحت ایشان فرمود و خلعت صورکم
فاحسن صورکم بر قامت زیبای ایشان دوخت و سماط و
رزقکم من الطیبات جهت نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم
الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و صد هزاران
هزار سلام و صلوات و تحف تحیات نامیات مر ذاتی را که منهاج و قانون
نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیات و ارکان حسنه او جون

له

سته ضروری غنی و مغنی است و جون کتاب طبیعی جامع مغنی و حاوی و [illegible]
اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت
الافلاک مکرم مجتبی محمد مصطفی و بر آل و اولاد و امجاد او باد
اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصر ارباب سیرت پوشیده
نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از ایجاد اجرام علوی و ابداع اجسام
سفلی آفرینش آدمی است که در صدف وجود و در بنده موجود است
و مادر علیم و عالم حکیم تقدست اسمائه او را به شرف خلعت و لقد
کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده
آراسته و او را بعدل و سیاست و طاعت و عبادت فرموده
که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حصول
این کمال و صدور این افعال بی وجود صحت که مدار قابلیت و
موضوع له کمالات متصور نمی‌شود پس بر همه کس لازم است که در حفظ
صحت حاصله و استرداد زایله آن کوشیدند تا از سعادت دارین
و کمال منزلتین محروم نمانند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول
و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال
نمی‌ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می‌ماند
لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمیر هر مصنوعی چندین هزار حکمت

تجربه فرموده دیده مراد به فواید مخصوص درج نموده و بهر کسی را فوائدی
ارزانی و با ستعمال ان امر فرموده چنانکه در اخبار وارد است که موسی
علی نبینا و علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود باو
نزول کردند که یا موسی در حالت میخواهی که ابطال حکمت مالکی فرمائی
اسرار ما را از خلق پوشیده داری بعد از ان موسی ع امت خود را
بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از رسالت حضرت صلی الله
علیه و آله نقلست که العلم علمان علم الابدان و علم
الادیان و علم ابدان را که اعلامای مرتبه است دانایان ما
درجه مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست
بر صحت علم ابدان ما هرین متقدمین حکمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم
سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکب نظر شافی و تامل کافی
کرده اند و چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن الیاس
احسن الله عواقبه و اداره و غفر لوالدیه بدین علم و مطالعه این قسم
اشتغال می نمود و بحکم خذ العلم من افواه الرجال
درر فواید و غرر فراید اسرار السنه اساتذه این فن می ربود
متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن
و ظاهر مختصری جامع در هر باب اشارتی رفته باشد

بر ورای [illegible] اسبال فرمایند فانی بالخطایا المعترف و با
التقصیر المعترف و عین الکرام عن المعاب معصوب
و السنتهم عن المساوی محفوظه والله ولی التوفیق
و این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسم طب یعنی نظری
و عملی قسم اول در طب نظری و ان مشتملست بر مقدمه و چهار
مقاله مقاله اول در اسباب مادی صحت و ان مشتملست بر
چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح
باب سیوم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب
صوری صحت و ان مشتملست بر دو باب باب اول در مزاج باب
دوم در قوی باب سیوم در اسباب فاعلی صحت و ان مشتملست
بر مقدمه و دو باب باب اول در اسباب ضروری و ان مشتملست
بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی
فصل سیوم در حرکه و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری
فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ
باب دوم در اسباب غیر ضروری و ان مشتملست بر دو فصل
فصل اول در اسباب ملحقه به سته ضروری فصل دوم در اسباب
عوارض بدنی مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات

فهرست

فهرست

باب اول در اورام باب دوم در بثور باب سیوم
در جراحات آ باب چهارم در کسر و خلع و حرق و امثال آن
باب پنجم در جذام و اعراض جلدی باب ششم در امراضی
که تعلق بموی دارد باب هفتم در انچه تعلق به زینت دارد
مقاله پنجم در ذکر زهر حیوانات زهر دار و دفع ضرر ان
وان مشتملست بر چهار باب باب اول در زهر و علاج شاربان
باب دوم در گزیدن حشرات و تیرپران باب سیوم
در گزیدن ادمی و حیوانات باب چهارم در دفع هوام و طرد
حشرات و بهایم واین لغو فن اولست فن دوم در ذکر
ادویه و اغذیه و اشربه وان مشتملست بر دو مقاله مقاله اول
در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه وان مشتملست بر هشت باب باب اول
در طبایع ادویه و تاثیرات ان باب دوم در حبوب باب سیوم
در لحوم و البان باب چهارم در فواکه و شیرینی باب پنجم در بقول
باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب باب
هشتم در ادویه مرکبه و کیفیت و ترکیب ان وان مشتمل بود بر
پنج باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان
تریاق باب دوم در تریاقها باب سیوم در مفرحات

و بیان

و بیان قوت هر یک باب چهارم در معاجین و اطریفلات باب پنجم در اشربه
و لعوقات و مربیات و ربوب و سکنجبینات باب ششم در [illegible] مسهله
مثلثه و غیرها باب هفتم در جوارشات باب هشتم در حبها و غیره
باب نهم در ایارجات باب دهم در سفوفات باب یازدهم
در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم
در سعوطات و عطوسات و نشوقات و سنونات و غراغر باب شانزدهم
باب هفدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات باب هجدهم در ادویه چشم
باب نوزدهم در مراهم و ذرورات باب بیستم در صلادی و مسمنات
خاتمه در متفرقات قول اول نظری و عملی چون شروع در شی
لابداست از معرفت و شعور بان شی بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بان احوال بدن انسان معلوم
کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن تا تغییر
ان حاصل شود تا باین علم حفظ صحت کند حال الحصول و استرداد ان در
حال زوال وان علم منقسم بدو قسم است از برای انکه اگر مفید اعتقاد
است باموری که مجرد است از بیان کیفیه انواع عمل انرا نظری گویند
چنانکه علم بارکان که چهار است و امزجه که هشت است و اگر مفید اعتقاد
است باموری چند به بیان کیفیت عمل انرا عملی گویند چنانکه تصرف در اورام

طب نظری
مقدمه

مثلا باعتبار زمان و وقت و از جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته شود
پس این علم بدو قسم شود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر
علمی بماهیت او سبب زیادتی شعور است بان علم و موجب امتیاز
مسایل ان علوم میشود از غیر او و علما را عادت شده است که
بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور
بدان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک ازین دو قسم
ازینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی عملی انست که بحث
کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از و کنند از ان جهت
که منسوب بصحت است حفظ او رد و ماتیوقف علیه الصحة ان موضوع این
علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است
از جهت صحت و مرض و احوال و دلایل از برای انکه طبیب بحث از
عوارض ذاتی این امور میکند از ان جهت که منسوب اند بصحتی که غایة
مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرفست در اسباب
سته ضروری و تدبیر ان و اعمال ید و علاج بادویه و هر یک ازین
بحسب احتیاج طبیب بان گفته شود و چون اصل علمست و عمل بی
علم کلا علمست پس شروع کنیم در قسم علمی طب اما قسم نظری مشتملست بر مقدمه
و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم حفظ صحة

قسم ۱
طب نظری
مقصود

دوم

حفظش با شئی بعد از سبب علم بان باشد

حاصله و استرداد زایله است و حفظش بعد از علم باو باشد و علم باسباب
او و معرفت او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون
معرفت اسباب هر شئی موجب تحقیق وجود ان شئی حال اسباب باشد
او بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق که معرفت
عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام
ان چیزی را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر
در عرف که اصطلاح حکماست ماتیوقف علیه الشئی بود اعم از انکه
توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب چهار قسمت
زیرا که در سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوة اثرا سبب
مادی گویند چون چوب به نسبت با سریر اگر داخل بود بالفعل
انرا سبب صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا
مسدس و اگر خارج باشد از سبب یا موجد اوست و اورا
سبب فاعل گویند چون نجار و یا ایجاد برای انست انرا سبب
غایی گویند همچون جلوس بر سریر چون اینمعنی در ذهن مقرر گشت بدان
که اسباب مادی صحت اسبابیست که در ان مقرر میشود و این یا مرکب
بود یا بسیط و اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و ان
اعضاست یا لطیف بود و ان ارواح است یا متوسط و ان اخلاطست

ارکان

واسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از ان حادث شود
اعضا ٤ والتیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب
است و اسباب فاعل صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکلت اعتدال واقع
مرض گردد حافظ و موجب صحت بود والا موجب مرض و این امور اگر محتاج
الیه بود در جمیع ازمان و جمیع ابدان محتاج باشند از اسباب ستة ضروری گویند
و اگر بعضی افراد محتاج باشند بان جنبیت و اگر در بعضی زمان محتاج الیه
نباشند واردات و اسباب غایی صحت سلامت افعال است که از
قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع ان از هر عضوی بر وجه
اعتدال بود و سبب غایی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر

مقاله اول در اسباب مادی صحت و چون این اسباب چهار است
و این مقاله منقسم میشود بچهار باب **باب اول** در ارکان و اجزا
اصول و عناصر و اسطقسات گویند و ان اجسامیست بسیط که
اجزاء اولی بدن انسان‌اند و غیر او از مرکبات شود و ان چهار است زیرا
که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب تقویه بود
اتش یا طالب جهت انچه طالب غایت محیط بود اتش است و طبع او گرم و خشک بود
و محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره اتش مماس مقعر فلک
قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت

عنصری

ارواح

هوا عنصرین بارد و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه محیط است
نه غایت او محیط است و طبع او گرم و تر و فایده او در مرکبات تخفیف
و تحلیل است و محل او زیر کره اتش است و انچه متوجه جهت مرکز است
آب آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت
قبول اشکال است و ترک ان و محل او زبر کره هو است و انچه طالب
خاک غایت مرکز بود خاکست و طبع او سرد و خشکست و فایده او در
مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمساک بود والله اعلم

باب دوم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست بخاری
که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون میشود
و بواسطه شرایین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد
حیوانی قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و انرا روح حیوانی
گویند و قوت حیوانی بدو قایمست و از این روح چون بعضی بدماغ
رسد کیفیتی دیگر بپذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل شود
نفسانی و انرا روح نفسانی گویند و قوه نفسانی بدو قایمست و این روح
مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بجگر رسد او را
طبیعی کیفیتی دیگر حاصل شود و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم
بود و از و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود پس بتحقیق و بقول معلم

مو

اول وحققان حکما یک روح است که در هر محل ومظهری از وصورتی
واثری پیدا می شود وبحسب ظاهر وبقول اطبا چنین است که هر یک
باستقلال روحی اند ما سبب حس حیا در اخلاط بدانکه
غذا که وارد بدن میشود تا ان وقت که جزو تام اعضا میکردد
اورا چهار استحاله لاحق میشود وهر یکی را از ان نضجی ودر هر یکی
خلاصه وفضله از یکدیگر تمیز شود وخلاصه جبه تغذیه محفوظ
الهضوم الاربع
ماند وفضله بطریق اسهل مندفع شود وهضم اول انست که دهان
اورا مضغ میکند تا در قعر معده قرار کیرد ومشابه کشک ثخین
شود وانرا کیلوس کویند لطیف ان بطریق ماساریقا که عروق
چند شعریت میان کبد ومعده میرود وکثیف ان بطریق امعا
دفع میشود وانرا ابراز کویند وهضم دوم در کبد است وان عبارتست
از استحاله کیلوس با خلاط خلاصه او باورده رود وفضله مائیه
بطریق کلیه ومثانه مندفع کردد وانرا بول کویند وهضم سیوم در
عروق است وان عبارت است از استحاله اخلاط است با عضا
بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست وان عبارتست
از استحاله رطوبت وماده که مشابه اعضا شود وباعتبار رتبه
وصورت هردو متعدی شود مالفعل هر یک از اعضا در قوام

تام وفضله این هردو هضم مثل عرق ووسخ مندفع شود پس عمل
هضم دوم اینجا در رطوبت اولی وثانیه است که عبارت از اخلاط
اربعه است وعمل هضم سیوم اینجا در رطوبة ثانیه است از ماده
معمول خود واین رطوبت یا فضول بود یا غیر فضول انچه فضول
باشد بدن را بان احتیاجی نباشد واکر اخراج نکند متعفن
کردد وان داخل اخلاط غیر طبیعی باشد وانچه غیر فضول باشد
چهار صنف است یکی انکه در عروق صغار ودقاق موجود است
دوم مستحیل میشود بجواهر اعضا بحسب مزاج سیوم انکه بمنزله
طل در اعضا منتشر است چهارم انکه الیتام والتصاق
اعضا بواسطه انست اکنون بدانکه خلط جسمی است سیال
که کیلوس اولا بدان مستحیل شود وان چهار است زیرا که انچه
نضج تام یافته است انچه از وی طافی بود صفراست وانچه راسب بود سودا
وانچه متوسط بود خون وانچه نضج تمام نیافته است بلغم هر یک از ین طبیعی بود
وغیر طبیعی اما خون طبیعی رنک او سرخ وطعم او شیرین وطبع او کرم و
تراست وتغذیه جمیع بدن ما او باشد تنها یا فقط دیکر از اخلاط
وغیر طبیعی ازو یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی
وبر تقدیرین صفراویة یا سوداویة یا بلغمیة مایل بود اما بلغم طبیعی طعم

والنصاق
خون طبیعی

از مایل بود به شیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او انست که در
جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون شود
و غذای بدن گردد و ازین جهة او را مفرغه نیست و با خون در جمیع
عروق جاریست و فایده دیگر انکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ
شود و دیگر انکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیرطبیعی باعتبار قوام پنج است
زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق بود انرا مایی خوانند یا غلیظ و
این غلیظ اگر در رطوبت بود زجاجی و اگر رطوبت ... جصی گویند
و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف محسوس بود مخاطی گویند و اگر
غیر محسوس بود خام و غیرطبیعی باعتبار طعم چهار است عفص و مالح
و تفه و حامض و بلغم مالح اخر اصناف بلغم است اما صفرای طبیعی صفرا
لون او احمر ناصع است و طبع او گرم و خشک و او در کبد بدو قسم
میشود قسمی با خون بعروق رود جهة ترقیق دم تا نفوذ در منافذ ضیقه
کند و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا
شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة غسل امعا و تنبیه بر دفع
براز و صفرای غیرطبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد
اگر در جگر باشد مرة رسوبی گویند و اگر در معده محترق شده کراثی
گویند و کراثی چون محترق شود زنجاری و ان بمنزله سم باشد

و انچه بسبب واردی متغیر شده اگر وارد بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر
بلغم غلیظ باشد محی و اگر صفرا رسودادی اما سودای طبیعی دردی خون سودا
طبیعی باشد و طعم او بعفوصت و حموضت مایل بود و طبع او
سرد و خشک است و او در جگر بدو قسم میشود قسمی با خون بعروق رود
جهة تمتین و تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی
بطحال رود جهة تنبیه و دغدغه غذا بمعا ریزد و غیرطبیعی از ان خلط
باشد که محترق شود و اگر چه سودای طبیعی بود و انرا مادیه و مره سودا گویند

باب چهارم در اعضا و ان مشتملست بر دو فصل فصل اول

در تعریف و تقسیم اعضا بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی
جیده غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو برانست که اول عضوی
که مکون میشود دل است و بعضی گفته اند دماغ و بعضی گویند جگر و بعضی دیگر
برانند که چون منی بمقر رسد در وی علیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی
پدید اید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی بر جمیع
ذی مجوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو قسم کرده اند یکی انکه عضو یا معطی
مطلق بود همچون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق بود چون لحم
یا معطی و قابل همچون کبد و یا نه معطی و نه قابل چون عظام و وجهی
دیگر انکه اعضا یا رئیس بود و یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس و نه
...

و دو حس را که اگر مبداء قوتیست که محتاج الیه است در بقای شخص
یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل
و دماغ و جگر و بحسب نوع همین است با انثیین که بدان مخصوص است
و اگر ممد و متمم فعل عضویست از اعضای رئیس گویند و این خادم یا بهیمی
بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا سبکی دماغ را
و اوعیه منی انثیان را یا مؤدی بود چون شرایین قلب را و اورده کبد را
و اعصاب دماغ را و احلیل انثیان را و اگر نه مبدا قوت و نه ممداد
بود اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد
نه رئیس و نه مرئوس چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضای بسیط
بود و آنرا اعضای متشابهة الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضای
دیگر آلیه خوانند و بیان هر یک در دو فصل گفته میشود فصل اول
در اعضای مفرده و اقسام آن ده است قسم اول عظم
و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال
یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله دیوار
و یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و یکی بمنزله سقف که آنرا
قحف گویند و فک اعلی مرکبست از چهارده عظم و عظام فک دو جنبه
و هشتم گوشتی است و بیکدیگر متصل شده و مفاصل آن از درز و شادن

قلب حجاب

گویند از آن جهة که بعضی آلات حیوة و تنفس و بعضی آلات غذا و بعضی
آلات شعور و بعضی آلات تناسل بود اما اعضای حیوة و تنفس
قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضاست در رئیس
مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع لیفات
و غشای غلیظ بر آن محتوی که آنرا غلاف قلب خوانند و شکل او
صنوبریست و قاعده او از بالاست و آن غضروفی بر رباطات و ثیقه
و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او دو بطن است بطن
بطن ایمن محاذی کبد است و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی
بدو متصلست جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر است و در وی
روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند و از وی دو شریان
طالع شده یکی شریان وریدی که بریه می رود و جهة جذب نسیم از وی
و رسانیدن دم لطیف باو و یکی دیگر شریان بزرگتر است که اصل جمیع
شراین بود و او را ابهر و اورطی گویند و میان این بطن منفذی هست
چون نفقی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آنرا دهلیز
خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول
دم و از موضع دخول نسیم دو زایده هست که آنرا اذنی قلب گویند
حجاب عضویت مرکب از جوهر لحم و غشای عصب و حساس

و محرک وممدّ ریه است در انقباض وانبساط د حاجز است میان
الات تنفس ریه مخلوق است از لحم زبدی سخیف واز شعب
شریان وریدی وشعب ورید شریانی وشعب قصبهٔ ریه د غشای
ذو الحس بر مجموع کشیده واو بدو شق شده است شق طرف
الیمین او بسه شعبه منقسم شده است وشق طرف الیسر بدو شعبه
ومجموع گرد قلب برامده وفایده ان ترویح قلبست بواسطه جذب
نسیم وا حاله ان با کیفیتی مناسب مزاج قلب ودفع بخار دخانی
واو مبدا صوت است الات حلق اما حلق عبارت از مجموع
مخرجین بود که مری وقصبهٔ ریه است د تعریف مری در اعضای
غذا یاد کرده شود وقصبهٔ ریه عضویست غضروفی الشکل مولف از
غضاریف وغشایی بران کشیده واو از قدام مری افتاده است
وفایده ان تنفس است که عبارت از جذب نسیم ودفع بخار بود
وبالای او حنجره است واو عضوی غضروفیست که اله تمام صوت
وحصر نفس بود واو مرکب است از سه غضروف یکی از قدام که انرا
درقی گویند وترسی نیز خوانند ودوی دیگر از طرف خلف که مایل مری
باشد واین دو کوچک ترند یکی را تام نیت ویکی را مکبی گویند برای
انکه در حالت بلع بران می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود وانفتاح

وانغلاق حنجره بدو حاصل میشود ودر جوف حنجره جسمیست شبیه به لسان
مزمار که انضمام وانفتاح پذیرد وصوت بدان حاصل شود لهات
عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره اویخته وفایده او
تصفیهٔ هوا بود ومانع بود از بخار ودخان وغبار وممد صوت باشد
لوزتین دو عضواند از لحم عصبانی شبیه به غده که از اصل زبان
رسته اند وفایده او منع هواست از انکه دفعة نفوذ کند اما الات
شعور دماغ وچشم وگوش وبینی است دماغ عضویست رئیس
ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست از مخ واورده وشراین وغشای
دقیق که ملاقی نفس اوست وغشای صلب که چون بطانهٔ ایخ
غشاست وممّاس قحف است وشکل دماغ مثلثی مخروطی بود و
قاعدهٔ او مقدم راس است ویمین او از موخر است زیرا که منبت
اعصاب است حرکت ودماغ از جهت عرض که از طرف پیشانیست تا
پس سر بسه قسم میشود وانرا بطون دماغ گویند واوسع بطون بطن
مقدم است ودر زیر بطن اوسط تجویفی هست که انرا معصره گویند
فضلات دماغ انجا جمع شود وکجک فرود اید وغشایی که مماس جرم
دماغ است مانند ترارید وغصون برهم افتاده واز صورتی چون
کرمی پیدا شده بواسطه حرکت انبساط وانقباض شراین متحرکست والله اعلم

مخاع مشابه جوهر دماغ است و خلیفهٔ اوست و او را سه
غشاست و او همچون دنباله دماغ بود که در فقرات منحدر شده تا
عصعص به عطش(?) رسیده عین از اعضای شریفه است و مرکب
از سه رطوبت و هفت طبقه و درو اعصاب و اورده و شراین
متفرق شده شعر ز آفریدگار تعالی بلطف خویش
چشمت بهفت پرده و سه آب نقش(?) صلب و مشیمه شبکه زجاجی و بیض
جلید بیض عنکبوت و عنب قرن و ملتحم طبقهٔ اول را که حافظ
هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم دسم است و منقلب بعضلات محرکه
طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقه سوم را عنبیه
گویند و او بعد از قرنیه است و لون او مختلف است در بعضی اشخاص
سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق و بعد ازین طبقه رطوبت
بیضی است و آن رطوبه سفید است شفاف و طبقه چهارم را عنکبوتیه
گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از در رطوبه
جلیدی بود و آن جسمیست مانند جلید نهایت شفاف و طرف ظاهر او
پهن بود جهة انطباع مرئیات و طرف باطن او محدب طبیعت تا در ثقبه
عصبه مجوفه که حس ابصار بر آن بود مرکوز گردد و بعد از آن رطوبه زجاجی
که شبیه به آبگینه گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او

بعد از

بعد از رطوبه زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمه گویند و او همچون غشایی بر جمیع
محتوی شده طبقه هفتم صلبه گویند و او غشای غلیظ است
که ملاقی عظم عین شود و تحقق ابصار بر رطوبه حاصل میشود و باقی
آلات معدات وی اند که رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه
او اشعه دفعة منطبع نگردد که موجب ... او شود و زجاجی مغذی اوست
و طبقات از قدام و خلف بمنزله وقایه او
و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون
مصادم هوا عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوه سامعه
در وست ادراک صوت حاصل میگردد بدانکه منخرین
چون ببالای بینی رسند بدو تجویف منقسم شوند قسمی باقصای فم
منتهی گردد جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه
مصفات است منتهی شود جهة دفع فضلات دماغی و تادیه روایح
بدان دو عصبه که شبیه اند بدو سر پستان و ادراک روایح
بدایشان حاصل گردد اما اعضای آلات غذا اول مجری دهن است
که فایده آن ظاهر است و دندان جهة سحق و طحن در آن موجود است
زبان مؤلف از لحم ابیض و شراین و اورده و اعصاب است
و در اصل قطعه لحم غدیست جهة انسکاب لعاب تا بمطعوم مختلط گردد

و زبان در اساعت و از درد و تقلیب ممضوغ ممد فم است و حس
ذوقی و تکلم بدو حاصل میشود لب مخلوق است از عصب و لحم
و شریان و ورید و فایده او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب
و اعانه تکلم بود مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است
و متصل به نهایت فم و بدایة معده چون برابر عظم فقری رسد
فراخ تر گردد و از ان فم معده گویند و حس او بغایة بود معده
دو طبقه است داخل ان عصبانی جهة حس و خارج ان لحمانی
جهة مدد هضم و تکون حرارة و از فم معده بتدریج فراخ تر گردد تا بنهایة
ان که نزدیک ناف است و بر شکل کدوی باشد و غذا از در مستحیل
به کیلوس شود امعا مخلوق است از اغشیه و ادرده و شرایین
و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول اثنی عشری گویند
متصل بود به قعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم منغلق
بود و چون هضم تمام شود منفتح شود و دوم را صایم گویند و او بعد از
بواب است و عروق ماساریقا نیز از و جذب غذا لطیف کنند و صغرا
از مراره بدو منصب شود و سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود
و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعای دقاق گویند چهارم
را اعور گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج او یکیست

و پنجم را قولون گویند و قولنج درین روده واقع شود و ششم را امعای مستقیم
گویند و او اخر همه است و بمقعد متصلست ثرب از شعب
عصب و اورده و شرایین مرکب بود و منتسج بود در طوبتی و سم
برد منتسج شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع
معده و امعا همچون پرده حاصل شود و گرد بر ایشان برای تکون حرارة و معاونت
هضم والله اعلم کبد عضوی رئیس است و جوهر ان لحمانی بود
و بی حس و غشای دو الحس مجلل او شده و محل او طرف ایمن
از مقعر معده است و او را پنج زایده است مثل پنج اصبع بر معده
محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته که از ابواب رسته گویند
و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون امده جهة
جذب غذا و از ا ماساریقا گویند از معده و بعضی امعا
لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گردانند تا
نضج یابد و اخلاط از هم تمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته
که از ا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق
شده است جهة جذب دم و انچه از خارج شده است منشعب است و او
اصل اورده بدن دو قسم میشود قسمی صاعد و با عالی بدن
گردد و قسمی هابط گردد و باسافل بدن متفرق شود

عصابیست همچون کیسی و فم آن بمقعر کبد متصلست جهة جذب صفرا و از و
رگی بیرون اید و به دو قسم شود قسمی بامعای صایم متصل شود جهت
رسانیدن صفرا باو و قسمی بقعر معده متصل است جهة انصباب صفرا
باو و طحال عضوی لحمانی است بر شکل زبانی و محل او جانب
الیسر است محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر معده و شرایین
و عروق در و منتشر شده و او را دو مجریست یکی متصل بکبد جهة جذب
سودا از و و یکی متصل بقعر معده جهة جذب انصباب سودا با معده
اشتها کردد کلیتها عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شراین
و غشای غلیظ احساس بران محتوی شده و او مانند نیمه دایره است
و کلیه دو عدد است و برباطات قوی مرطوب مربوط است بطرف
بقرب صلب و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان آن است
که فضله کبد بر ایشان ریزد و دموتی که در ایشان باشد جهة غذای
خود جذب کنند و باقی بمثانه ریزد مثانه کیسی بلوطی شکلست
و مولف از لیفات و دو طبقه است و بول در آن جمع میشود و دفعة
به قبل مندفع میگردد و او را عنقی است که بول بدان طریق دفع شود
اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین
مرکبست از لحم سفید غددی و در و منافذ بسیار است و او را دو

انصباب ریختن

گرد او بر امده و التفاف بسیار در آن پیدا شده و غشای بران
کشیده و منی در و جمع میشود و نضج پیدا میکند و بواسطه بیاض جوهر
انثیین سفید میگردد چنانکه در پستان دم حلمیت شیر میشود و منی از فضله
هضم رابع متولد شود و با انثیین اید تا او را صلاحیت تولید
و استعداد آن حاصل شود و انثیین در رجال ظاهرتر و بزرگتر
و مستدیر بود و از آن نسا صغیر و پهن باشد و در طرف فرج
پنهان بود قضیب مرکب بود از اعصاب و شرایین و اورده
و خلل آن بلحم محشو شده و در وی مجری بول و ودی و مذی
و منی هست و او از عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف است
و بغوط انست که تجاویف او بریح ممتلی گردد و شرایین او بروح و
اورده او بدم و حس حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت
متلذذ شود و موجب بقای نوع بود و فایده قضیب ایصال ماده
فرج بود بمستقر خویش رحم عضویست مولف از لیفات
عصبانی و دو طبقه است و او چون قضیبی مقلوبست و موضع او
ورای مثانه و قدام معای مستقیم بود و در وی عروق با و متصل
شده است جهة دفع فضله طمث و تغذیه جنین و او را مجرای
هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین و وصول منی و در فم

ادغشای هست تنگ که ازاله بکارت ان کنند ورحم در حالت عروق
منضم میشود ودر حالت علوق تنگ میشود ودر حالت تولد فراخ
میگردد وفضله طمث در حالت آبستنی غذای جنین میشود ودر رضاع
مستحیل به شیر میگردد ورحم را شوق بجذب منی هست واز این جهت
در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج ومنفعت رحم
ان است که منی در او قرار گیرد وجنین از او متولد شود کیفیت
تولد جنین بدانکه منی مرد وزن اگر بایکدیگر در رحم قرار گیرند واز جمیع سوء
المزاجات خالی باشند ورحم صحیح ونقی بوده باشد واز واردات
خارجی واسباب بادیه هیچ مانعی نباشد از قوه عاقده
که در منی مرد وقوت منعقده که در منی زن است در ان امتزاجی پیدا
شود وچهار نقطه مانند حباب در وی پیدا شود یکی در محل دل ویکی در
محل دماغ ویکی در محل جگر ویکی بر جمیع محتوی شود تا حافظ حرارت غریزی
وواقی اعضا بود وفوهات عروق باو متصل گردد تا از ان مجری غذا
بجگر طفل سازد واین را حاله اولی گویند وبهفت روز تمام شود وبعد
از ان نقطهای سرخ پیدا شود ودر اطراف ومنافذ عروق بدید اید وبه
جنین خون سرخ طمث جاری شود واین را حاله ثانیه گویند وبچهار روز تمام
شود وبعد از ان علقه شود واین را حاله ثالثه گویند واین به شش روز تمام شود پس

مضغه گردد وبعضی اعضا از هم متمیز شود وقسطی صالح از روح حیوانی وطبیعی بود
مترشح شود ومستعد ان گردد که از واهب الصور تعالی وتقدس روح
حیوانی باو مفاض شود واین را حاله رابعه گویند وبه دوازده روز تمام
شود پس جراح ذکوری وانوثی ظاهر شود واین را حاله خامسه گویند وبه
سه روز تمام شود پس تمام اعضا بخلقت در اید وعروق ومجاری
ومفاصل بظهور رسد واین را حاله سادسه گویند ودر پنج روز تمام شود
واین حالات مذکوره در ذکور مدت اقصر باشد واز اناث بچهل
روز تا پنجاه روز وبعد از ان نمو نماید تا مدت شش ماه که اقل مدت حملست
وجنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک گردد ودر سه ضعف ایام حرکت
بوجود اید اگر تشکل به سی وپنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود وبعد دویست
وده روز که هفت ماه باشد بر اید وغالب ان باشد که بماند واگر
بچهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند وبعد دویست وچهل
روز که مدت هشت ماه باشد بر اید ونماند ودلیل گفته اند که مولود
در ماه هشتم در اضطراب اید وحرکت کند اگر صحیح المزاج وقوی حال باشد
خرق اغشیه کند وباذن الله تعالی بیرون اید واگر ضعیف الحال بود و
قوت خرق وخروج نداند اگر حرکت کند متالم گردد واز حرکت باز
تا بماه نهم رسد خستگی از و زایل گردد وقوت گیرد ودر ماه نهم بوجود

اعضا تمام خلقت گردد ح

اید و بماند و اگر به غایت ضعیف بود و رنجور یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم
بزاید و این حرکه خستگی وی را زیاده کند و هوای خارج نسبت
با او غریب بود پس هلاک شود و اگر در حبل و پنج روز تمام شود در ماه
نهم بوجود اید و باقی بماند و اکثر چنین واقع می شود مقاله اول
در اسباب صوری صحت و ان دو باب است باب اول
در مزاج و ان کیفیتی است ملموسه که از امتزاج جسمی مرکب از ارکان
حاصل شود و بواسطه فعل و انفعال که میان صور و مواد متضاده
ارکان واقع میشود بکیفیتی که حدت و صولت و سورة هر یکی از
یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که ان را مزاج گویند و ان
کیفیت ما در حد وسط افتاده باشد چنانکه بهیچ طرف از کیفیات
مایل نباشد و از ا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد
و معتدل بالفرض گویند برای انکه وجود او در خارج محال است یا انکه
مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست از انکه به یکطرف
مایل باشد یا بدو طرف مایل بود و این نیز چهار قسمت احر و ارطب
ما یعنی یا ابرد یا ارطب یا ایبس یا بدو طرف مایل بود و این نیز
چهار قسم است احر و ارطب و ابرد و ایبس و ابرد و ارطب و این
هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این

بهم

قوی

اعراض

وچون از عوارض نفسانی متاثر شود از امشتعله گویند و قوای نفسانی
از دماغ منبعث میشود بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت
حس و حرکت کند باذن باری تعالی و اسم و این قوة بدو قسمت مدرکه و
محرکه اما مدرکه بدو قسمت قسم اول آن بود که ادراک امور ظاهری کند
و از احواس ظاهر گویند و آن پنج است اول قوة باصره و آن قوتیست
در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده که از مقدم دماغ به
عینین می آید و ادراک الوان و اشکال بادو حاصل میشود و حکمت
درین انست که تا محل ادراک و اشکال عینین یکی به تصور شود
و مدرک انسان یکی بود و این قوة بواسطه روح لطیف در عصبه مجوفه
استه برطوبه جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم
قوه شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه
که شبیه بحلمتی الثدی است و از مقدم دماغ رسته تا ادراک رائحه
مشمومات کند سیوم ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه
عصبی که در زبان مفروش است بمعونه لعاب ادراک طعوم کند چهارم
سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش است موجود است
که تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است
و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در

باصره
شامه
ذائقه

جمیع بدن منتشر است و بدن بملاقات اجسام از کیفیات متاثر شود
قسم دوم مدرکه که امور باطنی است و از را حواس باطنی گویند
و ان نیز پنج قوة است اول حس مشترک و ان قوتیست که
هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود باو مؤدی گردد و ازین جهتش حس
مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال
است و او را خزانه حس مشترک خوانند زیرا که هرچه دریابد باو سپارد
و محل او مؤخر این بطن است سیوم متخیله است و او را متصرفه
گویند و این تصرف ترکیب بود همچون تصور آدمی دو سر و تفصیل بود چون
تصور انسانی بی سر و متفکره نیز ش گویند چون مطاوع عقل باشد
چهارم متوهمه است و ان قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند
که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن
اوسط است پنجم حافظ است و ان قوتی بود که معانی متوهمه
متوهمه یا متفکره را ادراک کرده باشد نگه دارد و او را متذکره نیز
گویند باعتبار انکه چیزهای فراموش کرده را یاد آورد و همچون خزانه متخیله
و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه نیز دو قسمت
باعثه و فاعله و باعثه نیز دو قسمت شهوانی و غضبی شهوانی ان است
که باعث شود بتحریک جهة نافعی و غضبی انست که باعث شود

متخیله

متوهمه

بتحریک جهة دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از ان است که فی
الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ
کند تا بواسطه ان عضل مسترخی و متشنج شود و به قبض و بسط ان
اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد اما قوت
طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و ان یا مخدومه باشد
بر ابقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که متصرف است
از برای ابقاء بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست
که در غذا تصرف کند و از را شبیه جوهر بدن گرداند و ملصق اعضا
کند و نامیه قوتیست که اجزاء غاذیه ابزا حاصل کرده باشد در اقطار بدن ابز
موضع مناسب صرف میکند تا به کمال مقداری و غایت نموی که نوع
مزاج او مقتضی انست برسد و مخدومه که بر ابقای نوع است دو
قسم است مولده و مصوره مولده انست که از خون صالح و
رطوبات ثانیه تحقیق میکند و از را مستعد قبول صورت کند
و مصوره ان است که باذن باری عز اسمه اعضا را شکل گرداند
و تجاویف و مفاصل ان پیدا گرداند و اما خادمه چهار است اول
جاذبه و ان قوتیست که در اعضا موجود است تا اجزاء مناسب و
مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و ان قوتیست که ان مناسب
امساک

مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در وی عمل کند سیوم هاضمه وان مجذوب را استحاله کرداند و مهیا سازد که غاذیه ازا تصرف کند چهارم دافعه وان قوتیت که انچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت پذیرفتن نداشته باشد که غذا شود مندفع کرداند و کیفیات اربع خوادم این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و این بی صورت حرارت نتواند بود وامابرودة بالعرض خادم ماسکه است جهته استمساک وخادم دافعه جهته منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهته قبض وخادم جاذبه و دافعه است جهته تقویت روح که حامل قوتست ورطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهته تسییل وتنفوذ واحالة غذا وخادم دافعه بود جهته تسییل فضلات وجاذبه وماسکه وهاضمه و دافعه خادم غاذیه اند وغاذیه ونامیه خادم مولده اند والله اعلم

مقاله سیوم در اسباب فاعلی صحت وان مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول ومنقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب ان است که اولا موجود شود پس ازو حالتی از احوال بدن و این سبب است بادی و سابق و واصلی برای انکه باید نی بود مثل خلطی که موجب حالتی

گردد

گردد یا غیر بدنی باشد چون حراره افتاب و برودت هوا واین را خارجی گویند همچون غضب و فرح واز انفعالی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب غیر بدنی واگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد چون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود از اسابق گویند واگر بی واسطه سبب حالتی شود از او اصلی گویند همچون عفونت که باعث و سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچون تبرید اب سرد تحقق حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که تقضی و تباعد از ایشان ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری واگر ممکن است غیر ضروری واین قسم یا مضاد طبیعت بود چون غرق وقتل وتفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تنقیه با افتاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری

باب اول در اسباب ضروری واو از ان جهته ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از ان لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای انکه احتیاج بر ان عمومی دارد در حالت پس این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانیت واگر وارد روح میشود هوا است واگر وارد اعضا میگردد اگر بالعرض بالذات است ماکول ومشروب واگر بالعرض است استفراغ و احتباس واگر وارد عضو ووح هردو میشود اگر با شعور باشد خواب و بیداری واگر با شعور حرکه و سکون بدنی

فصل اول

و مجموع در شش فصل گفته میشود فصل اول در هوا بدانکه هوایی که محیط
است بابدان تنفس محتاج الیه است جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق ان
و دفع فضلات ازو که هوا چون با بدن رسد موجب تقویه
روح و ترویح ان میشود و به سبب حرارت روح میسوزد و دخان میگردد
پس بیرون می اید پس بهترین هوا ان است که صافی بود و با بخار و
دود نیامیخته باشد و از مواضع آجامی و خنادق و مقابر و از
مباقل ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده جفول الخیر و جوز
و بید الخیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی
که هوا را فساد عام پیدا شود و موجب وبا گردد دران وقت هوای
محبوس بهتر از گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی یا غیر
طبیعی بود یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی انست که بواسطه فصول و
انتقالات ان لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر
افتاب است در ربعی از فلک چنانکه از اول حمل تا اخر جوزا ربیع بود
و از اول سرطان تا اخر سنبله صیف و از اول میزان تا اخر قوس خریف
و از اول جدی تا اخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع ان زمان است که
هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما
پیدا شود و صیف زمانیست که گرما غلبه کند و خریف زمانیست که در مقابل

آجام: نیستانها

ربیع باشد و تغیر اشجار و سقوط اوراق ظاهر شود و شاید که فصول
منجمان با فصول طبیبان موافق باشد و یا شاید که تقدم و تاخر
باشد اما هوای ربیع چون بطبیعه خود باشد اعدل فصول بود
و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرة
خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته باشد
ربیع: در ربیع بحرکت اید و بهترین ربیع انست که معتدل بود و باران باعتدال
آید اما هوای تابستان چو بطبیعه خود باشد گرم و خشک بود
و بدن موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد
موجب کثرة خون و حمرة وجه باشد و شدة اشتها و اگر مفرط بود
صیف: موجب صفرة لون و کثرة صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف
انست که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران و گرما در غایت
خریف: شده نبود و اما هوای خریف چون بطبیعه خود باشد سرد و خشک
بود و او را بدترین فصول نهاده اند از انجهت که در مقابل ربیع افتاده
و او موجب تزاید اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض
سوداوی و حمیات عفنه باشد و بهترین خریف انست که باران بسیار
زمستان: اید و بامداد و شبانگاه بغایت گرم نباشد اما هوای زمستان
چون بطبیعه خود باشد سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل

بود واگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرة اشتها و تقویة
هوا و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود واگر رطوبة
بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخاء اعضا و نزلات و زیادتی
بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار
اید و باد جنوب کمتر اید اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت شود
یا بواسطه امور ارضی که بان سبب فضول بر طبیعت خود نماند چنانچه
مثلا ربیع بهوای شتا گردد یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی
مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرة درازی فوق الارض و انکشاف
نزدیک شدن کواکب یا یکی بدیگری
هوا و عدم ان بود و امور ارضی شش است اول انکه بواسطه
عرض بلد بود که اگر بلد قریب بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی
و شتوی در شمال و جنوب ان بلد باشد و در غایة سخونة بود
و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل بود واگر
نزدیک قطب
بخلاف بود نه بارد بود دوم انکه بواسطه وضع بلد باشد اگر نجد
بود یعنی مرتفع باشد بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سیوم
انکه بواسطه مجاورت جبال بود و این دو وجه باشد اول انکه
جبال موجب زیادتی و وفور اشعه باشد و موجب کثرة
سخونة شود و بالعکس اگر واقع شود موجب برودت گردد

دوم انکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی ازان شود و موجب
ان گفته شود پس تغیر بحسب جبال و هوا حادث شود بالعرض سیوم
انکه بواسطه مجاورت دریا بود وان بالذات ترطیب کند اما اگر شمال کوه
نیز زیاده کند و اگر جنوب بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی
بود تغلیظ چهارم انکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است
شمال وان بارد یابس است و موجب تقویة هضم قوی و اشتها بود و اصلاح
هوای فاسد کند اما اعصاب را و اعضای عصبانی را مضر بود و جنوب
وان حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء
قوة و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آنست که در روز بهبود
آید و صبا معتدل است و در غایة لطافت بود و موجب حفظ صحت و
تقویة بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آنست که در اول روز اید
سلس و دبور به نسبت با صبا ارطب و اغلظ بود و بهترین او آن است که در آخر
روز اید پس در هر مسکنی که هبوب یکی ازین ریاح اکثر باشد هوای
ان موضع بحسب طبیعة ان ریح متغیر شود پنجم انکه بواسطه تربه
بود پس هوای بلد حجری سرد و خشک بود و از عفونة دور باشد و هوای
شوره زار سبخی و رملی گرم و خشک و طینی برطوبة مایل بود و حجر و سلیم باشد
و بری عفنی باشد و ششم هوای موضع بحسب قرب مجاورت نیز بود وان بحسب

طبیعت آن معدن بود و بباید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است
در ارتفاع و انخفاض و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که
بلند از پستی از بوی باد
مهب او ازین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور بسته باشد
و این در موضعی باید که اعدل بقاع بود و الا بجمله که عکس با اعتدال اقرب
اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسمت یکی آنکه تغیر و فساد در
جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که هوا از بساطت خود نماند بسبب
اجزای مائی و بخاری و دخانی که بواسطه مجاورت بطایح ردیه و خنادق و
آجام و مقابر و جیف و قتلی با هوا ممتزج شود و هوا را متعفن گرداند
و موجب وبا شود و بیشتر در خریف و اواخر تابستان حادث شود و فساد
هوا دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود و بواسطه
هوا بوی و بای رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن بجمیع بدن رسد
و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا
که چون فساد هوا در حیوانات و نباتات اثر کند هر اینه انسان و
دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا که از آن ماده حاصل
شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک
گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع
و نسل گردد و این تغیر یا موافق مزاج فصل نبود همچون رعد و برق که در زمستان

[illegible]

فصل ۲
پیدا کرد و موجب فساد هوا شود فصل دوم در حرکات نفسانی
که از اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکة
یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج دفعة حرکت کند غضب بود
و اگر به تدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعة حرکت کند
خوف و فزع بود اگر به تدریج بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود
اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر به عکس این بود
هم و فرق میان هم و غم آن است که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث
نشده باشد و غم در مکروهی که واقع شده و این عوارض تابع سوء
المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی
نیز موجب تاثر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حال مجامعت هر
صورتی که در خیال مجامع آید نطفه دران صورت متشکل شود و از تصور
فصل ۳
حموضات و مشاهده آن کندی دندان پیدا شود فصل سیوم
در حرکة و سکون بدنی اما چون حرکة در وقت خود باشد موجب
تحلل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و استفراغ مسام و جودت
هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی باشد و سکون موجب ضد آن
بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را
مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد

مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است
به عضوی مثل قرات اعضا و صدا بر اوار بلند گوش را و نظر در
اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در جمیع امور موجب صحت باشد و افراط
دران مضر باشد و تدبیر ان در حفظ صحت گفته شود فصل چهارم
در خواب و بیداری خواب مشابه سکون است و در وجود ارواح غریزی
متوجه باطن شود جهت نضج و هضم که اثر استعداد ان باشد که ادرا
هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات
و قوت نفسانی را سست و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات
و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلد نفس و تهیج وجه و ضعف
اعضای عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب
روز بیشتر این افعال صادر میشود و بیداری مشابه سکون است حرکة
است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط هضم بود
عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و ازان
امراض سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و مشروب و ان
دو قسمت قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان
او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود از شش قسم بیرون
نیست یا غذای مطلق بود یا غذای دوایی یا دوای مطلق یا دوای

مسموم

و ترطیب و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و اب
غذا نه شود و افراط در و موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوة
شود و بهترین ابها اب چشمه بود که بر گل خالص یا بر سنگی جاری گردد
و منبع ان دورتر باشد و از بلندی منحدر گردد و تیز رود و زود گرم
و سرد شود و زود در گذرد و صافی گردد و شمال یا صبا بان وزد
و افتاب بدان نزد تابد و هر چه در و بجوشانند زود هضم شود
و موجب ثقل معده نه شود و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع
این صفات در اب نیل موجود است و اب باران لطیف بود
خصوصا که در تابستان از ابر رعد بارد اما از جهة کثرت رطوبت و
لطافت زود متعفن شود اصلاح ان طبخ است اب کاریز ثقیل
بود و اب چاه ازان اثقل و مضر باشد اب بری و اجامی مضر
بود اب معدنی از حدیدی گذرد تقویه احشا کند و بشتی منع سیلان
و نفث دم کند و نوشادری مطلق و مجلی باشد و فضی و
ذهبی تقویه معده و دل و احشا کند و بورقی و ملحی هزال
اورد و کبریتی تلین طبیعه و تنقیه جلد کند اب گرم مفسد معده
و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند اب سرد مقوی معده
و منبه شهوة و مسکن عطش بود اب برف و یخ اعضای عصبانی

را مضر بود بحث چهارم در شراب اگرچه قران مجید بر منع ان
و تحریم ان نازل گشته است و مباشرت ان از جمله کبایر است و
اخبار و احادیث در خباثت ان وارد شده است اما چون طبیعت
در معالجات دقتها بدان محتاج میشود خصوص که شرع نیز به شرطی
مخصوص رخصت فرموده است و اکثر خلایق دران شروع می نمایند
و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و از مضرت بسیار است
بنابرین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام
شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر تا مدت
شش ماه حکم نو دارد و اسم نو و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از
سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذای بسیار دهد و تن فربه کند
و مناسب محرور و اوقات حاره باشد اما کبد را زیان دارد و
اسهال و نفخ ازو تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع
اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده مفید بود و حواس را تقویت
کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب
احمر ناصع است پس اقوی له و انچه زرد باشد حاد و کم غذا
باشد و زود نفوذ کند و خمار اورد و ابیض نیکو غذا دهد و تر طیب کند
و اسود بدترین انواع باشد اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع

بود و دیر گذرد و جگر و شش را مضر بود و شراب تلخ تیز حاد باشد و زود نفوذ
کند و احشا را مضر بود و ترش بعض تقویت معده و احشا کند و تنقیه
الات سینه را مفید بود و حامض دیر مستی اورد و دماغ را مضر باشد
اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویه و تنشیط کند و معده
را تقویه دهد و حاد غیر طیب مصدع باشد و عدیم الرایحه دیر مستی اورد
و منتن بغایت بد باشد و موجب فساد ها بود اما باعتبار قوام شراب
غلیظ و کدر دیر گذرد و سده اورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد
نیک بود و سکر و خمار ان زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبید
زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا اورد
و دوشابی گرم و تر و مسمن بود و عسلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ
کند و جمیع مناصل را مفید بود اما صداع و تب اورد و خرمایی مفسد
و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا ازان تولد کند اما تسمین بدن کند
و انچه از حبوب مثل زرت و جو و غیر ان سازند بحسب مزاج و طبیعت
ان مختلف بود و دران منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما
اسکار کند اما منفعت شراب قدما چنین گویند که در هیچ مفرد و مرکبی
این منفعت نمی تواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی
اما منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و ازالت افکار فاسده

و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و سوء خلق و جودت
ذهن و ذکا و صفاء خاطر بود و الحمد که بدنی بود تحسین لون است و براقیت
و اشراق آن و انعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و
تقویت هضم و تسکین و تلطیف و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالهٔ بلغم
با خون و کسر غایلهٔ سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی
و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت آن اول است که ازالهٔ عقل می
کند که اشرف مخلوقات است و انفع مکونات است و تمیز انسانی از
دیگر حیوانات باوست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراک نفسانی
و بدنی و شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث
غفلت و نسیان و بهتت و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و تشکل
و ثقل حواس و غیر آن ازو تولد کند باب ششم در استفراغ و
احتباس استفراغ موجب حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید
و تجفیف و ضعف و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت
و تولد حمیات و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و جمله
از استفراغات معتاده جماع است و حمام و در آن شروع می رود اما جماع
فعلی است که بر صحت و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است
زیرا که مبدا آن قوة متخیله است و باعثه و شهوانیه است و دیگر مولده

آن

آن عضلات میکند و قوه حیوانی که ارسال حرارت و روح و ترویح به
عضو میکند و قوت طبیعی تولید مادهٔ منی و احالهٔ آن و دفع آن میکند
و انثیان چون مخصوص بدین منفعت است بنابرین باید که درین اعضا هیچ نوع
ازین امراض نباشد و جمیع افعال که بدینها متعلق است بر نهج طبیعی
بی آفت ظاهر نشود و هرچه ازین آفات ظاهر شود موجب ضعف
این قوه بود و جماع چون بحسب اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال
کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویه اشتها و دفع وسواس و
امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلاء و ثقل بدن و کلال حواس
کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط در آن
موجب ضعف قوی و ذبول و مرض [illegible] بود و اعضای عصبانی را مضر بود
اما حمام فعلی طبیعی است [illegible] آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کیفی بواسطه
آب و از استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و امکنه
سه مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود و بیت دوم مسخن و
مرطب و بیت سوم مسخن و مجفف و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش
حرارت غریزی و شهوة غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود
و ترک آن موجب اضداد این باشد و افراط در استحمام موجب تحلیل

وضعف قوی وعدم شهوة جماع وانتصاب مراد باعضای ضعیف بود
واستحمام باب سرد موجب تبرید وترطیب ونشاط وقوت اعضا
وقوی وحرارت غریزی بود ومناسب جوانان محروری مزاج باشد

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل است

فصل اول در اسباب ملحقه به سته ضروری وان پنج است

اسنان واجناس وعادات وصناعات وواردات خارجی
اسنان از ان جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بسیار است چنانکه
بعضی از اشخاص در سنی ضعیف ومریض باشند وچون انتقال
کنند به سنی دیگر قوی وصحیح گردند وبالعکس چنانکه محروری مزاج در سن شباب
ضعیف بود ودر سن کهولت قوی گردد وسرد مزاج بعکس این ودرجات
سن چهار است **اول** سن نمو وان را احداثت گویند ابتدا از
ان سن طفولیت است وان زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد
بعد از ان سن صبی وان بعد از نهوض بود وقبل از نبات شدن حرکت اعضا
وبعد از ان سن ترعرع وبعد از ان سن غلامیه وان را مراهق گویند واین
وقت بلوغ باشد وبعد از ان سن فتی تا قریب سی سال که سن شباب
است **دوم** سن وقوف وان را سن شباب گویند وبعد از انقضای
سن نمو باشد تا قریب چهل سال وحرارت ورطوبت در صبی وشباب در
یکیته

یکیته متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد
ودر شباب بسبب قلت رطوبت شدید وحاد باشد چنانکه هیزم
خشک را علیحده مشتعل گردانی در ناری متساوی در کیفیت **سیوم**
سن کهولت بود وان از انقضای سن وقوف است تا قریب
به شصت سال ودر این سن حرارت در نقصان ویبوست در تزاید
بود **چهارم** سن شیخوخت است وان از انقضای سن کهولت
بود تا اخر عمر ودر این سن یبوست غالب شود وبرودت به سبب رطوبات
غریبه واین مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع
وبلدان متفاوت گردد چنانکه گویند در حبشه وزنگبار اسنان تا سی
سال وچهل سال منقضی میشود **اما اجناس** مزاج ذکور بحرارت و
یبوست مایل بود ومزاج اناث برطوبت وبرودت واین نیز
باعتبار اغلب بود نه انکه کل واحد از ذکور بنسبت با کل واحد از
اناث چنین باشد **اما صناعات** هر قسمی از ان موجب امری شود
مثل انکه هر صناعتی که مباشر یا مجاور اب باید بود چون قصارت موجب
ترطیب شود وصناعتی که مجاور اتش باید بود موجب تسخین و
تجفیف بود واز افراط در ان بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید
شود وصناعتی که مجاور گل ما باشد موجب یبوست شود مثل الکاری وطیانی

اما عادات از آن جمله است که ترک آن تغیر مزاج کند و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود اگر بیکبار از آن دفعة باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و ازین جهة گفته اند العادة طبیعة ثانیة اما واردات خارجی مثل غذاهات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمی شود ازانچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ دارد و مقوی و حافظ صحت و انچه کریهه بالعکس و از آن جمله نفخی با فتاب که موجب تحلیل رطوبات بود و استسقا و ربو و صداع بارد را مفید بود بچون هم اندرفان در رمل گرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در زیت تشنج و اعیا را مفید بود و مثل رشش آب برودی که موجب انعکاس قوة و ازاله کرب و لهیب میشود خصوص که با گلاب بود فصل ۲۶ دوم در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارة حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی بود همچون حرکة ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه که بحسب داخل بود یا بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونة اخلاط و اسباب برودت حرکة و سکون مفرطین بود و استعمال

مرطبات بود و کثرت اکل و عدم جودة هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل بود یا خارج اسباب ملابسه از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال سوم روغن و اطلیه محلله و هوای نرم و اسباب خشونة ملاقات محللات و مجففات با فراط و قابضات بود خارجی و داخلی و اسباب استفراغ قوة دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوة ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجة ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد شکل قصور صورة مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقه یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکة طفل نه در وقت خویش یا ضربه و سقطه و مثل آن بود و اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل یا التحام منفذی یا انطباق مجری بواسطه خلا ماده یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدة حرکة دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدة قوة جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود

یبوست

و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب
فساد وضع بمقارنه عضوی بعضوی مشنج یا التحام بود یا ولادی
باشد و بمباعدت عضوی از عضوی مشنج یا استرخا یا اثر قرحه
بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال
یا محرق یا لذاع بود یا امتلائی ممدد یا شده دافعه بزبر طبیعی
یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی و از خارج مثل قطع بسیف و کشیدن
بر ریسمان و سوختن بآتش بود اسباب قرحه جراحتی که متقیح گردد
یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل شود اسباب ورم امتلا از
اخلاط یا از ماده ریحی یا مایی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود اسباب خلع شاید که
بدنی باشد مثل قیله که از رطوبت مرخیه پیدا شود یا امر خارجی بود
مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی
بود من حیث هو مناف سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون
اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک است و سبب آن خلطی
حریف یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلطی خشن بود سوم
ناخس است و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهت
عرض چهارم ممدد است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب

یا عضل

یا عضل بود از جهت طول پنجم ضاغط است و سبب آن ماده یا
ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفخ است و سبب آن
ماده بود که میان عضل و غشای او حادث شود هفتم مکسر است
و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشای او حاصل شود هشتم
رخو است و سبب آن ماده بود که ممدد لحم یا عضل باشد نهم ثاقب
است و سبب آن ماده غلیظ ریحی بود که میان طبقات اعضا
واقع شود دهم مسلی است و سبب آن عین ثاقب بود و فرق
میانه او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان
محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آن محتبس شود
یازدهم خدریست و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ
روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی باشد حار در
عضوی حساس سیزدهم اعیائی است و سبب آن یا تمدد یا
بعجی بود و از اعیای تمددی گویند یا خلطی لاذع و از اعیای قروحی
گویند یا به سبب ریح باشد و از اعیای ریحی گویند چهاردهم
لاذع است و سبب آن خلطی حار بود پانزدهم ثقیل است و
سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از غشا معلق بود مثل طحال
مثل کبد
یا غشای گرداگرد او در آمده و بواسطه انجذاب غشا حساس ثقیل کند

یا سبب ورمی که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچون سرطان
نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود و محللات و
مستفرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات وجع بود بتحقیق
مسکن وجع قطع اسباب است و اسباب تخمه و امتلا ارد و بیرون نیست
یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبة فضلی و موانع تحلل
و امری داخلی مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدة ماسکه یا ضیق
مجاری اسباب ضعف الات انواع بر آنکه این سبب یا وارد جرم عضو شود
یا وارد روح یا وارد قوت اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب
و تفرق اتصال بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت
استفراغ و اگر وارد قوة شود کثرت صدور فعل از آن قوت بود و اگر
اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و مایوکل و مایشرب نیز از اسباب
ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا یبس مضعف بود چون رعشه
یا لسه یا پوستی تشنج همچون فواق یا لبس یا فضول موذی بتبرید
همچون نافض یا موذی بلدغ همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود چون
اختلاج باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه
و هشت فصل مقدمه بدانکه علامات آنست که بآن استدلال کنند
باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات و امارات

یا دلالت میکند بر نفس مرض همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت
بر حمی کند یا دلالت کند بر محل مرض چون نبض منشاری که دلیل ورم
حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچو علامات امتلا یا علامات
ملازم ورم بود چون تب حار و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام
یا دلیل اعراض ظاهر بود چون لون و ملمس یا دلیل اعراض
باطنی بود و این نوع مشکلتر است و موقوف بر معرفت تشریح است
و استدلال در آن بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود
دلیل آفتی بود در مبدا آن افعال که قوی است و آفت قوی دلیل
آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال
دماغ و دلالة نبض بر احوال قلب و دلالة بول بر کبد و دلالة براز بر
معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع طرف ایمن که
دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر دلیل ورم طحال سیوم شکل
مرض است همچو دلالة ورم هلالی شکل بر آنکه ورم در محدب کبد است
چهارم باستفراغ چون بول و براز که در باب خود یاد کرده می شود
ان شاء الله فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات
مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج
بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربع دلیل آن کیفیة باشد دوم

[illegible]

سخنه است لحمی دلیل حرارة و رطوبة بود و هزال از لحم دلیل برودت بود و
پیوست و از شحم دلیل حرارت و پیوسته بود سیم لون است بیاض
لون دلیل برودت بود و حمرة و سمرة دلیل حرارت و صفرة دلیل صفرا و
کمودة دلیل سودا چهارم موی است کثرت و جعودت ان دلالة
بر حرارة مزاج کند و شقره و حمرة بر اعتدال و صهوبت و بیاضی بر برودت
پنجم هیات اعضا است سعة عروق و سینه و عظم عظم و تمامی
خلقت دلیل حرارة بود و ضد ان دلیل برودت ششم کیفیت
انفعالات است سرعة انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه ان
کیفیت بود هفتم افعال طبعی است از افعال انچه کامل بود
دلیل اعتدال بود و انچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی
دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم
دلیل رطوبة است و قلة ان دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست
نهم افعال نفسانی است طیش و جراءة و حدت ذهن و کثرت
کلام و سرعة انفعالات دلیل حرارة بود و جبن و بلادت و فرط حیا
و وقار و بطوء انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه
است شدت رایحه و صبغ ان دلیل حرارة بود و ضد ان دلیل برودت
و کثرت ان دلالة بر رطوبة کند و قلت ان بر یبوست فصل دوم

در علامات امتلا امتلا زیادتی کمیة اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه بود
و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق
و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلا
علامت غلبه دم ثقل راس و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت
و بلادة حواس و حلاوة دهن و حمرة لون و زبان و ظهور بثور و رفتن
خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت
غلبه بلغم بیاض لون و سستی فم و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق
و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت
حواس و تخیل اب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرة
لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهان و تشنگی و
ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله اتش و
چیزهای زرد بود علامت غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن بود
و سواد و غلظ خون و شهوة کاذب و کثرت افکار و وسوسه و
خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در نبض
نبض حرکتی است از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرایین باشد
و هر نبضه مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض
و بسط او جهة جذب نسیم و دفع بخار دخانی است و اجناس نبض نه بود

انبساط

جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و اقسام بسیط ان نه است
اول طویل است و او ان است که اجزای او در حال حرکت اکثر
در طول محسوس شود و سبب ان شدت حاجت بترویج بود و کثافت
لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل است سیوم
معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او انست که اکثر اجزای او
در عرض محسوس شود و سبب ان خلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم
ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض و
ضیق هفتم شاهق و او انست که اجزای او در عمق محسوس شود
و سبب ان شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض
است و او در مقابل شاهق باشد نهم معتدل در شهوق
و انخفاض و از ازدواج این نه بسیط بیست و هفت قسم حاصل شود اما انچه
مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم است و او عریض
طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و او در مقابل عظیم باشد
سیوم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او انست
که در عرض و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل غلیظ
باشد ششم معتدل در غلظ و دقت بود جنس دوم

زمان حرکت

ماخوذ است از زمان حرکه و ان سه قسم است قسم اول سریع

و او ان است

و او ان است که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب ان شدت حاجت بود
دوم بطی و او در مقابل سریع باشد سیوم معتدل در
سرعت و بطوء جنس سیوم ماخوذ است از زمان سکون و ان

سکون

سه قسم است اول متواتر و او ان است که زمان سکون او کوتاه
بود و سبب ان شدت حاجت و ضعف قوه بود دوم متفاوت

قوام آلت

است در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام
آلت و ان سه قسم است اول صلب بود و او انست که انگشت
با عتمادی تمام حرکت انبساط او را فرو نشاند و سبب ان یبوست
جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلب است سیوم

ملمس آلت

معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس آلت
و ان سه قسم است اول حار و سبب ان اسباب مسخنه باشد
دوم بارد و او در مقابل حار باشد سیوم معتدل در حرارت

امتلاء

و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و ان سه قسمت
اول ممتلی و ان چنان باشد که در عروق چیزی زاید از حد
اعتدال محسوس شود و سبب ان امتلا بود دوم خالی و او در

قرع

مقابل ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم
ماخوذ است از کیفیت قرع و ان سه قسم است اول قوی و او

است که در انبساط [illegible] دوم ضعیف و او در مقابل
قوی بود سیوم معتدل در قوة و ضعف جنس هشتم ماخوذ است
استوا
از استوا و اختلاف وان دو قسم است اول مستوی و او عبارت
از ان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم
مختلف و او در مقابل مستوی بود و ان مختلف دو قسم است منتظم و غیر
منتظم مختلف منتظم انست که اختلاف او در انتظامی باشد یعنی در
چند دور که کند بر یک طریق بوده باشد و اختلافی در ان باشد و مختلف
غیر منتظم انست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری
او را اختلافی ظاهر شود جنس سیوم ماخوذ است از حال وزن
وان یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن انست که بر نحوی
طبیعی بود یعنی وزن ان نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و
ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن وان نبضی باشد
که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلا همچو وزن شاب بود دوم مباین الوزن وان
نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر باشد چنانکه وزن
نبض شاب مثلا همچو نبض صبی باشد سیوم خارج الوزن وان نبضی
باشد که وزن او مشابه هیچ وزن از اوزان نبض نباشد و نباید دانست

که در حرکات نبض طبیعه موسیقی موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات
با دوار و ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود
نسبت ازمنه نبض نیز در سرعة و تواتر نسبتی ایقاعی است اگر ان
نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه ان هیچ اختلافی نباشد ان را
منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که ان را نامی نهاده اند مشهور
غزالی — سیزده است اول غزالی است وان نبضی بود که مختلف بود در
سرعة و بطو چنانکه اول بطی باشد پس ثانیا به سرعة مایل شود و
موجی — به تدریج بیرون سریع شود تشبیه بحرکه غزال دوم موجی وان
نبضی بود مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلاء او بطریق
دودی — موج اب محسوس گردد سیوم دودی وان نبضی باشد چون موجی
نملی — اما او در عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی
منشاری — و او ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری وان نبضی بود که
مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض چنانکه
ذنب الفار — بعضی از اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب
الفار و او ان است که نبضه متحرک شود بتدریج ضعیف و قوی
مسلی — بود و باز بدرجه اول عود کند و برین ریتره ضعیف شود هفتم
مسلی و او همچون ذنب الفار بود الا انکه عود او بدرجه اول تدریج

ذو الفترة
واقع در وسط
مرتعش
ملتوی
مطرقی

ضعیف شده و ذنب الفار و فعا عود کند هشتم ذو الفترة و او انست
که در زمانی که توقع حرکة باشد ساکن گردد نهم واقع در وسط و او
انست که زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد دهم مرتعش و او
انست که حرکت او همچون حرکة رعشه بود یازدهم ملتوی و او انست
که همچون ریسمان پیچیده محسوس گردد دوازدهم مطرقی و ذو القرعتین نیز
گویند و او انست که دو قرع کند جانکه حرکه انقباض او محسوس نشود ۱۳
مرتعد و او انست که حرکه او همچون رعد محسوس شود و این مجموع دلاله

مرتعد

دلاله بر سوء حال مریض کند فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس
و فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود
از نبض اناث اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلینه ماین بود
و وزن لایق بهر دو انست که در صبیان زمان انقباض از انبساط مساوی
بود و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول
بصغر و بطوء مایل باشد و وزن لایق بایشان انست که زمان انبساط
پیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود
و در صیف صغیر سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در
شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود
اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدا خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در

و شبان عظیم باشند
اما نبض خصیان
صح

۱۲۰

بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاة به سببی
خارج بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش
بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض سریع و قوی
و عظیم بود و متواتر و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زاید اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما
باعتبار استحمام اگر استحمام باب گرم و باعتدال باشد و به تحلیل نرسد
نبض سریع و قوی بود و اگر به تحلیل رسد صغیر و متفاوت باشد و اگر
تحلیل بافراط بود ضعیف و صغیر گردد و اگر استحمام باب سرد باشد نبض
در قوت زاید بود و در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف
و بطی و صغیر و متفاوت گردد و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالة
غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خجالت عظیم و بطی و متفاوت
بود و در خوف و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع
و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا وجع نبض عظیم
و سریع باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی شود
اما نبض در اورام اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود
و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت
بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بالصواب

فصل پنجم در قاروره و انرا تفسره گویند و استدلال بان باعتبار
هفت جنس بود جنس اول لون است و طبقات ان پنج باشد
اول صفرة و مراتب ان شش است دوم تبنی و او دلالة
بر قصور نضج کند سوم اترجی و او دلیل حال نضج باشد چهارم
اشقر و او دلیل حرارت بود پنجم نارنجی و او دلالة بر شدت
حرارة کند ششم ناری و او زاید از نارنجی باشد هفتم زعفرانی
وان دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرة است و مراتب ان چهار
باشد اول اصهب و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی
و حمرة او زاید از اصهب بود سوم احمر قانی چهارم احمر اقتم
و او در حمرة بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد جنس سوم خضرة
و مراتب او پنج است اول فستقی و ان دلیل برودت بود دوم
اسمانجونی و ان دلیل برودتی سخت یا شرب زهر باشد سوم
نیلنجی و ان دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ
دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و ان از احتراق اخلاط بود پنجم
زنگاری و او دلالة کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود جنس چهارم
سوده است و مراتب ان چهار است اول اسودی که ماخوذ
از زعفرانی بود یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلیل غلبه خون و

احرق

و احتراق ان باشد دوم اسودی که از خضرة حاصل شده باشد
وان دلیل سودای صرف باشد سوم اسودی که از سیاهی ماخوذ
باشد وان دلالة بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت
یا موت حرارة غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در
مشایخ و نسا و ابتدای حمیات اما اگر تناول چیز سیاه چون انکابه
و آتش سوز کرده باشد از اعتباری نباشد پنجم صافی
است وان دو قسم است اول رقیق شفاف وان دلیل
برودت بود و نومیدی از نضج دوم ابیض حقیقی وان اصناف است
اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر بان دسومتی باشد یا همچون
شیر باشد دلیل ذوبان باشد و این در لفظ دق باشد و فقاعی با
بزه دلیل قروح الات بول باشد و فقاعی بی بزه دلیل حصاة یا
سواد خام بود و رصاصی بی رسوب بغایة بد باشد و اگر مشابه
منی باشد دلیل بحران امراض بلغمی بود و اگر چون ماست و شیر
بود در امراض حاده دلیل هلاک باشد و از الوان بول یکی انست
که مشابه غسالة لحم باشد وان دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد
و دیگر انست که مشابه لون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوصا
که منتن بود جنس ششم از دلایل قوام بول باشد و ان

سه قسمت اول رقیق وان دلالة کند بر برودت وعدم نضج و
ضعف کلیه و آلات بول دوم غلیظ وان دلالة کند بر کثرت
اخلاط وعدم نضج و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار ادرام
یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر به تدریج کم شود نیک باشد
واگر متمادی گردد خصوصا در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل
در غلظ ورقت وان دلیل در نضج تام و حسن حال بود جنس سوم
رایحه بول است وان شش قسم باشد اول عدیم الرایحه وان دلیل برودت
مزاج ونقصان حرارت غریزی بود دوم منتن وان دلیل قروح
مجاری یا اخلاط عفنه بود سیوم حامض الرایحه وان در مرض
دلیل سوت حرارة غریزی بود یا دلالة کند بر حدوث حرارة غریبه که
از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه وان دلیل
غلبه دم باشد پنجم حریف الرایحه وان دلیل فساد سودا بود
ششم زهم الرایحه وان زهومت تاک بود وان دلیل فساد
رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد رطوبتی
لزجه بود و فاعل ان ریحی بود که در جوهر بول باشد و سواد زبد
و شقرة زبد دلیل یرقان بود و قلت ان دلیل لزوجة اخلاط
وکثرت ان دلیل ریح رطوبة بود جنس پنجم قلت وکثرت

بول است

بول است وان اگر کمتر از ان باشد که باید به نسبت با مشروب
دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل رطوبات مفرط بود واگر بیشتر
از ان باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زایده بود و ذوبان اعضا
جنس ششم صفا و کدورت است وان غیر رقت و غلظ بود و بول
کدر دلالت کند بر عدم نضج اشتغال طبیعه بر نضج اخلاط یا بر سقوط
قوت وصافی دلالة کند بر عدم نضج جنس هفتم رسوب است و
رسوب جوهری باشد که از مایعة غلیظ تر بود وازو متمیز شود
خواه که مترسب شود و خواه که معلق باشد و در استدلال از چند
وجه کنند اول از جوهر ان وان طبیعی باشد یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید
باشد یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود و چون
تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و
دلالة کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را
اسمیت قسم اول خراطی وان همچون صفایح بود کبار و صغار
اما کبار اگر سرخ بود از قروح کلیه باشد واگر سیاه بود دلیل
خراشیده شدن اعضای بول بود واگر کمتر بود یا شبیه بفلوس
ماهی بد بود واگر سفید بود دلیل بر قروح و جرب مثانه بود اما صغار
اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود

و اگر سرخ بود ان را کرسنی گویند از کبد یا از کلیه یا دم محترق بود
دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود و اگر
سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد
دلیل احتراق خون بود سیوم لحمی و ان شبیه بجوهر گوشت باشد
و سبب ان سبب کرسنی باشد چهارم دسمی و ان همچون چربی
باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدّی و ان دلیل
انفجار ورمی بود یا قرحه ششم مخاطی و ان از خلط خام بود هفتم
شعری و ان همچون تارهای مو بود و ان از اخلاط خام و انعقاد
رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم خمیری شبیه بقطعهای
خمیر و ان از ضعف معده یا امعا باشد یا از تناول لبنیات
نهم رملی و ان دلیل حصاة در ریگ باشد و اگر سرخ بود
در کلیه بود و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی
و ان همچون خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا ماده که بطول
لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد
و اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری
باشد دوازدهم استدلال از مکان رسوب و ان سه قسم است
اول غمام و او ان است که طافی بود و بر سر امده و دلالت بر قلت نضج کند

دیگر قریح دوم راسب بود و ان اگر طبیعی بود نیک بود و اگر غیر طبیعی
بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال
از وضع رسوب بود ملاسه و استوا ر رسوب محمود و دلیل نیک بود
و در رسوب مذموم بعکس این و تشتت و پراکندگی ان از ضعف
هاضمه و کثرت ریاح بود استدلال از هیئت رسوب بود شده
مخالطه و ممازجت ان با بول دلالت بران کند که از کبد و حوالی ان باشد
و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و مایلی اوست
استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب نیک بود
و اگر دیر بود بعکس این و بباید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر
از بول مردان بود و بول زنان ابستن صافی بود و در وسط
ان چیزی همچون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای
حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرة بود و بول نفسا مایل به سواد
باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و
معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود و بول مشایخ
سفید و رقیق بود فصل ششم در براز و استدلال بران
از چند وجه کنند اول از کمیت ان اگر زیاده بود از فضله طعام دلیل
کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از ان باشد بسبب ضعف

براز

دافعه بود یا احتباسی که در معا قولون یا اعور حادث شده باشد
دوم از قوام ان اگر رقیق غیر لزج بود دلالت بر سده یا ضعف
مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت
بیا منجبه باشد از تحلل حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر
برطوبت مخلوط بود دلیل بر کثرت رطوبات و قلت حرارت بود سیوم
استدلال از لون او بدانکه براز طبیعی النت که ناری و شبه آن
دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان ان دلیل ضعف هضم باشد و سیاهی
ان از شده مجری حراره باشد و هم برقان باشد و اگر بوی رتیم از ان
اید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت ان از زنگاری باشد و گرانی
و باقی دیگر الوان براز چون الوان بول باشد چهارم استدلال
از هیات ان و هیات طبیعی او انست که جبلی بود پس اگر منتفخ
بود همچون زبل گاو دلیل کثرت ریح باشد پنجم استدلال از
وقت ان اگر بیش از وقت تقاضای ریح کند در خروج سریع باشد
و دلیل کثرت صفرا باشد یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد
از ضعف هاضمه یا دافعه بود یا تناول قابض بود ششم استدلال از
رایحه آن اگر نتن ان زاید باشد از انچه معتاد بود از عفونت اخلاط یا
ذوبان اعضا بود و باقی چون روایح بول باشد هفتم استدلال

قوام

لون

از رنبدان کند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی انست
که متشابه الاجزا بود معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود
و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لادغ فصل
هفتم در بحران بدانکه عبارتست از تغیری عظیم که دفعتا واقع
شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را به سلطانی
و مرض را به دشمن یاغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال
پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است
بشکند و بر و غالب اید و او را از مملکت براند انرا بحران تام جید گویند
و این بحران موجب صحت شود بر فور و اگر سلطان غالب اید و لیکن
نه چنان که دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد به مقاومتی دیگر انرا
بحران ناقص جید گویند و لیکن طول مرض باشد و اگر نعوذ بالله دشمن
غالب شود و سلطان را بکشد و مملکت را بگیرد انرا بحران تام ردی گویند
و بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت
کند تا مملکت را مسخر کرداند انرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه
انتهاء مرض یا به بحران باشد یا به تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران
یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند
پس اگر ماده از عضوی رئیس به خسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر

بحران

بحران تام جید

بحران تام ردی

بحران ناقص ردی

بحران انتقالی

از عضو خسیس به رئیس نقل کنند انتقال روی گویند و بحران محمود آنست که در
انتهای مرض بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع
ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل
شود و بحران مذموم بعکس این باشد مجاملکه در روز جنگ و
مصاف که از طرفین بتهیه اسباب حرب و قتال مشغول می باشند
امور ناپایه مثل صیاح و عجاج و خوف و گریز می باشد در روز بحران نیز امور
نا ملایم مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع میشود و بحرانی که بدفع ماده
باشد یا بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر
یکی را ازین علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده
خواهد کرد اما علامه قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهان و اختلاج
لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال
ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات
رعاف سرخی چشم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش
بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و
علامات عرق نبض موجی و نداوه و انتفاخ بشره بود و بحرانی
که بعرق و ادرار شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهة بحرانی که با آن باشد
اکثر ناقص باشد و هر بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مهلک بود

و در وقت تزید ناقص بود و در انتهای تام و در انحطاط بحران نباشد
و در روزهای بحران طریق آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای
بحران آنکه ایام باحوری میگویند اول آن چهارم مرض است و باشد که

ایام باحوری

در امراض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران چهار در روز
چهارم منذر باشد به بحران هفتم و روی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم
بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم واقع شود نیک باشد و روز هفتم
روز بحران است و درین روز بحران چند قوی واقع شود و روز نهم
روز بحران است و منذر است بحران روز یازدهم و اگر در روز دهم
واقع شود بد باشد و در ششم تا در بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد
و روز یازدهم روز بحران است و منذر است بحران روز چهاردهم و در
دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچون روز ششم بود و در چهاردهم
روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید و سلامت بود و در
پانزدهم بحران بد باشد و در روز هفدهم روز بحران است و منذر است
بحران روز بیستم یا بیست و یکم و اگر در هجدهم و نوزدهم بحسب ندرت
واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بحران است اما بیستم
اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران
قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است و بعد از آن سی و

دیگر وسی و چهارم و هر بحران که بعد از این واقع شود از اقوی نباشد
در روز سی و نهم روز بحران است و بعد از آن روز چهلم و بقول ابقراط
بعد از چهل روز بحران نباشد اما به قول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم
و صد و بیستم واقع شود **فصل هشتم** در علامات ردیه و محموده.

محموده.

در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوة و سحنه و
اشتهای و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع معالجات بود
و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران
و خواب و اول روز و خفت و راحت و [illegible] از تنفس طبیعی مجموع
علامات نیک باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در گو افتادن

ردیه

و گشاده ماندن دهان و تنفس بیانی و حدت سر بینی و سرد شدن
گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یکی جای داشتن و بسیار انگشت
در بینی کردن و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از
مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد
و سکوت و [illegible] و بسیار گفتن کم گوی و اضطراب در غیر روزهای بحران
و هر لحظه بر جستن و نشستن و از [illegible] بر نشستن و یرقان پیش از هفتم
و رعاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات
بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف

١٩٠١ ارز

با حرارة تب و شتاب و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و
و سواد زبان و بثور عدسی سیاه یا بنفشی و رعاف سیاه اندک و بول
سفید و بول سیاه مجموع علامت بد است و نتن بینی و حدوث خناق
در غیر ایام باحوری و طلب جای تاریک و سواد و خضرة و تیرگی لون
و هذیان گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن
و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق
اسپید در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن
و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزد مرگ مرض
و وجع ساکن شود بیسببی ظاهر و آن نیز دلیل مرگ بود و علامات
نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و
غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهبج روی و پشت
چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت احتیاج
و احتقان در ابتدای مرض بود و الله اعلم **فصل نهم** فی الانذار
بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد
که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوة طعام و
جماع و بول و براز و عرق و یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف
و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان و الم

منذر بترک باشد و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار
به تشنج و خدر اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن
با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرة روی و چشم و سیلان
دمع و نفرت از روشنی منذر باشد به برسام و جنون و غم بی سبب
و کثرت فکرهای بد منذر باشد به مالیخولیا و سرخی روی با کموده و
غلظ منذر باشد بجذام و تهبج روی و چشم باستسقا و دوام صداع
و شقیقه به نزول اب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر
باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها
و قی و نفخ و وجع اطراف بر قولنج و حکه مقعد که نه بسبب کرمهای
خورد بود منذر بود به بواسیر و حدوث قوبا بسیار به برص اسود و
بهق ابیض منذر بود ببرص و سیلان طمث در زنان حامله
باسقاط و سخت شدن و بر امدن ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت
زکام و نزله به ذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه
و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد
که اگر در حمیات حاده حجم حادث شود و بعد ازان اسهال صفراوی
دست دهد زایل شود و همچنین با اسهال صفراوی رمد زایل شود و
و اسهال صفراوی نیز به حجم زایل شود و استسقا با اسهال بلغمی و مائی

و تشنج رطب بحمی و جنون به بواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق [illegible]
بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و دوره گرده و دیگر اعضا
بدوالی و داء الفیل زایل گردد والله اعلم

سعالی حلب

در طب
عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر
دو باب باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل بر ده فصل فصل
اول در تدبیر حبلی و مولود بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر
شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله
و ریاضت و تعب و بویهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد
ازان اگر چیزی از ینها بجهت اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون ماه
هفتم رسد همان احترازات مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین
و تلطیف غذا و اسقاط شهوة گل کنند اما مولود باید که در خانه معتدل
بود بر اید و چون جدا شود ناف او را بالای چهار انگشت قطع
کنند و خرقه بروغن بیالایند و برو نهند و مولود را باب و نمک بشویند چنانچه
اب بدهان و بینی او نرسد و اگر با آن اب سماق و شادنه و
حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد ازان باب فاتر عذب بشویند
و انگشتی عسل در دهان او نهند و در قماط پیچند و هر عضوی را
بجای خود نهند و برفق به بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز

برفق او را تحریک دهند و هر چند زود او را باب فاتر بشویند اما
رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر
صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز بگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی
دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند اختیار
مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بوده سال او بیست
و پنج و سی و پنج بوده معتدل المزاج بزرگ پستان و بسیار شیر بود و
شیر او معتدل القوام بود و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنان که
گفته شد چون چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد غذاهای لطیف
معتدل تناول کند و در بامداد پستان را اندکی بدوشد پس در دهن
طفل نهند اگر شیر غلیظ باشد مثل ملطفات تناول کند مثل سکنجبین
ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر
رقیق باشد اغذیه غلیظ مثل هریسه و بریند تناول کند و اگر شیر بسیار بود
چنانچه موذی به طفل شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان بزیره و
عدس و سرکه نماید و اگر امری خارجی عارض شود شیر به طفل ندهند
تا اثر آن عارض بر طرف شود و مدت رضاع دو سال است چون
نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد به شیر گردانند و
شیر برنج و نان و عسل آغشته میدهند چون اثر برآمدن بر ثنای او

ظاهر شو

ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش
در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او بعسل
و نمک بشویند و قطعه نخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن
بن زبان او را بمالند و در امراضی که او را عارض شود معالجه طفل و
مرضعه هر دو باید کردن و هر مرضی که اطفال را بسیار عارض
میشود مذکور شود اما در استطلاق شکم او را الکمون و انیسون و ورق
گل سرخ و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از دو متاذی نشود و زرده تخم مرغ
نیمبرشت به دهند و ببست شونیز مفید بود اگر متاذی شود و اندکی پنیر
مایه بزغاله با آب سرد بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فوذنه
و مرکبی مرکس استعمال نمایند و روغن زیت در شکم بمالند و در
تنفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم ...هند
تا پاشانند و در کام طفل را گرم دارند و اندکی عسل ...نهند
و سعی کنند تا قی کند بانگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو
برند چنانچه اذیتی بدو نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا و بهدانه
و ما نند با شیر یا روغن بنفشه دهند و در وجع گوش حضض و سعتر
و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از
گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف به عسل و شب یمانی

زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن شراب سیب و انوکی بسیار
پوست پسته بدهند و معده را به حابسات طلا کنند و در پیچیدن شکم
اب گرم بدهند تا پا پاشاند و بر شکم بریزند و روغن زیت در شکم بمالند
و در قلاع که عبارت از بثراتی بود که در دهن حادث شود و اران سرخ
سیاه باشد قتال بود باید که دهن را بماء العسل بشویند بنفشه و
گل و گشنیز باینده بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار
نیز مفید بود و اگر او عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی ان
ظاهر شود علاج ان باید کرد و اگر علامات ورم نباشد با دروج بسایند
و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف دران موضع ورمی حادث شود سفال
و علک البطم در روغن بجوشانند و انرا که در حلق حکاکت و در ناف نیز
بمالند و اگر در زیر مقعد حل شود عرق و خون سیاه و شان و انزروت و
اشنه و مرزنجوش بایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن
خشخاش در سر بمالند و با پوست خشخاش و کاهو در اب بجوشانند
و در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو و شراب خشخاش بدهند تا لعوق کنند
و در فواق بنفشه بدهند جوز هندی با سکر بدهند و در ورم حلق بلعیس
کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در جرجره جراحت
بزرگ بکوبند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از بادی است
بلغم

شبیه بصرع سعتر و جند بیدستر و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند
و در خروج مقعد جفت البلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار
در شب یمانی بجوشانند و دران اب نشانند یا ان اب برکوی
برمی جینند و بران جای نهند یا اب ورق بارتنگ بر مقعد بمالند
و اجری گرم کنند و عودی برسر اجر نهند و بر بران نشانند و در تولد کرمها
خرد در مقعد و نواحی مقعد زاسن و عودق و سکر بدهند و شیاف از
مغز پسته زردالوی تلخ و پسته شفتالو یا برگ ان استعمال کنند و در کرم
دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و تخم حنظل
بر شکم طلا کنند و طفل را چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعام لطیفه
لیس کنند و تا قوت نگیرد بطعام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق
بد و غم و بیخوابی نگه دارند و چون قوت دویدن و بازی کردن بازیابد
رها کنند تا بلعب مشغول شود که ان بمحون ریاضت ایشان است و چون
شش ساله شوند بمودب سپارند و در اسایش دادن تدریج
کم میکنند و بر ریاضت می افزایند نه بحدی که از کار و شغل ملول شود
و خیر الامور اوسطها رعایت کنند تا با خلاق حمیده بالیده شود
فصل ۲ در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در زمستان افسرده
باشد در حرکت اید و منبسط گردد و تدبیر ان بهت که انرا کم کنند بتقلیل

قلاع کرم فصل ۲

ربیع

و تلطیف غذا یا استفراغ و ان بقی یا فصد یا اسهال کند بحسب عادة و غلبه
خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام
و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز کنند و از اشربه مثل شراب
حامض و لیمو و صندل و ریواس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه
زرشک و سماق و انار و امثال ان مناسب باشد و در فصل

تابستان

تابستان با سایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب
شمال قریب به اب روان که از بخار و دخان و غبار دور باشد
مسکن سازد و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعة
و شرب و اکل شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بجای که نباته کرم
نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه الجنه هر دو مرطب باشد خورند

پاییز

و از جامها کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از
سرمای بامداد و گرمای میانهای روز خود را نگاه دارند و از جماع
و خواب روز و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و با استحمام
اب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در اوایل خریف
استفراغ بقی شاید کرد و در وسط ان استفراغ بمسهل و در زمستان

زمستان

خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرة اغذیه
و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات شاید

42

وبا

گردد و اکثر جامه موینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله که هوا
از مجری طبیعی بگردد تدبیر انست که بتقلیل اخلاط و رطوبات کنند به تقلیل
غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند بر ریاحین طیبه مثل
سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک
و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه
و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و ابنوس و زعفران و
باید که خانه را بگلاب و سرکه یا سرکه و انگور جوشانیده ترشوش
دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و حجامت
و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در مواضع مکشوفه ساکن نشوند
و قطعا تو هم بخود راه ندهند و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریواس
و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و اب
سرد بسیار خورند و گل ارمنی با شراب سرمعتدل بود و در وبا اورده اند
که تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از علبه و با مفید بود و صبر و زعفران
و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامداد از ان یکدرم بخورند نافع بود

فصل ۳

فصل ۳ در تدبیر ماکول و مشروب و در ده بحث است
در ماکول بهترین غذاها انست که از ان خون نیک حاصل شود
و لذیذ باشد چون نان گندم افت نارسیده و گوشت گوسفند

یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور است و انجیر و رطب
و افرجه ماکولات در فن دوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق باشد و بعد از
ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای کاذب را دفع باید
کرد و از ادخال و تطویل اکل اجتناب باید نمود و هنوز اندک اشتها
باقی باشد که ترک خوردن کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع
الذ باشد و جمع میان الوان طعام نکنند که موجب تحیر طبیعه شود و
یک غذا را نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نحافت
آورد و اعصاب را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند و
بالعکس و از ان تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت با جمیع — با حجامت
گردان مزاج را ضعیف سازد و مناسب مزاج سوداوی اغذیه مرطبه بارده
مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج
و غوره باشد و موافق مزاج را مبردی که جامع رطوبات بود مناسب
بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف مثل گوشت گنجشک و
طیهوج و کبک باشد و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت
مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین غذا آنست که یکروز دو
نوبت و یکروز یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان

غذا

غذا و میان غذا نتوانند خورد خصوصا که بسیار بود و در عقب غذا حرکت
جهة الحذار مطلوبست اما حرکه عنیفه نشاید کرد و شراب و شیرینی بر
سر غذای هضم نشده مضر بود و سم شده باشد و در عقب غذایی که
بر وی مائیه غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معده ناری را
غذای لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را
گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را اغذیه غلیظ
کثیرة الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا
بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود
و اگر امتلا محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا
تلیین طبیعت ضروری بود و مبرد را گوارش کمونی و شهریاران و
محرور را اطریفل و گلقند موافق باشد و اگر هیچ از این تدبیرات
نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن و بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره به سکنجبین کنند و از آن بارده
به عسل و دفع مضرة اشیای غلیظه مثل هریسه و پاچه و مانند آن
و نان فطیر باشیای ملطف باید کرد مثل [illegible] و کبر به سرکه و پیاز
سرکه و برگ ترب و همچنین دفع مضرة هر چیزی بدان کنند که در

مأکول و مشروب

در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات
نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ نخورند و سرکه با برنج و شیر
و انار بر سر هریسه و انگور بر سر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر
بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با شراب و باقلی و ماست
با هم جمع نکنند و از بنایی که بر چوب خروع کرده باشند و از بریانی
که سر آن پوشیده باشد احتراز نمایند و از دسومات و حموضات
که در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن پخته
باشند و در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل
حار بود و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف
مناسب بود بحث دوم در مشروب اما بعد از آن خورند که غذا مشروب
شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه
که غذا آب طلبد باید خورد خصوص که در میان غذا خوردن عادت
کرده باشد و آب ناشتا نباید خورد اما محروران و جوانان را
و محروری مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب حمام و ریاضت
و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلقا آب
نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و معاودت

عطش

شراب

عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب چاه و آب روان مضر بود
و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی
کنند و به آب غلیظ و کدر را به شیر یا شراب اصلاح کنند و آب شور
را به سکنجبین و آب زاجی را انجیر های نرم و آب تلخ را با چیزهای چرب
و شیرین و تریاق هم آبهای مخالف پیاز است خصوص که به سرکه پرورده
باشند اما شراب قرشی در موجز گفته که بهترین شراب
آن است که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد
و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که
تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسند در شراب
شروع نه نمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر و اصفر ممزوج
مناسب باشد و محروری و جوان را ابیض یا اصفر ممزوج یا مروق اما
دو ساعت پیش از شرب ممزوج باید کرد و مکحول را صرف باید
خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان
و بلاد حاره به عکس این و در بهار صرف و اندکی باید خورد و در
خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده
باشد و بعد از آن غذای ردی الکیموس نخورند و غذایی که مناسب
است زرشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن است

مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
اعانت هضم بران معتاد باشد اندکی باید خورد و غذا در میان شراب
نباید خورد و نباشتا نیز نخورند و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد
و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرة شراب خوفی نباشد
و حد انتفاع او این باشد که طافح شود و چون خواب غلبه کند و غشیان
پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست
گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بر شراب
اندک قی باید کرد و تشرب بکاسهای کوچک تر مناسب بود و پیاپی
نخورند و بیک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بران معتاد بود
و کسی که خواهد که بسیار شراب خورد غذا اندک باید خورد و در غذای
او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای ترش احتراز کند و کسی که زود
مست شود عود و زعفران و جوزبوا در شراب کند اما نقل در شراب حکما
از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند محروری مزاج را سیب و به
و دانه انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و [illegible]
و از بقولات کاهو و خیار و کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارة
بود قرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را نقل بگوارش مصطکی
و عود و زعفران و کلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی را

نخود

[illegible]

نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده و شراب در مجلس
فراخ روشن و در بستانها و کنار جویها کنند و با اضداد و احباب و کسانی
که از ایشان تنفری نباشد نشینند و آداب صحبت آن است که تزیین
بدن کنند و اندام را از وسخ پاک سازند و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن
بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از
چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز
نمایند و اگر غشیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند بمجلس
معاودت نکنند و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایة
و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید
زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده
باشد خود را مست نه نماید و در مجلس مزامیر و رباب و طبیب حاضر
باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز
باشد و در مستی مجامعت نکند که موجب ضعف اعصاب شود اما
بر شراب اندکی و خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت باید
بیش شرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت
سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج یا تغذیه [illegible]
یا قوت شراب یا تناول مبخرات و مجففات مثل زعفران و جوزبوا

زعرور کوج

و قرنفل و بطو بسکر از عکس اینها بود و تناول دسومات و حلوا
و عسل و جرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و اب
سرد با سرکه از الجمله است که دیر مستی ارد و گویند که اگر کسی پیش از شراب
پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاشنی و تخم کاهو
و گل سرخ و تخم کرنب هر یک سه درم کافور دانکی بکوبند و حب سازند قدر
نخودی و پیش از شراب یکی از ان بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق
گاو زبان تفریح زیاده کند و با جلاب امیخته مقوی معده باشد و با عرق بید
و کاسنی محرور المزاج را و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از
ارتقای بخارات شراب بود بر دماغ چنانچه موجب صداع شود و سبب ان
بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرة
فضول بود و از ضعف باصره و دافعه و کثرت شرب و شرابهای مختلف نیز
بود و بهترین علاج خمار ان است که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند
یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده مقویه ببویند و اب برف و یخ
در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب بود و بعد از تنقیه
معده از بقایای شراب از اشربه شراب ریشک و ریباس و به
و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه محموضات و اسفیدباجات
رقیق و گویند اگر دو کاسه شراب جهت تنقیه و تحلیل ان بخورند مناسب

نبو

بود چنانچه اعشی گفته است بیت و کاس شربت علی لذة واخری
تداویت منها بها و مجنون بنی عامری گفته تداویت من لیلی بلیلی من الهوی
کما یتداوی شارب الخمر بالخمر و این بهترین معالجات خمار نهاده اند
و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش اید دلک اطراف و پای شوره کند
و اب برف بپاشند و بر روی زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور
بویند و اب مقل و غوره و دوغ و سکنجبین و اب انار ترش و امثال ان
با برف مناسب بود و اب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه
صینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و اجزائی که شراب کم کند کشنیز و
رازیانه و عود و دارچینی و قرفه و کبابه و دارسن و حب المسک بود و
مضمضه به سرکه و اب غوره نیز مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب
و بیداری بهترین خواب انست که متوالی بود و متصل و معتدل المقدار
گفته اند که باید کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب ان
زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت
هضم خواب کند پس اول بر طرف راست خفتند تا غذا در قعر معده
قرار گیرد و بواسطه تنخیف او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بر طرف
راست باید خفت تا انحدار غذا بکبد اسهل شود و پیش از خفتن
دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و به

پشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل نزله و سل و درد پشت و
کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود و ضعیف گرداند و آواز آسیا
که نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد

فصل نهم در تدبیر احتباس استفراغات بدانکه استفراغ طبیعی آن است
که هر روز دو نوبت طبع مجیب گردد تا فضله لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر
در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفیدباجات جرب با اسفناخ و
حلیم گندم و حسو و امثال آن طبع را نرم باید کرد و از نفخات احتراز
باید کرد و اگر احتیاج افتد به شیافها و حقنهای نرم مدد باید داد خصوصا
مشایخ را اگر قوای ایشان ضعیف باشد و محتاج بمدوی بود و اگر طبیعت
رمایه را اعتیاد مجیب شود و نه بسبب امتلا یا غذا اما و یا اغذیه مختلفه
بود پس باید کرد که زیاد نشود و مثل سماق در زرشک و تلیه سیب حبس
کنند و غیر اینها امور او ستطار رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبع
در باب خود گفته میشود ان شاء الله تعالی فصل هشتم در تدبیر جماع بهترین

جماع

وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که
معتدل باشد و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن
بود که در امتلا و باید که آنگاه شروع کنند که شهوه و شره بحد کمال باشد
نه آنکه به تکلیف و تصور و تخیل خود را بران دارند و نیز بی شهوت با عجایز

[illegible]

و کریهة اللقا و کسی که از و متنفر باشند و با حایض و صغیره نباید کرد و
افراط در جماع نکند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در
عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد و حجامت
مجامعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا احشا یا چشم یا اعصاب
او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب
مسرت بود و ضعف نیاورد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست
که مرد بر زبر زن در آید و بدترین هیأت آن عکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ
نشود و شاید که منی زن با حلیل فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد
و به پهلو خفته هم نشاید کرد و بپای ایستاده ضعف آرد و باید دانست
که مدار این فعل بر حرارة باشد که فاعل است و بر رطوبت که منفعل
است که مدار هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود
و یکی ناقص تدبیر آن نوع آن که تو نیز مراعات حرارة و رطوبت بطریق اعتدال
موجب تقویة این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال
و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و ادهام بود
چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع میکند در
نفس متأثر گشته یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق
نیز باشد که موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخیلات

بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع
کلام انسان و نظر در سفاد حیوانات موجب هیجان این قوه
دارد و چون مسائل این قسم در باب خود مش مذکور خواهد شد بدین مقدار
اکتفا کرده شد فصل هفتم در تدبیر استحمام بهترین حمام آن است
که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن
قدیم و به سرگین گرم نکرده باشند و معتدل باشد و وقت استحمام آن گاه
باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج بایستی حمام باید رفت یعنی
در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه دوم پس بخانه سیوم روند و
آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر گرم مزاج باشد اول بنشیند و
آب سرد [illegible] با هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا اشیر از آب
کند و اگر یابس مزاج بود به عکس این عمل کند و بتدریج از حمام بیرون باید
[illegible] بر گرد تا هوا اثر نکند و کسی که او را در یا تقوی انفعال [لباس]
یا حمی عفن بود که نضج نیافته باشد بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا
خوردن تن فربه گرداند و در عقب غذا همچنین بود اما بعد آن حرف شده
باشد و در خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوبان را
چنین مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق
باید کرد و اما اغتسال باب سرد جوانان محروری مزاج در تابستان مناسب

بود

بود و صبی و شیخ و کسی را که اسهال یا نزله باشد باب سرد نشستن
مضر باشد و اغتسال باب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را
زایل کند و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و
اوجاع ورک را نافع بود فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون آنکه
بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا ممد باشد بر هضم و انحدار غذا
و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده
باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذای دیگر نیامده و ریاضت بر
امتلا مضر بود و تا حمره لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق
پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر لون و کلال در حرکت پدید آید
ترک کند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت
نباید کردن و اعضای ماوف را همچنین ریاضت داشتن مثل کسی که او را
دوالی بود ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا [illegible]
بعضی را بنجایه صعب شدید بود و مناسب ابدان فربه باشد مثل کشتی
گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن
و دولاب بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی کردن و بعضی
لطیف و نرم باشند مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه باشد چون سوار شدن
و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات به نسبت با جمیع

اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ است
و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر
در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات حلق کلام و تنفس
بقرائت بود یا از ثقیل و حاد و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج بحاد
رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و در تاثیر تمام است
و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زایل کند و دلک
بسیار هزال آورد و دلک بخرقهای درشت جذب خون کند و بخرقهای
نرم یا دست نرم حبس خون کند پیش از ریاضت و بعد از آن دلک
عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و دلک از اعالی
[illegible] باید کردن و تا سافل قطع کردن و به عکس این نشاید والله اعلم

فصل نهم در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخیت برودت
[illegible] تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند و دلک
و ریاضت [illegible] استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند و اگر [illegible]
مرطبات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال
طیبهایی مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و
زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت جرب و حسو و حلیم گندم
بر شیر و عسل خورند و از میوها انجیر و رطب و از شرابها شراب کهنه و [illegible]

غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان
ملین نباشد و الا تلیین کنند به آب کرنب و لبلاب و شیره
خشکدانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک
البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانیده
بخورند و همچنین بود اگر احتیاج افتد بحقنهای مسهل نرم بر دارند و ایشان
را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول
اطریفل کبیر و انوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و
امثال آن کنند

فصل در تدبیر مسافر کسی که بسفر خواهد رفت
باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه بدن کنند از فضلات و بتدریج ریاضت
افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بدان
احتیاج می باشد عادت کنند و در سفر برفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی
آورد احتراز کنند و باید که معده ممتلی نباشد و دفع تشنگی به تخم [illegible]
کنند و یا به سرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما باشد که سفر کنند سر را از
آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب
اسبغول و تخم [illegible] طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب اسبغول
بر روی مالند و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم
باشد دهن به بندد و پیاز یا دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود

و اگر کسی را سموم زند اطراف را باب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند
و روغن گل و آب بید در سر مالند و اطعمه بارده خورند و ما حصر باشد آب
بخورند و چون تحمل نماند اندکی مصّ کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند
و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سفر سرما بود خود را
پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بشویند و ما بداوان
ملعاجی که در وی سیر بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت
نکنند و اگر سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش
بروند و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد
بکیرند مثلث یا رطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت یا یاسمین
و ... جرب سازند یا در آب شلغم یا در آب انجیر و بابونه و شبت
پخته باشند نهند و از آتش دور نشینند و بعضی گویند که دست و پای را
در آب سرد باید نهاد یا در برف باید گرفت و اگر رنگ بگردانند رگ زنند
و علاج آن در باب خود گفته شود و مضرّت آبهای مختلف را بطبخ و تقطیر
دفع کنند و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت
مفید بود و آب شور را سکنجبین اصلاح آورند و آب شبی را انجیرهای
... و آب غلیظ و تیره را ... اگر ممکن باشد که آب خود صاف دارند
ریباسهای مختلف یا ... یا گل ملک خود نگه دارند و با آب می آمیزند

وحانی

و جانی نیک میکند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند اگر او را
غثیان حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط
رسد مثل سیب و به و انار و شربت آنها منع بکنند و سرکه و عدس
خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را
با سفیداج مالیدن مفید بود

باب دوم

در معالجات کلی مشتمل بر مقدمه و سه فصل و خاتمه مقدمه بدانکه
معالجات سه نوع است علاج بتدبیر و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر
آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت
باشد و احکام او از جهة کیفیت همچون حکم ادویه باشد زیرا که تأثیر
اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تأثیر ادویه باشد
و غذا از آن جمله است که او را حکمی خاص هست مثل آنکه در بحران و
در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل
بهضم غذا از دفع مرض باز نمانند و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوه
و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذاها که
بمقدار اندک بود و به تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیت تقویت و تغذیه
حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نباشد و وقتی که اشتها قوی باشد
و هاضمه و لکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در

کمیته او یعنی غذا اورکیفیت کم باشد واز اغذیه الحی حاصل شود تا موجب
زیادتی اخلاط نگردد و در کمیته بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول شوند
و وقتی که اشتها باشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل
در کیفیت و کمیته غذا کنند بباید دانست که غذا از جهة مدد قوتست مرض
را نیز مدد دهد پس در امراض ان قدر که از ولابد باشد بکار دارد
و در امراض مزمنه رعایت قوة ضروری بود اما در امراض حاده که دراز
نمی کشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو اشته قانون رعایت کنند
اول اختیار کیفیت دوا و ان موقوفست بر معرفت مرض
چنانکه اگر مرض حار باشد دوای بارد استعمال کنند و بر عکس چنانکه د
مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم
اختیار کمیه دوا و آن موقوف باشد بر معرفه کمیة در درجه دوا تا تقرر وزن
ان توان کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوفست بر انکه از معرفت
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت
و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفه
مزاج و خلقت و وضع و قوة عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحی
عضو معلوم شود بحدس دریابد که بچه مقدار از ان مزاج تغییر یافته تا تعیین
وزن دوا کند و چون خلقت معلوم شود تا بداند مصمت یا مجوف است یا کثیف

بالکثیف

یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و
در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد
بچند وجه یکی داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج کنند و قریب را به عکس
دیگر انکه بداند که با دواء چه باید امیختن تا بدان عضو رسد چنانکه در غرض
با دویه قلبیه و مدرات با عضای بول مزج کنند دیگر انکه داند که دوا بکدام
جهة بعضو رساند چنانکه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بمسهل
و دیگر انکه جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام
نپخته باشد چهار شرط رعایت کنند اول مراعات مخالفت جهة
چنانکه از یمین به یسار و از فوق با سفل جذب کنند دوم مراعات
مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند
سیم مراعات محاذات چنانکه در علل باسلیق کشایند و در علل
طحال باسلیق الیسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضوی که
ماده از ان جذب میکنند بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند
نباشد و اگر ماده تمام پخته باشد اگر متمکن شده باشد از عضو
عضو جذب باید کرد بعضوی که قریب باشد با دو شرط اول انکه
از عضو اشرف بعضو اخس نقل باید کرد ولا بالعکس دوم عضو
منفذ باشد از سه وجه اول رعایت ریاست تا بعضو رئیس ادویه قویه

استعمال نکند و مواد را از ان دفعتاً مستفرغ نکرداند و ادویه را از مقویات
خالی نکند از بند دوم آنکه مراعات فعل مشترک کنند مثل معده و ریه و در ان ادویه
قویه استعمال نکند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که از
برودتی شدیده باشد بکار نبرند سیم آنکه مراعات حس عضو کنند
چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل
نکنند و معرفه مقدار مرض معین آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است باید
باز با ادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با ادویه ضعیفه و اما اعراض
بلام خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت را
مرعی باید داشت و در اثنای بحث گفته میشود قانون در ابتدا
ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات
و دیگر آنکه در مرضی که مواد او بسیار باشد در استفراغ نضج نکنند و در مرضی که با خطر
باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد معتدل المقدار
باشد و هم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ
کنند و چون مرض و الم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجه
بعمل ید چون جبر استخوان مکسور و قطع و خیاطت و رد خلوع و بط که
عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و امثال اینها بوقت
فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج تنها تعدیل

و بط

مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء
المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود
تبدیل مزاج باید کرد و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها
مشکل بود چون مستحکم شود و تبرید حاره عکس این بود و اگر ماده مستحکم شده
باشد یا آنکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج بباید داشت
که استفراغ وقتی کنند که ده شرط موجود بود اول امتلاء از مواد دوم
قوت بدن سیوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و
سخافت پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ
هفتم عدم عرض لازمه یعنی مستعد قروح امعا و ذرب نباشد هشتم
سن متقضی بود یعنی سرمای سرد و گرمای گرم نباشد نهم
دهم آنکه صناعت او شدیدة
التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز واجب است اول
اخراج آن خلطی که بدن از ان متاذی شود دوم رعایت جهت ماده
کنند چنانکه غثیان از ابتدا دفع کنند و مغص را با اسهال سیوم آنکه
مخرج ماده مخرج طبیعی بود چنانکه الات بول به نسبت محدب کبد و
امعاء به نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده چندانکه احتیاج باشد
مستفرغ گرداند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد

عدم اعراض

پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه
بی خطر بعد از نضج تام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و قی
اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج دهند و
پیش از آن روز بحمام روند و بهترین وقت مسهل خوردن ربیع و
خریف است و کسی را که معتاد نباشد ادویه قویه نباید داد و در …
عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید جایز نباشد و بعد از شروع قطع احوال
نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضر نبود و بعد از شروع عمل قطعا و تا
مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت افزاید
کند اما از شکم بیحرکت باید که اندکی گرم بخورند و دو سه قدمی نهند
و بعد از حبها و معجونها آب گرم خوردن مفید بود و اگر کسی را از شراب مسهل
غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندکی تناول
کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب
مسهل هر دو روز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال
شیرینی از نبات با آب نار تناول نمایند و محروری مزاج را
تخم بنگو بر سر آن کنند و مبرود تخم مرو و معتدل المزاج تخم خشخاش …
و چون این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند و نان نخورد که عمل …
و اگر عمل نکند شیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد یا دستمال مصطکی بستانند

حبها

و بر سر مه…

و بر سر جلاب ریزند و آن را گرم تناول نمایند و در روز مسهل نباید خورد و اگر در
مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضوی رئیس مایل گردد
فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود و بسبب آن ضعف معده یا تخمه
یا یبوسه ثفل یا کراهت دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش
غالب شود و رنگ مستفرغ بگردد قطع باید کرد بآنکه اطراف به بندند و
قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و بتقویه ملطفات و تعریق حمام
مفید بود و شراب ریباس و غوره ببرف سرد کنند و اگر با رنگ درشتی
بجوش آید و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان
کرده با دوغ می دهند و تهییج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال
فواق حاصل شود بنکو روغن گل چرب کنند و با آب سرد بخورند و عطسه
آرند و باید دانست که ادویه مسهله بعضی به تلیین عمل میکند مثل آلو و شیرخشت
و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی به عصر مثل
هلیله و ورق گل و بعضی بخاصیت مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ به قی
هیچ مزاجان را مناسب بود و منافع آن … در رعشه و فالج و
مالیخولیا و جذام را سود دارد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر
قی کردن طعامهای مختلف باید خوردن با شرابهای مختلف یا مقیئات
مثل مطبوخ شبت و بیخ کنگر و تخم و برگ ترب و اندکی عسل و نمک

قی

بلغمی مزاج را و سکنجبین و اب گرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن
شکم و چشم را ببندد البته و بعد از فراغ دهن و روی خود را باب سرد
بشویند و شراب سیب با جلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و
غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال مقیئات اعراض
روی بد مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند
یا حقنه کنند و اگر از قی شورش معده حاصل شود مرغهای چرب خورند
و اگر فواق حادث شود اب گرم اندکی اندکی خورند و سعی کنند که عطسه ارند
و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم
و گوش را مضر بود و کسی که ورم حلق و ضیق نفس و صدر و ضعف معده و
سینه و دماغ و اعصاب و اعضای سر بود و گردن باریک بود و کسی که
بغایت فربه باشد و اگر معتاد نباشد قی کردن و در صیف و ربیع قی نباید
شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما حقنه علاجی حقنه
فاضل است در استفراغ فضلات معوی تسکین اوجاع کلیه و مثانه
و قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید که
و درد و ورم دماغ مفید بود اما جگر را ضعیف گرداند و باید که پیش از
حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند که حقنه بر خلو معده مضر بود
و بهترین اوضاع حقنه ان است که به پشت باز خفتند و سر بالش

نهند

نهند و اسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت نیز بر مسطح باشد و بطرف
وجع میل کند و حقنه در وقت معتدل باید کرد و پیش از ان استحمام
فصل سیوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ
بفصد استفراغ کلیست زیراکه در ان از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض
از ان تقلیل در یکته اخلاط بود یا اصلاح کیفیت ان یا هر دو
تا محتاج به فصد نگردد نباید کرد و وقت مختار ان بعد از هضم غذا بود در
زمانی معتدل و باید که ماده در نقصان بود اما وقت مضطر ان بود که بجهة
حدوث مرضی فصد واجب شود و در ان تاخیر نباید کرد و در روز
بحران فصد نباید کرد و در زمستان و در مرضی که ان را بحران حار
باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید
کرد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم بود به دفعات اخراج دم
کنند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و المیستی و مرض
و قولنجی و فربه و لاغر با فراط را فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود
بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی کند
و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره و بلغمی
مزاج را شراب نعناع و میبه و بر بری مناسب بود و از غشی ایمن بود
و دو نبه را و رگ فراخ باید گشود و در زمستان تحتین و تخیف را

اورده دست

دو در بابستان بعکس این دو عرق مقصوده اورده و شراپین باشد و اما
اورده انچه مشهور است در دست شش است اول قیفال
وان اعالی بدن را و اعضای دماغ مفید بود دوم باسلیق وان
تنور بدن را و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز را و امراض اسافل را
مفید بود سیوم اکحل است وان رکبیست متوسط میانه قیفال و
وحبل الذراع و میانه باسلیق وان را نهر البدن گویند و او متوسط
است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع
و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی وان حکم باسلیق دارد ششم
اسیلم و او از طرف ایمن اوجاع کبد را و از ایسر جانب
طحال را نافع بود اما انچه در پایست چهار ورید است اول
عرق النسا جهت اوجاع و والی و نقرس و عرق النسا دوم صافن
و او برای ثقل اعضای اسافل و ادرار حیض گشایند و در امراض
دماغی جهت اماله ماده باسافل خصوص مالیخولیا را مفید بود سیوم
رگ مابض و او در باطن کو زانو باشد و فصد ان در ادرار طمث
و اوجاع مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجری او بود چهارم
عرق عقب و او همین حکم دارد و انچه در سر است یازده است
اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و شبکور چشم دوم ماقین

برای رمد و دمعه و غشاوت و جرب عین چهارم صدغ و او چین برای ... رکبه شین ران
جذام و خناق و ضیق نفس پنجم عرق الوبیه برای بثور و حکه و ناصور
بینی ششم عروق ثلثه که در پس گوش است نزدیک بنقره گردن
جهت ابتدای نزول بخارات که در سر بود و از جهت قروح گوش گشایند
هفتم عرقی که در پس نتوی بود که در پس گوش است نزدیک به
نقره گردن جهت تساقط موی و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود
هشتم چهار رگ برای قلاع و بثور و قروح دهن نهم عرقی که
در زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین
دهم عرقی که بر نفس زبان است از زیر او برای ثقل زبان
مفید بود یازدهم عرق عنفقه وان کو زیر لب است برای بخر گشایند

شرائین

اما شراپین مقصوده چهار است اول شریانی که زیر خلف است
میانه سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ
وان برای حبس نزلات عینی و انتشار گشایند سیوم شریان
پس گوش برای رمد و عشا و صداع مزمن گشایند چهارم
شریان حلق برای خناق و جذام این شراپین را از قلب دور باشد
و انچه نزدیک باشد چون گشایند خون از و باز نه ایستد از ان جهت
متعرض نشوند اما کیفیت فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد

دفواج و بوریب باید کشود و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی
ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است
تا سر نیش بدو نرسد و بطول کشایند و حبل الذراع را بوریب
کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و
عضل در زیر او هست و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد
و اسیلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم
نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا
بطول کشایند از زیر کعب یا بالای و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند
بسلامت تر بود و باید که صاحب آن را از فخذ تا بکعب دستاری
به پیچند و پا بر سر گرمابه یا سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از
فصد بحمام روند و صافن را بوریب کشایند بهمین شرط و عرق
جبهه بوریب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بر سر
بینی فرو نهند آن موضعی که درد همچون شقی ظاهر شود در و نیشتر بسیار
فرو برند و عرق زبان و زیر زبان را بطول کشایند و در فصد و داجین
میل سر بجانب ضد مفصود کشد و موضعی که سران بغایت باریک بود
بکشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر با ابهام و وسطی بگیرد
و سبابه جهه تفحص عرق رها کند و اگر سر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس

شرایط

کند صندل

کند صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا و آب گشنیز بر آماس طلا کنند و اگر قوة
باشد از جانبی دیگر فصد کنند یا صافن کشایند و اگر نیشتر بر شریان رسد
علامت او آن است که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکه نبض جهد پس باید
که در حال کندر و صبر و دم الاخوین و مر و قلقطار بکوبند و به سفیده تخم
مرغ بیامیزند و پشم خرگوش یا حریجته یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند
و در موضع زخم آکنند و آب سرد بر دست میریزند و دست به بندند و سه
روز نگشایند و اگر بعد از آنکه کشایند خون باز نه ایستد بار دیگر ادویه
نهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بر آن دست هیچ کار
نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانبی
مخالف آن فصد کنند یا صافن کشایند **فصل** اما حجامت با شرط
باشد و بی شرط باشد و آنچه با شرط باشد استفراغ از جوهر عضو کند و بی شرط
استفراغ از اعضای رئیسه و استفراغ بسیار در حجامت مردمان را که فربه بود
مناسب بود و بهترین وقت آن میانه ماه باشد که ماه در نقصان
افتد در شانزدهم و هفدهم در ساعت سوم از روز و بعد از استحمام
حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم سر حس
و فهم را مضر باشد و بر نقره گردن کردن خلیفه اکحل بود و جرب عاس
و بجزر و امین بود اما نسیان آورد و بهتر آن باشد که زیر تر از نقره باشد

[illegible] 4

و بر میان شانها خلیفه یا باسلیق بود و خفقان و ورم معده را اصلح بود
و بهتر آن باشد که میل به بالاتر کنند و حجامت اخذعین که رگهای گردن
است خلیفه قیفال باشد بر ساق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه
و هامه در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی
و حلق را مفید بود و بر قطن و ماسیل و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه
و رحم و مقعده را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین را و
جراحات فخذین را و از خلف جراحات الیتین را زایل کند و از زیر
زانو برای ضربان در زانو و جراحات ساق مناسب افتد و حجامت
شرط برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کنند یا ورقی (?) غایر را
ظاهر گردانند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا از برای جذب
دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند و از برای رد
عضو با موضع خود همچنانکه در فتیله که انسلاع کیس انثیین است و آن
بسبب نزول چیزی در او از امعا و ثرب و اگر که در حمام محاجم بر
پوست شکم نهند آنچه فرود آمده باشد باز گیرد بعد از آن که شکم را
بروغن مالیده باشند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت سال جایز
داشته اند

علق

ارسال علق و آن کرمی است رنگین که در
آب می باشد و در امراض جلد از بر عضو می نهند و خون می مکد و گفته اند

که او

که او خون بد جذب کند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد را
مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آن است که از آبی بگیرند
که در آن ضفدع و طحلب که جامه خواب بک گویند باشد و آنچه بر
پشت او خط زرد باشد و شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه
شبیه بود به دنبال موش و اشقر و جگری همه نیک باشند اما آنچه
سیاه باشد و سر او بزرگ بود و آنچه شبیه به مار ماهی و آنچه از آبهای
بد بگیرند و آنچه بر او خطهای لاجوردی یا طاوسی باشد مجموع بد باشد
و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول او را
سرنگون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را به بوره و آب مالند
تا سرخ شود پس علق بر او نهند و اگر نگیرد پاره خون در آن عضو مالند
و چون خواهند که جدا کنند نمک و خاکستر بر او افشانند و چون بیفتد
محجمه بر آن عضو نهند و بر فوق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس
بشویند و اگر خون باز نه ایستد جابسات بر آن افشانند

خاتمه

خاتمه در اجتماع امراض بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا
بمعالجه مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه
برای ثانی موقوف باشد بر برء اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند
ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه

یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا به معالجه
او ضرور است و اگرچه حاجت به مسخن افتد که تب را مضر باشد مثل
سل و حمی که علاج سل به مجففات میکنند و از تب باک ندارند همچ
آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید
کرد و استعمال مبردات و اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون
مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض باید کرد مگر وقتی که عرض غالب
آید چنانچه درد و جع که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته اند
از اضرار آن به قولنج اندیشه نباید کرد و این مجموع که گفته شد بجد نسق طب
بازبسته است و باید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات
دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مرض به اخبار و حکایات ملایمه و کلمات
طیبه و احضار انیسان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از آن جمله
انتقال از هوای به هوای و از مسکنی به مسکنی بود و تغییر هیات موثر
بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر به گوشه چشم کند و صاحب
لقوه که در آینه چینی نگرد و امثال این بسیار است و همه تقدیر کرده کار
آورند کار که به تقدیر او حجت بی رعایت این امور نخشد و حضی ایل
گفته بیت او دست ما در بند چه خواهد و خواست هرچه خواهد کند که حکم او راست
والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراضی

که اعضا را

که اعضا را حادث شود از سر تا پای و علاج آن مشتمل بر بیست باب
باب اول در امراض سر و دماغ و از آن جمله یکی صداع و از آ
به فارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج
و آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از
دم
غلبه دم بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم
نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
به مطبوخ فواکه و شراب عناب و نیلوفر از هر یکی پنج درم خورند یا
تمر هندی و ترنجبین و نبات از هر یکی ده درم غذا تمر هندی
یا الوجه یا ینو ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب
باید خورد و سرکه و گلاب بوییدن و لعاب بنکو و خطمی با سرکه بر سر
صفرا
نهادن و تسعیط به روغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود
علامت آن شدت حرارة ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان و
سهر و سرعت نبض و صفاء قاروره بود علاج آن جلاب از بنفشه
و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و نبات از هر کدام ده
درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
غذا انار دانه یا تمر هندی و الوجه خورند و رب ریوب فواکه بار نیکو و خشخاش
تنقل کنند و اسهال طبیعت کنند به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله یا اقراص بنفشه

یا باین حب صفت آن بنفشه دو درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ
و دو حبه تربد کوفته سفید بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم
نیکو بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ
سقمونیا مشوی با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل و
کدو و کاهو و خیار و گلاب ببویند و پای را بشویند باب گرم و سبوس
و خطمی و بنفشه بکند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و ماندگی
از بلغم صداع
کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و تار و ره
سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز صلابی از پنج دهک پنج درم رازیانه
سه درم گلقند ده درم تناول کنند غذا نخود آب و شیره خشکدانه
خورند و تنقیه کنند و بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون و یا بوج
دشت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از
سودا بود علامت آن ثقل سر و خفاف بدن و کمودت لون و بیخوابی
صداع سوداوی
و نبض بطی و تار و ره سفید و تنک باشد علاج آن هر روز صلابی
از تایشکو و پنج دهک از هر یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات
ده درم تناول کنند غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از
نضج تام تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند
یا بحب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر

مالند

از غلیظ صداع ریاح
مالند علامت آنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت
آواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف
به گلقند و رازیانه باید کرد و از میوها و اغذیه نفاخ احتراز کنند
و حمام و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش
بویند یا آب آن در بینی کنند یا روغن آن در سر مالند نافع باشد
صداع سوء مزاج حار
اما صداعی که از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد و آنچه
حار بود و اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب
و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن
و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا
شراب غوره یا شراب زرشک باب سرد و عرق گل و بید مشک بیامیزند
و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین نیز مفید بود غذا
بنوماش با مغز بادام و اسفناخ یا تمر هندی خورند و در جایهای خنک
آرام گیرند و مشمومات بارده ببویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
از اسباب داخلی
و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند
و درین قسم تلیین بمطبوخ فواکه و ترنجبین مناسب بود آنچه از
صداع سوء مزاج بارد
سوء مزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت
حواس و میل صداع بموخر سر علاج آن تناول جلابی از پنج دهک

درازیانه و کاوزبان و کلقند بود یا شراب کاوزبان و بالنکو با کلقند
درازیانه و اطریفل کبیر و جوارشهای حاره تناول کنند غذا نخود آب
با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال
کنند و صداع بشرکت معده باشد اگر سوء المزاج در معده باشد علامت — بشرکت معده
اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج
اصلاح و تقویت معده باید کرد و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع — بلغم
شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود
علاج آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و
بعد از قی کلقند و درازیانه بخورند و به عنبر و ند و امثال تقویت معده کنند — دماغ کبد
غذا نخود آب و سعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود احتقان کنند
و اگر بسبب مره صفرا بود علامت آن غثیان و تلخی دهان و تشنگی و — صفرا
قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز قلق باشد علاج آن
آب نیم گرم با سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعوق کنند
غذا آب انار با مزورهای خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که — سودا
در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن
و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده باشد بقی و تلیین طبیعت

بمطبوخ

بمطبوخ افتیمون و شراب بالنکو لعوق نمایند و نرجس و یاسمین و غالیه
و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت — ریاح
تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زیاد
شود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند
و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او باشد علامت — ضعف معده
اشتداد وجع بود در بامدادان و در خلو معده علاج آن ترید
آب غوره و آب ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نیفتد شیرینی
خورند و اگر صداع از پس خلو معده باشد علامت آن حدوث صداع
بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول
اغذیه مرطبه جیدة الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت جوجه
و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوه حس دماغ
باشد علامت او آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا حادث
شود و انفعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود
مثل هریسه و کله و پاچه و اگر صداع بشرکت کبد و طحال نیز حادث
شود علاج آن اصلاح آن عضو بود علامت صداعی مزمن بود — بیضه
که مجموع سر را فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظه یا حرارت بود که
در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که باندک سببی

در بو براج بینی [illegible] اشتداد کند و چشم نتواند باز کرد و از کلام و صوت متاذی شود و گاه
چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کند بحب ایارج
و شیاف دقوقیا و حقنهای حاده و سداب تر را در روغن
بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج ان چون علاج صداع بلغمی و
سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول بود والله اعلم
شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده ان کمتر از ماده
صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج او
چون علاج صداع بود و تناول دواء المسک نیز مفید باشد و اگر
افیون و تخم کاهو و کشنیز را بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود
سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث
شود و انرا فرانیطس نیز گویند و سبب ان از غلبه خون باشد علامت
ان [illegible] سطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمره روی و چشم و نبض عظیم
و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج ان در ابتدا فصد قیفال کنند و
[illegible] هر روز میلای ماء عناب [illegible] عدد والوی سیاه ده عدد سپستان
[illegible] عدد نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند
[illegible] اگر ترنجبین ده درم با ان ضم کنند بهتر بود و غذا اکشکاب با نیلوفر و
عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز پنجم تلیین طبیعه

باید کرد

باید کرد باین مطبوخ صفت ان سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم
نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم اجاص سپستان از هر یک بیست عدد
جوشانیده و صاف کرده مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال
دران حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر ان کنند و استعمال کنند و اگر
حرارت و تشنگی غالب باشد کشک اب بیست مثقال لعاب بهیدانه و روغن
بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه
روز چنانکه گفته شد بیاشامند و تنقل بالوی مربا کنند و در هر دو نوع سکنجبین
حرارت باب خیار و کدو و شیره تخم خرفه و شراب صندل و حماض و
بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش مریض بریزند و کدو
و خیار و بنفشه بویند و سرسام از ماده سودا و اخلاط محترقه
نیز حادث شود علامت ان هذیان بسیار و ترس و گریه و بی خوابی
و زوال عقل و خشکی حلق و منخرین و دهن بود و بعد از ربع تغیر ای
ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره
و غلیظ علاج ان جلابی از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم
سه درم نبات ده درم باشد غذا جو و نخود با شیره خشخاش
و بعد از نضج تنقیه بحبها و حقنها کنند که مسهل سودا بود و مطبوخ نافع
سنا مکی هفت درم پنج [illegible] بنفشه نیلوفر تخم کاسنی کشوث هر یک سه درم

سرسام سوداوی

مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان و اسطوخودوس
اسفاناج فستقی نیم کوفته هر یک چهار درم و ورق گل سرخ پنج درم بادرنگبویه
و گاوزبان هر یک دو درم خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و
بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند ابتدا
و روغن بادام شیرین و شیر دختران بر سر مالند و میانهای روز شربتی
از نبات و عرق گل و عرق گاوزبان و تخم شاهسفرم بیاشامند
و شراب گاوزبان لعوق کنند

لیثرغس سرسام بلغمی بود علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت و اختلاط
عقل و سکوت و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه
و پنج مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند غذا
جو مقشر خورند و بعد از پنج تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و حقنهای
حاده استعمال کنند و صف شیافی که نافع بود زهره گاو و شحم حنظل
نیم درم بوره و حنظل هر یک سه درم بکوبند و شکر بجوشانند تا منعقد
شود و مورق ببرشند و شیافها زنند و استعمال کنند و در ابتدا اگر
گلاب و روغن گل بر سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه
و شبت طلا کنند و بمشک یا کندش یا شونیز عطسه آرند و آن نافع بود

ماشرا ورمی و سرخی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد

۶۵

که سر را فرو گیرد و سبب آن غلیان خون بود علامت آن انتفاخ
و حمره و صربان و جه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود علاج
فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب
هفت عدد آلوی سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و
اقاقیا و فوفل و ماميثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه آب
خیار و کدو و خیار و شیره تخم تورک یا سکنجبین و شراب حماض تبرید کنند و
طبیعت را محتبس نگذارند

دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزها
میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در
معده یا عضوی دیگر متصاعد گردد و متحرک شود و روح نفسانی از آن
متحرک شود و این حالت بظهور آید اما اگر در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد
علامت آن بلادت حواس و ظلمت چشم و دوی بود و علامات بلغم ظاهر باشد
علاج آن جلابی از انیسون و بادرنگبویه و گاوزبان و پنج مهک هر یک دو درم
گلقند ده درم تناول کنند غذا نخود آب با تره خشکدانه و زیره
و دارچینی خورند و بعد از پنج تنقیه بحب ایارج و حب شیار کنند و شونیز
و خردل و فلفل و عاقرقرحا [illegible] و بدان غرغره کنند و ضماد سر
شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در سرکه کنند و می بزنند و بابونه و اکلیل الملک

وسعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بران نهند و ازندی اکو دوار
بسبب سودا بود وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب
و ضعیف و ماروره کدر باشد علاج آن هر روز جلابی از بانبکو
و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند غذا نخود آب ماش
با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افیتمون و مطبوخ
هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره کنند که رطب باشد مثل عنبر
و نرگس و غیره و بطول مذکورین مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی
را هلیله پروره و اطریفل کوچک و کلنکبین با افتیمون و مصطکی مفید
باشد اما دوار که بشرکت معده باشد و اختلاف دوار در اشتداد
و سکون باختلاف حال معده در خلو و امتلا بود علاج بیخ مهک
و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند
و با اندکی عسل و نمک پاشانند و قی کنند و بعد از آن گلقند و زبانه
بخورند و یا سکنجبین لعوق کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون
خیارشنبر کنند و اگر احتیاج بود حقنه کنند صفت آن سنای مکی
هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرگ و حلبه و خطمی و بنفشه
هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و
روغن شیره ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف

قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف حادث شود
تقویت به شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و بادرنگبویه و مفرحات
مناسب مزاج و اغذیه لطیفه باید خورد و اگر دوار بسبب غلبه صفرا و دم
نیز بود علامات آن صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها بود و سرعت
نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه
و بیخ مهک و نبات تناول کنند غذا نخود آب ماش با مغز بادام و بعد
از نضج اسهال صفرا کنند بمطبوخ هلیله با قرص بنفشه با سقمونیا علامات
دوار دموی حمره لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان
دمع باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت ساق مناسب باشد
و از اشربه تمر هندی و نبات یا آب انار با نبات یا شراب
عناب و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند و اگر دوار بسبب سرمای که بر سر زند عارض شود تسخین دماغ
بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن ابزار و
توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید
کرد و تقویت دماغ سدر عرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری
از بدن متصاعد شود و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش
بود و ماده این عرض اکثر سودا بود علامات آن تبدل حواس و تحیر

علاج دوار
تکمیل ... پس ...
آب ... تا آب اندک ...
در ... تخم ...
تا نقوم آید
بود نه دوار

وثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیای سیاه بود علاج
هر روز جلابی از پنج مهک و گاوزبان هر یک سه درم و بالنگو ده درم نبات
ده درم باشانند غذا نخوداب بانمو [illegible] خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا بدین حب صفت آن
هلیله سیاه و افتیمون از هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید
خوب سوده بروغن بادام چرب کرده کوفته یک درم اسطوخودوس و
[illegible] هر کدام یک درم و نیم بکوبند و باب رازیانه حب سازند حب
[illegible] بلع کنند و در عقب ان جلابی از نبات بنیم [illegible] باشانند
و علاج [illegible] علاج دوار باشد و ان حقنه که مذکور شد بکنند
و اگر دوار بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند
و سر را از بخار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن گل و بنفشه
[illegible] اطلا کنند سبات خواب طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار
شود و سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا ساذج و اگر مادی
بود علامه ان ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و گرفتگی [illegible]
چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج ان هر روز [illegible]
از بالنگو و پنج مهک و گاوزبان و افتیمون و نبات تناول کنند
غذا نخوداب با شیره [illegible] و فلفل و زیره و دارچینی [illegible]

باید

ضربه و سقطه

سبات

با بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج کنند یا با ایارج لوغاذیا
یا باستعمال این حقنه کنند صفت آن خشک شبت بابونه سنا
مکی از هر یک سه درم پنج مهک رازیانه تخم کرفس از هر یک سه درم
حلبه پنج درم اشنه مقل از هر یک پنج درم [illegible] در شش
رطل آب بجوشانند تا به دو رطل باز آید و صافی کرده و بوره و نمک
هر یک نیم درم و ابکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم بان
ضم کنند و بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر باکبر تناول
کنند و سعتر و مرزنجوش و نمام ابویند و روغن نرگس و زنبق در بینی
استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده
مخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سرمایی که بدماغ رسید
علامت ان سبق اسباب مذکوره و برودت ملمس سر باشد و
کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بخفی علاج ان همان
معالجات مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین
سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و مشک و جندبیدستر تناول کردن
مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد علامه ان
سبق امتلاء و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت ان در حالت
جوع بود علاج ان تنقیه معده کنند بقی و اسهال بحبها و حقنها

سیشنبر

[illegible] بردن

بخارات معده

واگر سبات بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود راد عات ضربه
و مقویات مثل ماش و نخاش و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه
و سقطه کنند و در سبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود و مویز
و جوز و نارجیل و مثلا یاکه در د تو ابل بسیار بود نافع است سهر
بیداری و بیخوابی با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا سهر
با ماده یا بی ماده علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه
و خشخاش و دو شیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو
غذا نبود ماش با شیره خشخاش و اسفناخ خورند و خیار و کدو و
کاهو خوردن و بوییدن مناسب باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست
خشخاش بجوشانند و بر سر میریزند و در حمام مرطب و دلک و آواز باد
موجب خواب بود و اگر الحوان و شبت و اشنه و زعفران و شاهسفرم
در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول
تنقیه بدن باید کرد و بعد از آن استعمال مرطبات سبات سهری
مرضی باشد که از اجتماع سبات و سهر حادث شود علامه آن
آنست که گاهی خوابی طویل باشد و گاهی سهری مفرط و دردی برابد
باشد و رنگ آن مایل بسرخی یا سیاهی بود علاج آن تنقیه دماغ
باشد از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال مشمومات و سعوطات
کند

کنند و درین مرض این حب مفید بود صفت آن بنفشه دو درم تربد یکدرم
هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس و ملح نفطی از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی
نیم دانگ کوفته با آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلع کنند
صفت حقنه که مفید بود سنا مکی پنج درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه
و نیلوفر از هر یک سه درم حلبه کفی عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد
بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شنبر ده درم عسل و
روغن کنجد پانزده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم جوشانیده
و صاف کرده استعمال نمایند شخوص علتی است که مردم ناگاه بر
یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده مانند
اگر خفته و نشسته همچنین و بدین سبب آنرا اخذه نیز گویند و
سبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود
و علامه آن شخوص عین و فساد حرکات بود و هر چه پرسش کنند
جواب ندهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا
حجامت ساق کنند و جلاب از بادرنجبویه و افتیمون از هر یک ده درم و
گاوزبان سه درم با ده درم گلقند تناول کنند غذا نخود آب و شیره
خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند
و استعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال سعوطات

ضربه

سهر

شخوص ... ه

جمود

گشاده ماندن چشم

ململه مفید افتد صفت حقنه که نافع بود آب سلق و خطمی و شیره سبوس
یک رطل حاصل کنند با یکدرم بوره و دو دانگی و نیم تخم حنظل و ده درم
روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند کابوس
آن است که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی
ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی او را می فشارد و نفس او تنگ
شود و آواز او بگیرد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط غلیظ
متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق
و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا از سودا تنقیه کنند چنانکه مکرر مذکور شد
و در این مرض تغافل نباید کرد که مقدمه صرع باشد صرع سده
غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود
و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد
و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد
علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت
حواس و بلادت و بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ
قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از زرازبانه و انیسون و بالنکو
از هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند غذا نخوداب و شیره
خشکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج

کابوس

صرع

بلغم

تنقیه

تنقیه بحب ایارج و حب اصطمخیقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه
کنند و این حب مفید افتد صفت آن ایارج فیقرا تربد صبر هر یک
نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک
هندی هر یک دانگی و نیم مقل و کثیرا و مصطکی از هر یک دانگی کوفته
و بیخته با آب رازیانه سرشته و حب سازند و مصروع را از سرما
و گرما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در مهب باد و جایهای
بلند و مکث در حمام و تناول مبخرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب
باید کرد و همچنین از مشی و سواری خصوصا اسب دوانیدن و در
دولاب و چیزهای براق نظر کردن احتراز کند و جندبیدستر و ماء العسل
با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در
وقت صرع بحلق وی ریزند و مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند
و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن عاقرقرحا اسطوخودوس
هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت [illegible]
از هر یک دو درم بکوبند و با سکنجبین عنصلی سرشته و یکمثقال از آن
تناول کنند و اگر از سودا بود علامت آن خفقان و ذهاب [illegible]
و حموضت طعم دهن و بسیاری زبد بود علاج آن تنقیه دماغ کنند بمطبوخ
افتیمون و حب آن و تقویه دماغ به بوییدن نرگس و مرزنگوش و بابونه

اب
ارمح

سیسالیوس

سودا

ومشک وغالیه وشونیز کنند وبابونه واکلیل الملک وشبت ومرزنجوش
بجوشانند وبرسر ریزند وشراب بالنکو یا تریاق اربعه ومثرودیطوس
تناول کنند وعود قماری [illegible] بندند ودر بینی دمند وبه سرکه
عنصل وعسل وخردل غرغره کنند واگر از ماده خون باشد علامت
ظهور غلبه خون بود ودر حالت صرع ودواجین ممتلی شود وروی برآید
وسرخ شود وباشد که رعاف حادث شود علاج آن فصد صافن
کشایند وتقلیل غذا کنند وتقویه دماغ ببوییدن سرکه وگلاب ومالیدن
روغن گل وتناول ربوب فواکه کنند واگر صرع از ماده صفرا بود و
این نادر افتد علامت آن التهاب واختلاط عقل وصفرة روی
وخشم بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه وقرص بنفشه
وشربت سیب ورب به تناول کنند وپای شویه باب گرم وسبوس و
خطمی کنند واگر اطفال را حادث شود که آن را ام الصبیان گویند
از این قبیل باشد واگر صرع بشرکت معده باشد علامت آن غثیان
بود واختلاج [illegible] در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ شبت
[illegible] عسل ونمک وتلیین طبیعت بمعجون [illegible] ومعجون [illegible]
کنند وبعد از آن تقویه معده بجوارش مصطکی وعنبر ومادة الحیوة کنند
غذا نخوداب با تیره خسکدانه ودارچینی وکردیا وکبک وتیهو

خورند

افاویها ... خون ... صفرا ... ام الصبیان ... بشرکت معده

خورند واگر صرع به شرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین وساقین وثدیین
ورحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده یا بخار غلیظ بود که از آن عضو متصاعد
شود علامت آن باشد که احساس چیزی کنند چون بخار یا دبیب
نمل که از آن عضو مرتفع شود وبدماغ رسد وباد وتمطی وتثاوب و
شخوص عین باشد علاج آن تنقیه بدن ودماغ بحب قوقایا
وایارج کنند وتقویه سر وتسخین او باد[illegible] حاره واصلاح آن عضو
کنند بدلک ونهادن محجمه بی شرط وبا شرط وصرع بواسطه بخارات که
از کرم کدودانه وحیات که متصاعد شود حادث میگردد علامت آن
کثرت لعاب وسرعت هیجان اشتها ووجع بطن واحساس صعود
بخار بود علاج آن قتل واخراج بود چنانکه مذکور خواهد شد واگر بسبب
لدغ عقرب ودیگر حشرات حادث شود زراوند دو درم و [illegible]
ده درم بجوشانند وصافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل
کنند وبیاشامند واختناق رحم نیز شبیه بصرع است وعلاج
آن بجای خود گفته شود ان شاء الله جالینوس گفته است که صرع
اگر اوقات بفالج انجامد وبرآمدن از آن دشوار بود واگر شیرخواره را
صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود وگویند که اگر
عاقرقرحا بکوبند ودر بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید برء آن

بخار غلیظ ... درهم کشیدن ودهن گشادن ... از کرم ... برانگیخته شدن ... لدغ عقرب ... اختناق رحم

توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع باشد
مرکی الصفر — زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار جنطیانا قسط تلخ
عود قرح اجزا متساوی بکوبند و با عسل کف گرفته سرشته و یکمثقال
از آن شربتی باشد سکته سده تامه باشد که در بطون
دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد و بواسطه
آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی
صح — از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتتا حادث شود و سبب این
سکته از بلغم لزج — سده بلغمی لزج باشد علامت آن ترهل بدن و کثرت خواب
بود و باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر اختناق
حرارت غریزی و فساد جوهر دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد
و خواهند که معلوم شود که زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه وا شده
بر بینی نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه
او نهند و تفحص نبض کنند یا اصبع در دبر داخل کنند که انقباض شرجی است(?)
نور — که تا حیوة باقی بود متحرک بود و یا چشم ادبار کنند اگر حدقه او ظاهر […]
شود زنده بود علاج آن اول آنکه سر او را تبرا کنند و پاره نمد گرم
گرم کنند و بر سر سکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند
و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز

بکوبند

بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل
حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین
بجوشانند و در حلق وی بریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در بینی
او چکانند و گفته اند که تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از
هفت روز جلابی از انیسون و رازیانه و گاوزبان هر یک سه درم و
کلنگبین ده درم تناول کنند علاج آن غذا نخوداب با تیک(?) و تیهو
خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن داخل کنند و میان تمامی روز باید
که ماء العسل میاشامند و بعد از نضج تمام تنقیه بحسب ایارج و ایارج
لوغاذیا کنند و در هر هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و
احتیاج تا بیست و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته
سکته از امتلاء خون — اگر برار باید به لقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلا خون نیز
حادث شود علاج آن حجامت ساق و اخراج دم کنند بحسب قوت
و جلابی از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند غذا آن نخوداب
با مغز بادام و اسفناج(?) بود و تنقیه بحسب بنفشه و […] آن کنند و حقنهای
سکته از ضربه و سقطه — لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود
فصد کنند و تقویه دماغ بمشمومات بارده مقویه باید کرد صفت حقنه
که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار صعتر مرزنجوش حلبه خشک

اکلیل الملک ورق بید انجیر ماخوذ سداب کرنب بزرک تخم
شبت هر یک ده درم شحم الحنظل افتیمون از هر یک نیم درم و
قنطوریون باریک دو درم بجوشانند وصاف کنند وعسل پت
درم وابکامه پانزده درم وبوره ونمک هندی ومقل از هر یک
نیم درم کوفته وبیخته بر سر ان کنند وبکار دارند مالیخولیا تغیر ظنون
وافکار بود از مجری طبیعی وسبب ان یا سودا یا اخلاط سوخته بود
که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از ان ممتلی بود وبر شرکت مراق نیز بود
شرکت مراق
علامت انچه از امتلاء بدن بود و دماغ مخالفه بدن باشد وسواد
لون وبطور وصلابت واختلاف نبض وصفای قاروره وتنهای
دوست دارند ونظر در زمین یا در چیزی کنند ومجنون باشند وکثرت فکر
وغم وسکوت ووهم بسیار باشد علاج فصد صافن کنند وهر روز
جلاب از بنفشه ونیلوفر وگاوزبان هر یک سه درم عناب هفت دانه
سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند وبعد از نضج تنقیه
دماغ بحب افتیمون ومطبوخ ان ومطبوخ هلیله کنند غذا نخوداب
با مغز بادام واسفاناخ خورند وپالوده از نشاسته سبوس ونبات و
روغن بادام نیز مفید بود وشراب رقیق نو وادمان حمام وتدهین
بروغن بنفشه وکدو مفید بود واز اغذیه غلیظه واطعمه سوداوی واز اشیاء

احتراق بلغم

حریفه ومالحه وحامضه احتراز کنند واستعمال ریاضت وتعب باید
کرد واز معالجه این مرض ملول نباید شد ومکررا او را تنقیه باید کرد
واگر مالیخولیا از احتراق بلغم باشد علامت ان رطوبت منخرین وسیلان
لعاب وبلادت وکسل وسکون وقلت اضطراب بود علاج
هر روز جلاب از بابونه ونیلوفر ورازیانه وبیخ جهک وگلقند تناول
کنند غذا نخوداب با زیره باتج یا پشته خشکیده خورند وبعد از
نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت ان سنای مکی هفت درم بابونه
ونیلوفر از هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند وصاف کنند
ومعجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در ان حل کنند وبیاشامند واین
حب نیز مفید بود صفت ان افتیمون چهار درم بسفایج وایارج فیقرا
از هر یک دو درم غاریقون یکدرم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم
ونیم بکوبند وباب رازیانه بسرشند وحب سازند وشربتی سه درم باشد
واین معجون نافع بود صفت ان بابونه پوست ترنج قرنفل مصطکی دارچینی
جوز بویا بادرنجبویه بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم
بادروج تخم فرنجمشک از هر یک دو درم مشک خالص دانگی سحق کنند
وهلیله کابلی چهل عدد واملج سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل اید
پس صاف کنند وبا رطلی عسل بقوام اورند واز اتش فرود گیرند واین ادویه

صفرا
دشنام دادن

در وریزند و برهم زنند و احیانا مثقالی ازان تناول کنند و اگر مالیخولیا
از احتراق صفرا بود علامات ان بیخوابی و هذیان و اضطراب و غضب
و شتم و صیاح و صفرة لون بود علاج ان تنقیه بمطبوخ هلیله با
افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین کنند بروغن بنفشه
و شیر زنان بر سر دوشند و به نشاط و سماع با لحان و نغمات خوش
و حضور یاران انیس مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و خطمی و
بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو بجوشانند و سر بکار دارند فرود ارند و بر

سودا

سر ریزند و اگر از احتراق سودا بود ملکش ان بیشتر و معالجه ان مشکلتر
بود علامات ان کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و
دوستی خلوت بود علاج ان هر روزی جلابی از گاوزبان و نیلوفر
و بنفشه از هر یک سه درم و بالنگو دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند
غذا بنوماش و نخود با اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه
بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا یا معجون نجاح کنند
و ماء الجبن درین قسم مفید بود صفت ماء الجبن شیر بز رطلی بجوشانند
و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی
بران ریزند و برهم زنند پس صاف کنند از بیخ و شربت نمایند
و این مفرح خورند صفت ان ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل از هریک

پنج درم

شرکت مراق

پنج درم قرفه و نخجشک پوست ترنج هر یک سه درم مسک زکی کوفته بیخته
بشراب سیب بسرشند و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول
نمایند و دواء المسک شیرین نیز مفید بود اما انچه به شرکت مراق باشد
بواسطه ورم ان باشد ماده ان از خلط سوداوی و بدین سبب
بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر شود علامات ان انتفاخ و
لین بطن و ضیق صدر و کثرة ریق و جشاء و وجع بود و احساس
بخارات کند که متصاعد شود علاج ان هر روز جلابی از بالنگو
و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند غذا زیره باج و بعد
از نضج سنا مکی پنج درم و شکر ده درم بجوشانند و معجون خیارشنبر
پنج مثقال در او حل کرده بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند
و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و ریواس
تربک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند
غذا بنوماش با مغز بادام خورند و اسهال نکنند و ترطیب دماغ کنند
بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین روغن بنفشه مفید بود و استحمام

مانیا

و اب گرم مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود و ان
جنون سبعی باشد علامت ان غضب و قصد ایذا بود و از جمله
داء الکلب و ان بیشتر از احتراق دم باشد که حادث شود علامت

ضحک ولعب وعبث وقصد اذیهٔ مردم همچون طبیعت کلاب واز ان
جمله قطرب باشد علامت تحرک بسیار وبی آرامی وزردی رنگ وخشکی وشدت
عبوس وبرساق اکثر اوقات قروحی چند باشد وعلاج ان چون
علاج مالیخولیات عشق او را نیز از مالیخولیا شمرده اند وان
وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد علامت ان
صفرهٔ لون وغفلت وحیرت وسکوت وکثرت فکر وبیخوابی وسرعت
نبض وصغر وصلابت ان بود ودایم النفس آه سرد کشد علاج
او ان است که بکارهای بزرگ وسفر وصید اشتغال نمایند وترطیب
دماغ بادهان ونطولات کنند وتقویت قلب بشراب حماض و
صندل وسیب ومفرح یاقوتی کنند وغذا ازیره باج خورند وترک
دیدن محبوب وذکر او کنند واگر وصال ممکن باشد بهترین علاج ان بود
والا بنصیحت وتقبیح محبوب وحرز رسش وامثال ان سعی کنند که
از ان باز اید وکثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود والله اعلم
نسیان فراموشی بود وان فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد
وسبب ان استیلاء بلغم باشد بر اجزای دماغ علامت ان کثرة بلغمی
خواب وتری منخرین وچشم وگرانی سر وکدورت حواس بود علاج
هر روز جلابی از بالنگو وپنج جنک از هر یک سه درم رازیانه دو درم

گلنکبین

71

کلنکبین ده مثقال تناول نمایند غذا نخوداب با شیره خکدانه
دلبک وتیهو خورند وتوابل دران کنند وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج ودراج
وقوقایا کنند وفوذنه وخردل در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره
کنند وروغن زنبق وخیری وقسط ومرزنجوش بر سر مالند وجندبیدستر
وفوذنه ومشک ببویند وبابونه ومرزنجوش بجوشانند وبر بخار
ان بدارند واحیانا مادة الحیوة ودوج وزنجبیل پرورده وسرکه عنصل
وسکنجبین آن تناول نمایند ومصطکی وکندر بخایند وتنقل بجوز هندی
کنند واز اب سرد وبقول احتراز کنند واگر بجای اب ماء العسل یا شراب
ریحانی خورند بهتر باشد وبحث ودرس ومجادله واستماع آوازهای
بلند مفید بود صفت دوای نافع فلفل ودار فلفل ووج ودارچینی و
زنجبیل از هر یک ده درم سنبل وجوزبوا سه درم زعفران وعود از
هر یک دو درم مشک دانگی کوفته وبیخته با عسل سرشته یک مثقال از ان
تناول کنند دوای دیگر کندر ووج وسعد از هر یک ده درم فلفل وزنجبیل
هر یک پنج درم گرفته با دو چندان عسل سرشته ونسیان بسبب سودا نسیان سوداوی
نیز حادث شود علامت ان سهر وبیخوابی وخشکی منخرین وکمودت
لون وبطء کلام بود علاج ان هر روز جلابی از نیلوفر وگاوزبان
وبالنگو ونبات تناول کنند وتنقیه دماغ بحب ایمون ومطبوخ

از سوء المزاج

آن کنند غذا بنوماش و نخود با مغز بادام خورند و استحمام و تدهین
بروغن بنفشه و نرگس مفید بود نسیان بجهت سوء المزاج گرم یابس
حادث شود علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس و سر و
تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه
و نیلوفر با عرق گل و بید با آب سرد بیاشامند غذا بنوماش
با مغز بادام و اسفناج یا حریره از نشاسته سبوس و نبات و روغن
بنفشه خورند و ترطیب دماغ بروغنهای بارده و نطولهای بارد مفید بود
فالج استرخایی بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب
آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را منسد گرداند
علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت
و قاروره او سفید بود و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر
و پژمرده نگردد امید بر زوال آن توان داشت علاج اول آنکه
که چهار روز یا هفت روز تقلیل طعام کند و از ادویه قویه هیچ ندهند و
با نخودی آب گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب
ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلاب از بالنکو و انیسون و
بیخ مهک و کلنگبین بخورند غذا نخوداب با نشاسته خشکدانه و
فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج تمام این حب فرو برند

صفت آن حب صبر سقوطری یکمثقال بوزیدان ماهیزهره تربد خراشیده
کوفته بروغن بادام چرب کرده از هر یک یکدرم غاریقون انیسون
تخم الحنظل از هر یک نیم درم نمک هندی دانک و نیم مقل دانک
کوفته و بیخته باب رازیانه تر سرشته حب سازند و بعد از دو روز
این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ ورق بید انجیر سلق شبت
نانخواه مرزنجوش اکلیل الملک حلبه حرمل از هر یک هفت درم
تا ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم
استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته مذکور شد
مناسب باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارشن بلادری هر کدام باشد
مثقالی احیانا تناول کنند با شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بیخ
اذخر و عاقرقرحا مفید بود و چون آثار برء ظاهر شود روغن قسط و ناردین
و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال آن در اعضای علیل
بمالند و مشک و کندس و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند
و سوسن و نرگس و یاسمین بویند و بریشم ابراء الاصول مداومت
نمایند صفت آن بیخ رازیانه و بیخ کرفس و اذخر از هر یک هفت
درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون از هر یک سه درم نانخواه و
زراوند و شونیز از هر یک ده درم کوفته در دو من آب بجوشانند تا با

تشنج

یکمن آید و یابس بتوام آورده هر روز از آن قدری بنوشند

آنست که عصب با مبدأ خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطهٔ آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب این رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی گردانیده بود و در طول آن نقصانی و در عرض او زیادتی واقع شود و آنرا تشنج رطب و امتلایی نیز گویند و این بغتةً واقع شود علامات آن علامات امتلا و غلبهٔ بلغم بود علاج آن چون علاج فالج بود و اگر سبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود از آن تشنج یابس گویند و این نوع مشکل‌تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این بتدریج حادث شود علامت باریکی و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار کدو و بابنات و شراب رقیق جدید با ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن نشینند و بر عضو نیز ریزند و بعد از آن موم روغنی از روغن بنفشه و موم و کتیرا

از رطوبت

از یبوست

در بدن

در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه و شربتی از نبات حل کرده بیاشامند و اگر بسبب قرحهٔ عصب باشد علاج او خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج قتل و اخراج کرم بود

از گزیدن عقرب

از قرحهٔ عصب

از کرم

کزاز و تمدد

اما کزاز از تشنج بود که عضلات ترقوه را حادث شود و تمدد تشنج عصب بود از جهت مبدأ و از جهت خلاف چنانکه عضو به هیچ طرف حرکت نتواند کرد و علاج هر دو چون علاج تشنج بود

لقوه

مرضی باشد که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از جهت وی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از نهایات خود بگردد و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت آن او آنست که چشم بر هم نتوان نهاد و علاج او همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس خصوصاً حس ذوق بود و جفن زیرین فرود آمده باشد و حنک نیز مسترخی شده باشد علاج آن و تدبیر آن است که تا هفت روز یا چهار روز معالجت نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی از رازیانه و افتیمون و بالنگو و گلقند تناول

تناول کنند غذا نخوداب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند
و گوشت اسب و شتربچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر
و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره نمایند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر و جندبیدستر
بجوشانند و روی بخار آن فرو دارند و کندر و مصطکی و حلتیت
بخایند و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند
رعشه علتی است که در اعضای آلی ظاهر شود و سبب عجز قوة
محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات
با ثبات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض
سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و
مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد
بافراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود انچه از سوء المزاج بارد
مادی بود علامت علامت غلبه بلغم باشد علاج آن بهر روز
جلابی از انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند غذا نخود
اب با فلفل و زعفران یا گوشت اسب و کبک و دراج خورند
و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس
در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و با فتاب نشستن نیز مفید بود

وتناول نارچیل

وتناول نارچیل و مغز خرگوش نافع بود و انچه از سوء المزاج ساذج
بود بسبب ملاقات مبردی داخلی یا خارجی بود علاج آن آن
حلتیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و انچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و
تقویت دماغ بروغن گل و مورد و ربوب فواکه مفید بود و انچه
بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود ازاله آن سبب
باید کردن بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث
شود شراب بالنگو یا تریاق تناول کنند و در ازاله سبب
کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب پیوسته بدن بواسطه
استفراغ بسیار و تحلیل بافراط بود و این قسم مشکلتر باشد علاج
ترطیب بدن بود بتناول شراب بنفشه و اسفناخ و فروج فربه و حریره
ارزن شسته و روغن بادام اختلاج جستن اندام باشد و
جستن چشم و ابرو و لب و روی مقدمه لقوه بود و سبب آن
رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی انرا به تحلیل بادی و بخار کند
و بسبب غلظ از مسام بیرون نتواند شد و قوة دافعه خواهد
که انرا دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب
اختلاج گردد علاج اثریاق اربعه با شراب بالنگو تناول

کنند وان عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد
تنقیه بحبها و ایارجات که مسهل بلغم باشد بکنند **خدر**
ان است که اعضا سره شود و بخواب رود وان عرضی است که موجب
نقصان یا بطلان حس شود و سبب ان سده باشد که در عصب
واقع شود بواسطه پوست **علامت ان** جون علامات تشنج یا سس
بود **علاج او** همان علاج وی بود و اگر بسبب ضغط ورمی باشد
یا سخت بستن یا بران نشستن **علاج ان** منع ضاغط بود
زکام و نزله عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود اید
اگر بمنخرین اید زکام و اگر بحلق و سینه فرود اید نزله گویند و سبب
این مرض اگر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد و سبب حرارت
افتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه **علامت ان** حمرة و حرقة
چشم و خاریدن بینی بود **علاج ان** در ابتدا فصد کنند اگر سن
و مزاج مقتضی بود و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند
غذا ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت و شیرینی و منخرات
احتراز کنند و از علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ
فواکه تلیین طبیعت کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارشنبر
از هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و بروغن بنفشه استنشاق

کنند

کنند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود به سبوس و سرکه یا صندل
و گشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی
عارض شود **علامات ان** تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل
بود و بهوای گرم استراحت کند **علاج ان** سر به دستار پشمین و غیره
گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنگو و نبات تناول
کنند **غذا** نخود اب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبع محتبس
باشد بدین مطبوخ تلیین نمایند **صفت ان** سنا مکی بیخ و دم بنفشه
و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک از هر یک سه درم مشک و سرخ و
خیارشنبر از هر یک هفت درم یا ده درم جوشانیده و صاف کرده
بیاشامند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و
مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار ان فرود دارند و اگر در حمام بر سر
ریزند مفید بود و اگر انچه از منخرین اید رقیق بود شونیز و افیون
بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بند بر اتش گذارند و اگر سیلان
رطوبات متمادی شود به کندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در
زکام خواب مغرق نکنند و بر پشت باز نخفتند تا ماده به سینه
نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند تبخیر از ان دفع کنند و سنگی
گرم کنند و اب سرکه بدان ریزند و بینی بدان فرا دارند **اماده نزله**

از حموضات و چیزهای شور و تیز احتراز باید نمود و جلاب از شراب بنفشه
یا بنفشه مربی یا ترنجبین باید خورد و آب ماقلی با روغن بادام و
حریره آرد جو و سبوس و نبات مناسب بود با روغن بادام و تخم
شاهسفرم و اگر بدان سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در
در باب امراض صدر ان شاء الله تعالی

باب دوم در امراض چشم

بر حافظ صحت عین واجبست که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس
و باقلی و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و رواصیر و کامها
احتراز کنند و چشم را از هوای گرم و سرد و غبار و دود نگه دارند و از
ادمان کتابت و از پیچ و تابی و گریه مجتنب باشند و نظر در چیزهای براق
نکنند و استحمام معتدل و ته پهن سر به روغن بنفشه و کدو کنند و
روشنایی و کحل الجواهر احیانا در چشم کشند ضعف بصر اگر
بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر باشد فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب
یا ترنجبین جلاب سازند و غذا آش ماش و مغز بادام و اسفاناخ
خورند و تنقیه به قرص بنفشه کنند و توتیای غوره و کدو کشند
و اگر از ماده رطب باشد و بارد بود علامت آن دمع و رمص بود و بی
حمرة و وجع و در عقب خواب و اکحل زاید بود علاج هر روز

در بسیار با

جلابی از رازیانه و بیخ حسک و نبات کنند و بعد از تنقیه حب ایارج
فیقرا یا قرص عیش چشم با ترتید و سقمونیا بریان کرده تلیین طبیعت کنند و
غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنایی کبیر و باسلیقون در
چشم کشند رمد اگر ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر
از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خارش چشم و ضربان
صدغین و کثرت رمص و دمعه و رمص باشد و ثقل چشم علاج
فصد قیفال کشایند و تلیین طبیعت بمطبوخ و اگر نقوع آن کنند
و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت
شدت وجع و خارش بی دمعه و رمص باشد علاج آن
جلابی از آب انار ترش یا تمر هندی با نبات تناول کنند یا بنفشه
و اجاص و عناب با نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیله
زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم مرغ
بزنند و در چشم چکانند و صندل در روباه ترکیب و گلاب
و لعاب بزرقطونا و مامیثا بر حوالی چشم ضماد کنند و شیاف ابیض
و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن
انتفاخ چشم و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن و ثقل بود اما
حمرة نباشد علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و حقنهای نرم

دم
صفرا
بلغم

سودا
دار ماده سوداوی بود علامة صداع و پوست چشم بود و جفن بر هم
ننوشد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و جساکش تناول کنند
نبو ماش با مغز بادام خورند و حمادات و نطولات مرطب استعمال کنند
وردنیج رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم تنگ فرو نتوانند
گرفتن و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن چون علاج رمد باشد
و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت
و شیرینی و جماع احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه
به سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف ابار که مذکور میشود بکشند
صفت آن اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته
و کثیرا از هر یک دو درم افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند
و در وقت حاجت بآب بند و در چشم کشند ظفره
زیادتی بود که در کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم
برسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب
ایارج و ایارج جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات و
مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و روشنایی
و شیاف قیصر در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج
آن کشط باشد سبل پرده باشد که از اطراف

چشم

چشم ظاهر شود و بتدریج زیاد شود و سبب آن امتلاء عروق
چشم باشد از خون غلیظ علامات آن حکه و سیلان رطوبت
و ضعف نظر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ
متاذی باشد علاج آن فصد عرق پیشانی و عرق ماق
کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز
جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند
غذا نبو ماش با مغز بادام خورند و بعد از پنج این مطبوخ بیاشامند
صفت آن سنا مکی سرخ بنفشه از هر یک پنج درم نیلوفر چهار
درم هلیله سیاه و هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک هفت درم
تربد خراشیده و بروغن بادام چرب کرده دو درم خیارشنبر ترنجبین
هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آن که فرو آید
بر سر مطبوخ ریزند و بیاشامند و شیاف احمر و شیاف قلقند
و باسلیقون و دینارجون و روشنایی در چشم باید کشید
صفت شیاف قلقند قلقند و زنجار پنج درم زنجار دو درم نوشادر و
بوره و زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کرده شیاف سازند
وقت حاجت بآب رازیانه بسایند و بکشند و اگر این
معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد جرب علاج خشونت

محبول

باشد که در باطن جفن حادث شود و بان خارشی بود علاج
فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی کشند و اگر
با جرب رمد منضم شود ادویه حاده استعمال کنند و تنقیه بمطبوخ
هلیله یا حب افیتمون کنند و جفن را باز گردانند و مازو سحق
کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب زنند و اگر
مزمن شود و جفن غلیظ شود هر بامداد و شب جفن را باز
گردانند و بشکر حک میکنند تا خون ازان بپاید و ادویه حاده
بران افشانند و شیاف ابیض و شیاف اباردر چشم کشند
قروح چشم بسبب ان ماده تیز باشد علامت ان وجع
و خلش و ضربان شدید بود علاج آن فصد و حجامت کنند و
تنقیه بحب صفیه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
کنند غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد
کشکاب با شیره خشخاش خورند و شنج سوخته و شادنج که
مغسول باشند ذرور سازند سوزش چشم سبب
انصباب اخلاط تیز یا از تقاطر بخارات بود علاج او اگر
علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و بعد از
تنقیه این کحل کشند صفت ان زعفران و از فلفل هر یک یکدرم

زعفران

زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند
و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد توتیا غوره بکشند
و کاشنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از
رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب ان
برودت مزاج بود یا ضربه و سقطه که عارض شود یا در عقب صداع
مزمن حادث شود علامت ان در ابتدا تخیل چیزها مثل پشه
و موی و دود و شعاعات مختلف کنند علاج ان هر روز صلابی از
رازیانه و بالنکو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و از اطعمه بارده و
بقول و فواکه و جماع محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون
در ابتدا کشند و این شیاف نیز مفید بود صفت ان شحم الحنظل
یکمثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم و نیم زهره
بز ده درم همه با هم بسایند و در سایه خشک کرده بعد از ان با ب
رازیانه یا سداب شیاف ساخته خشک کنند و بوقت حاجت با گلاب
بسایند و در چشم کشند و اب چون محکم شود و منع ابصار کند ازا
بغیر از قدح علاجی نباشد جهر ان باشد که بروز نه بیند و
سبب ان قلت روح باصره یا رقت ان بود علاج ان
ترطیب و تقویه دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه

مثل هریسه و ماچه و از میوها انجیر و انکور مناسب بود و برود حرم
در چشم کشند عشا ان بود که بشب نه بیند و سبب ان بخاری
غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ سازد
و در روز بواسطه حرکت و ضوء افتاب ان بخارات لطیف کردد
و ابصار حاصل شود علاج ان هر روز جلابی از رازیانه و بیخ ملک
و کلقند تناول کنند غذا نخوداب با مرغ جوان و کبک خورند
و فلفل و زنجبیل و دارچینی در ان داخل کنند و بعد از نضج تنقیه بحب
ایارج و قوقایا کنند و عطسه به بوییدن کندش و جندبیدستر و
فلفل ... بابونه داشت ... از رازیانه و خشک کموشا تند و سر را
به بخار ان دارند و این شیاف در چشم کشند صفت ... مشک
زعفران زهره کلنک زهره ماهی شبوط اجزا برابر سحق کنند و باب
رازیانه شیاف سازند و در چشم کشند بیاض سفیدی بود که در
طبقه قرنیه حادث شود و اکر بعد از رمد از قرحه ... و ابله بود
علامت ان تنقیه دماغ بحب ایاره و حب شبیار و ایارج جالینوس
کنند و زبان در ان مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود
صفت ... که نافع بود زبد البحر انزروت نبات
از هر کدام یکدرم نورره یکدرم سحق کنند و استعمال کنند و اکر بیاض

غلیظ بود

غلیظ بود این شیاف در چشم کشند صفت ان سکبینج اشق انزروت اشترغاز
از هر کدام یکدرم زبد البحر بوره نان تازه هر کدام هشت درم
زنجار نمک اندرانی هر کدام یکدرم کوفته و سحق کرده باب رازیانه
یا سداب شیاف سازند و در وقت حاجت و ج بجوشانند
و شیاف را در ان حل کرده در چشم چکانند و صیانت العد
از رمد بواسطه التصاق جفن و ریختن مواد بچشم حادث
شود و بسبب عدم تحلل ممکن شود و از ابتدا این شیاف علاج کنند
صفت ان کندر و انزروت و صبر و دم الاخوین کحل املیما
فضی اجزا برابر بکوبند و باب رازیانه شیاف سازند و بکار
برند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده
غلیظه اکاله که بران ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر
بعد از رمد حادث شود علاج ان تنقیه دماغ کنند اولا از
خلطی که غالب باشد و حمام مفید بود و عدس با کلاب و اب
تورک بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند با سفیده بیضه
و روغن کل بهم زنند و بران موضع نهند و انکه مزمن باشد
فصد عروق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته
نیم درم زاج سه درم زعفران و فلفل هر کدام یکدرم بسایند و

و به شراب بر شند و ضماد سازند **شرناق** شحمی زاید بود که در جفن اعلی حادث شود علاج او آن است که شق کنند و بیرون ارند و نمک و زیره وران ریزند و خرقه ببر که تر کنند و بروی نهند تا بقیتی که مانده باشد بگدازد و بعد از ان با دویه ملصقه علاج کنند **برده** رطوبتی بود که در باطن جفن منجمد شود اگر ابا نزروت و ضمع بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون اورند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی بود که در اشعار و اجفان متعفن شود علاج ان اول تنقیه بدن و دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و موی را که بازگونه شده باشد بر کنند و به شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد و شیر قراد موضع نتف را طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر با چند بیدستر نیز مفید بود یا موی بر کنند و به سوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو موی بیش نباشد بدلق یا مصطکی با موهای دیگر بچسبانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و ان موی را در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون اورند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از تشمیر نیست و ان چنان باشد که بعضی پوست جفن را بچینند و بعد از ان بهم دوزند

یا ذرور کشند

تا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید و بعد از ان صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنایی مفید بود **انتشار اشفار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود و علامات ان حمرة و صلابة جفن باشد علاج ان تنقیه و دماغ کنند و بعد از ان تدهین سر بروغن بنفشه و کدو نمایند و اغذیه مرطبه مثل مزوره ماش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاره و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ نباید کرد و بجز ارمنی اکحال مرطبه مناسب بود صفت دوایی که منبت شعر اشفار بود بیخ نی و شیح و دانه خرما و دود کندر از هر یک دو درم سنبل و حب بلسان از هر کدام یکدرم حجر لاژورد چهار درم سحق کنند و بمیل در اشفار می کشند که نافع بود **قمل اشفار** جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود علاج ان تنقیه و دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را باب نمک بشویند و روغن استه زرد الوی تلخ دران بمالند و صبر و میویزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زرنیخ مقتول با خضاب و نمک و از اصل و غذای شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد والله اشفی **خیالات** اشکال و الوان مختلفه بود که احساس کنند و شاید که

ان سبب قوه حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند
علاج ان سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر ان با غذیه غلیظ کند
و گاه بود که تخیل اسطوانه ازدوده کند که از پیش چشم بر اید و سبب ان
خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج ان تنقیه دماغ
بود بحب ایارج و بعد از ان تناول اطریفل معید بود و اگر تخیل کند
در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر بالا می اید
یا از بالا بزیر می اید دلالت بر امتلای معده و حوالی عین کند
علاج ان تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب ذهب و حب
ایارج کنند و بعد از ان اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر باید نمود

احول کج شدن چشم اگر خلقی باشد علاج پذیر نبود و اگر عارضی
بود و سبب ان تشنجی بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبه را
جذب کند و اگر ان بواسطه یبوستی باشد که از استفراغ مفرط یا ...
امراض حاده و حرارت شدیده حادث شود علامت ان تقدم
سبب بود و علامات تشنج یابس علاج ان شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و غذا اشنوماش و شیره مغز بادام و اسفناخ
و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان ... بمالند و بنفشه
و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلا

بعد

اغزیه

اغشیه دماغ بود علامت او علامت تشنج امتلای بود
تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت و نرگس
در سر مالند و اگر در طفولیت از نهیات پیش دادن و خوابانیدن
واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف ان کند و از ادویه
مبخره و مجففه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند که بر ان علی سوراخی
چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باد خیال خود
رود باب ... در امراض گوش حافظ صحت سمع
باید که از اغذیه غلیظ و مبخره و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و
بوق و رعد اجتناب نماید و احیانا روغن نسرین و زنبق در گوش
چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک از گوش پاک کنند تا
جمع نگردد و متحجر نشود و هر سال تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات
مناسب بود وجع اذن اگر از غلبه خون باشد علامت ان
ظاهر بود علاج ان فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین
تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله و فواکه کنند و اب نورک
و شیر زنان و روغن گل و اب کدو و اب خیار و اب غوره و خل
خمر در گوش با صندلین و گلاب و اب کشنیز و کاهو و بید و ... چکانند و اطراف گوش
افزون طلا کنند و اگر علامات صفرا ظاهر شود استعمال مبردات

وجع اذن

مذکوره کنند و اگر وجع بجهة بخت باشد حبه افیون در روغن گل
بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم ظاهر
باشد تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عسلی
کنند و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش در گوش چکانند و اگر علامات
سودا ظاهر باشد تنقیه بحب افیتمون و اصطمیخیقون کنند و روغن
بادام و نرگس در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این
وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی
و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و
شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند غذا با ماء الشعیر و آب
شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه
یا نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض به شیر دختران
بسایند و در گوش چکانند و روغن بادام ترنگ و صندل را با آب
کشنیز در حوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه از هر
کدام پنج درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک ده درم با هم بسایند و با آب کشنیز
و روغن ترنگ و بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود علامات جمع شدن
ماده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزر کتان و مرو و مشک و شیر دختران
در گوش چکانند تا پخته شود و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان و

بثره و ورم

بعسل

بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند تا ماده پاک شود و اگر به
سبب حدوث قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن احساس
حرکت و خارش بود علاج آن آب درمنه و مرزنجوش و آب
ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب تخم حنظل در گوش چکانند
و بعد از آن فتیله از پشم بپیچند و در گوش میگذارند و سعی کنند تا
عطسه آورند و اگر وجع گوش به سبب ریاح غلیظ باشد اگر به
شرکت معده باشد علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع
بود علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
یا مطبوخ فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و اگر به شرکت
دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج آن تنقیه
دماغ کنند بحب ایارج و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف
و مرزنجوش بجوشانند و سر را به بخار آن فرو دارند و به ثقل آن
ضماد نمایند و اگر درد گوش به سبب باد و سردی باشد که به گوش
رسد یا آب سرد بر سر ریزند روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند
و سر را گرم دارند و گوش را به بخار شلغم پخته و حنظل و بابونه و
حشایش مذکوره فرو دارند صمم و گرانی گوش اگر مولودی باشد یا در
پیری یا به سبب ضربه و سقط بود که موجب هتک عصبه مفروشه شود

کرم
ریاح به شرکت معده
صمم

صفرا
علاج ترطیب باشد و اما اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده پیدا شود
علاج آن هر روز جلابی از شراب بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین یا عناب
ده عدد و بنفشه سه درم ترنجبین ده درم غذا مزورها یا آلوچه
خورند و اگر تب باشد جوآب خورند و اسهال طبیعت کنند به
دوا
مطبوخ و اگر نه با مطبوخ هلیله یا تخم سقمونیا بریان کرده و روغن گل در
گوش چکانند یا آب انار یا پوست انار افشرده بجوشانند و در
از بلغم
گوش چکانند و اگر به سبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر و بلادت حواس
و کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ کبر و
کلیلین تناول کند غذا نخود آب با زیره [illegible] خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و روغن مغز زردآلوی تلخ یا بادام تلخ
و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنک و آب مرزنجوش
و شحم الحنظل یا ابهل و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر
از یبوست
به سبب یبوست دماغ باشد علامت باریک شدن روی و بینی و
غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط بود
که حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان
و تناول اغذیه مرطبه مثل نخود ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن
و تیح
کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر [illegible] مرطبه اجماع و تیح

بود

بود و آن را برابر آفتاب بتوانند دید علاج او آن است که آلتی که
برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان
بچکانند یا بنفشه روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند
دوی و طنین
و گوش بر تابه گرم نهند تا چرک بیرون آید دوی و طنین آواز
گوش آنچه باریک و حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود
از ریح غلیظ
دوی و حدوث آن اگر به سبب ریحی غلیظ باشد علامت تمدد
و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر به سبب
از [illegible]
فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطه امتلاء دماغ علامت ثقل و تمدد
و دوام طنین بود علاج جلاب از رازیانه و بیخ کبر و انیسون و کلفند
تناول کند غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت
در روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب برگ
یا شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و [illegible]
و ورق غار و مرزنجوش و برنجاسف بجوشانند و گوش به بخار
آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و اگر که از امتلاء دماغ بود اول
تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات
از یبوست
و بخورات و اگر به سبب یبوست و خلو بطن باشد علامت آن آن است
که در گرسنگی زیاد شود و در سیری ساکن گردد علاج بترطیب

دماغ بود با دمان حمام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن
بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود خالخه ناقه را واقع میشود باید
که تقویه کنند بشراب حماضی و لیمو و سیب و اب گوشت مطیب
و استعمال مشمومات معتدله شیافی که دوی و ثقل گوش را
زایل گرداند تخم حنظل یکدرم بوره نان نیم درم جندبیدستر و زراوند
مدحرج از هر یک درمی و نیم عصاره افسنتین قسط و فرفیون از
هر کدام دانگی کوفته و بیخته بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند
و بوقت حاجت مقدار عدسی با روغن بادام تلخ باید در
قروح گوش چکانند قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه
یا اب عوسج و عسل در گوش بچکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون
استعمال کنند و اگر مزمن باشد قطران بچکانند حول هوام
هوام در اذن اگر جنبنده در گوش رود علامتش احساس حرکت بود علاج
اب برگ شفتالو یا صبر با اب گرم حل کرده یا اب پودنه و کبر
و افسنتین و شیح و قنبیل و مقطط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی
کنند که بیرون اورند به عطسه اوردن یا بالات مخصوصه و اگر اب
در گوش رود علامتش انست که بعد از حمام و شناب کردن
حادث شود با ان وجعی باشد پس اگر به آنجانب سر دهد جستن

بیرون نیاید چوب شبت یا ریزیانه یا چوبی که ازان حصیر کنند در
گوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه به پیچند
و بروغن چرب کنند و بر افروزند تا اب بیرون اید یا فتیله از
پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در گوش میگردانند تا اب
بر می چیند و اگر اب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با
سرکه گرم کنند و در گوش چکانند انفجار دم اگر خون بطریق
بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف
ارد و اگر بسبب انفتاق عرقی بود یا از صدمه یا ضربه اندکی
مازو در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا اب لسان الحمل
یا مامیثا یا اماما یا اب اماره مزجوشانیده یا اب گندنا و سرکه
و اندکی کافور در گوش بچکانند حکه اذن اگر گوش خارد اب
افسنتین و صبر که بجوشانند و در گوش چکانند باب
چهارم در امراض بینی علامت بطلان یا نقصان قوه شم خشم
باشد و سبب ان خلط غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود
علاج ان هر روز جلاب از انیسون و بیخ بهک و گلقند تناول
کنند غذا نخوداب با شیر بگاه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج
و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات کنند مثل کندش

و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند در شیشه و بینی بدان
فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی
کشند بعد از آن که دهن پر آب کرده باشند مفید بود و اگر
از بینها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند
و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود **نتن الانف**
بسبب عفونت اخلاط بود که در مصفات جمع شده باشد علاجه
اول تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند
و فودنه و با درو ج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول [illegible] مفید بود
و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و [illegible] و قرنفل
بکوبند و با آب فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند
قروح الانف اگر ریش بینی تر بود فصد قیفال کنند و [illegible] بنفشه
و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب عشر
و موم و بنفشه چربی تناول کنند و فتیله را بموم روغنی [illegible] روغن بنفشه
و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه الوده کنند و در بینی گذارند
و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر [illegible] بود بینی را
به سرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی [illegible] **بواسیر الانف**
گوشتی زاید بود که در مجرای بروید و منفذ را تنگ کند **علاج**

فصد

فصد و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هلیله و مرهم زنجار
یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند و فتیله سازند و در
بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند
و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند علاجه **انا خشکی**
بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب
شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این را بدان
بدانند که احیانا دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه
و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز باید کرد **رعاف** اگر خون از
بینی بسبب بحران بود و در روز بحری باحوری قطع نباید کرد مگر که از
افراط ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت باشد علامتها
آن است که اندک اندک اید و تنک اید علاج آن شراب بنفشه
و عناب تناول کنند و آب برف بر سر زنند و استنشاق آب کشنیز
کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج و کشنیز با
اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بمداد
تر کنند و به مازو و شب یمانی و گلنار و دشت استه و صمغ عربی سحق کرده
بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ سوخته و صدف و سند
و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر

رعاف

رعاف بسبب غلبهٔ خون باشد علامت آن است که غلبه آید و غلیظ
بود علاج آن فصد قیفال کنند و حجامه بر دوش و عراق نهند و
فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کنند
و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و جفت بلوط و ورق گل و
صندل و گلنار و اوراق انگور سپید و خشخاش و زاج محرق مجموع
یا بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار
محرق بخل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو و ساق را ببندند و
انیشتن را می کشند فتیله الغرا افیون و اکی غبار آسیا و گلنار
و عفص هر یک نیم درم بکوبند و با آب سرگین خر لبریز شده و نسج
عنکبوت با میزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید حجامه بر کبد
نهند و اگر از چپ آید بر طحال نهند و صندل و گلاب و آب کاسنی
بر کبد طلا کنند

باب پنجم در امراض لب و دهان

قلاع

و از آن جمله **قلاع** و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر
گردد و اگر دموی باشد علامت حمرت و حرارت و [illegible] بثور بود
از دم
علاج فصد قیفال یا حجامت کنند و آب انار [illegible] یا ترنجبین
و نبات تناول نمایند غذا [illegible] و مغز بادام [illegible] گیلی یا
تمر هندی خورند و تلیین طبع [illegible] و قلع آن [illegible] دهن را

هر روز به سرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و
عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند یا گل
انار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم بوترک و تخم کاهو و صندل و
طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند
و بعد از ذرور مالیدن به سرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم حادث
بلغمی
شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج
گلقند و رازیانه و بیخ کاسنی جلاب سازند و تنقیه بحب صبر و ایارج و
مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل
الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت
سودا
سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج
تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب [illegible] کنند و مغز ساق گاو و پیه بط
و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا مرض
گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر
با بخیر و شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود
و از آن نتنی حاصل شود اهل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب
بجوشانند و از آن مضمضه کنند و زاج سفید و زاج زرد و فودنه و گلنار

و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بران افشانند بخرا
کند و بهن اگر از حرارت معده باشد علامت ان باشد که چون اطعمه
بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو معده زیادتر بود علاج ان
اب انار مزین یا تمر هندی با نبات و ترنجبین یا اب خیار کدو یا
سکنجبین یا نقوع فواکه بیاشامند غذا سماق یا غوره یا
انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ها زردالو و شفتالو
و امرود و خیار که مفید بود حب نافع سعد اذخر سنبل عود
گلنار صندل سفید پوست ترنج رامک قاقله متساوی بکوبند
و به گلاب و نبات سرشته حب سازند بعد از خوردنی و در دهن
گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت
کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد
علاج ان در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم
خربزه و اندک عسل و نمک و بعد از ان گلقند [illegible] بخورند یا
سکنجبین لعقی کنند و اگر احتیاج باشد [illegible] یا مطبوخ تربد
تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا
اطریفل کبیر یا صغیر زنجبیل و هلیله پرورده خورند مصطکی و کندر
و قاقله و قرنفل بخایند [illegible] زنجبیل و سعد [illegible] به بکوبند و به عسل

معده

بلغم

سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب [illegible] گوشت بن دندان
بود فصد قیفال یا چهار رگ کنند و عناب و اجاص و تمر هندی و
نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بعرص
بنفشه و مطبوخ هلیله بلین کنند و سورد و مازو و گلنار و برگ
بجوش کرده به ان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل
سرخ و سعد و گزمازج و رامک و مصطکی و عود و قرنفل و سک و قرنفل
و هلیله زرد از هر کدام پنج درم مسک و کافور هر یک دانگی بکوبند و
در بن دندان میریزند و اگر بسبب تاکل اسنان بود علامت
چون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود
و اورا آکله گویند علاج ان بفصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون
بود و مضمضه به سرکه و اب غوره کنند تا زایل شود و بعد از ان
قلقدیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او چون علاج
قلاع باشد سیلان لعاب رفتن اب از دهن در خواب
و غیر ان اگر از حرارت باشد و رطوبت علامت او ان باشد که در حالت
جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج ان شراب سیب و به و ریباس
تناول کنند و باب [illegible] سیب و به مضمضه کنند و کاشنی تا
سرشته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود فصد کنند.

گوشت دندان

تآکل اسنان

سیلان لعاب

واگر بسبب برودة و رطوبة بود علامة آن علامات غلبهٔ بلغم
باشد علاج آن تنقیهٔ معده بقی کند و اطریفل و گلقند و
رازیانه و گوارش مصطکی و عود تناول کند و ملایا و اغذیه
که در رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل
نیز منفعت بود و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کند و لعاب
که از دهن صبیان آید تا وقتی که باید در دهن مالند
و اگر در خواب سیلان لعاب بیش باشد دلیل گرم بود و علاج
او گفته شود اورام لسان علاج ورم زبان اگر دموی باشد علامة
آن [illegible] باشد و [illegible] عطش و صفرة لون بود علاج آن
شراب [illegible] عناب تناول کند و آب [illegible] با [illegible]
و لب خیار [illegible] با سکنجبین [illegible] طبیخ کند [illegible] صندل
[illegible] نیلوفر [illegible]
از هر یک [illegible] ورد [illegible]
[illegible] از هر یک پنج درم [illegible] پانزده درم [illegible] ده [illegible]
شکر پانزده درم بجوشانند [illegible] و اگر [illegible]
بحقنه [illegible] است درم
[illegible] از هر یک [illegible] عناب [illegible] سپستان

دم

کى او

سی علاد [illegible] خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی و رق [illegible] و دسته خیار شنبر
پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم نمک
بوره هر یک نیم درم جوشانیده حقنه کند و در بعد از آن مضمضه [illegible]
سماق و پوست انار [illegible] عناب ده عدد [illegible] عدس [illegible]
[illegible] هر یک پنج درم بجوشانند و به آب کشنیز و شراب توت [illegible]
مضمضه کند و اگر ورم بلغمی بود علامة آن کثرت لعاب و
بیاض زبان و قلة عطش بود علاج آن هر روز [illegible] از رازیانه [illegible]
و گلقند تناول نماید و تنقیه بحبهای ایارج و حبهای [illegible] کنند
و شبت و بابونه و [illegible] در ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند با [illegible]
و انجیر بجوشانند و اگر ورم سوداوی بود علامة آن [illegible]
و خشکی آن و قلة لعاب بود علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون
کنند و مضمضه [illegible] با روغن بنفشه و کدو با لعاب [illegible]
و آب انجیر کنند [illegible] و روغن [illegible] در زبان بمالند و اگر
ورم بسبب زهر باشد علاج آن [illegible] کنند ثقل و استرخاء زبان اگر بسبب غلبه
خون باشد فصد کنند و [illegible] مطبوخ [illegible] فواکه و مضمضه [illegible]
[illegible] و فقاح اذخر کنند اگر بسبب [illegible] باشد که عارض زبان شود
علامة آن آن است که زبان سست بود و تکلم [illegible]

بطلان ذوق

و دوا اید و بغتةً حادث شود علاج تنقیه بدن باشد بحب ایارج
و قوقایا و ایاره لوغاذیا و مضمضه کند به وج که در سرکه عفص جوشانیده
باشند یا کبر و سعتر و عاقرقرحا که در آب جوشانیده باشند و صبی

بطلان ذوق

چون در سخن گوید زبان او را به عسل و نمک بمالند
گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس
هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای
زبان و حلق ریزد علاج آن تنقیه دماغ باشد بایارج فیقرا و حب
قوقایا و غرغره و مضمضه به سرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا و گاه باشد
که حس ذوق فاسد گردد چنانچه طعم دهان بجمیع طعمها را احساس کند
که تلخ بود و دلالت بر بلغم کند علاج آن تنقیه باشد از آن خلط و
غرغره بچیزی که مناسب بود جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارة
و یبوست بود بلعاب بنکو و بهدانه بمالند و مضمضه باب [illegible] و
خیار کدو و خیار کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد [illegible] کنند و
گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان و حلق متغیر شود چنانچه
اگر بخرقه بمالند از آن پوستی سفید تنک همچون پوست پیاز جدا شود
و با آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله بود و مضمضه به سرکه که در آن [illegible] و گل و مورد جوشانیده باشند

کند

کند شقوق لسان علاج ترکیدن زبان آن است که بنکو و بهدانه و کثیرا در
دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه خورند و اورام شفه علاج آن
فصد قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و در دباره ترنگ و قوفل و گلنار و ورق
گل و جوز السرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت
و شیرینی احتراز کنند قروح و بثور شفه علاج آن فصد قیفال بود و تلیین
طبیعت و مرهم اسفیداج بران نهند یا مرداسنگ و با مازو بکوبند
و با موم روغن بیامیزند و بران موضع نهند اثر شفه آن است که
لب سطبر شود و در میان آن شقی ظاهر شود و گاه بود که بر آن
بثره همچون توت پیدا شود علاج آن آنست که فصد کنند و اسهال
طبیعت بمطبوخ افیتمون و حبوبات محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او
سیاهی زند نیشتر بزنند تا خون آید و به نمک بمالند و بعد از آن
محللات یا قابضات طلا کنند والله اعلم انشقاق شفه لب ترکیدن
را بلعاب کثیرا و بهدانه طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون
قطع میکنند و بر هم می مالند درین باب مفید بود و روغن بنفشه
و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و
طلا کنند و پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بر آن نهند که نافع بود

باب ششم در امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان

لازم است که از فساد طعام و شراب اجتناب نماید و از کثرت
قی و خاییدن چیزها که در سلیقه باشد چون حلوای [illegible] شکر و قرص
سکنجبین احتراز کند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای
سخت ترش و کند تا احتراز کنند و همچنین از چیزهای سخت مثل بادام
و گوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک باعتدال کنند و بهترین
مسواک چوب اراک و زیتون است و در وقت خواب احیانا
روغن گل یا ناردین بحسب مزاج در دندان بمالند و دقیقا عسل و نمک
دندان بمالند ورم لثه بسبب ماده حاره باشد علامت آن حمره
و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و حجامت کنند و شربت
بنفشه و عناب با شراب اجاص یا آب انار [illegible] با نبات و
ترنجبین تناول کنند غذا تمر هندی یا آلوی [illegible] خورند تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و به سرکه و آب سماق مضمضه کنند و گلنار
و جوز السرو و انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث و فوفل
اجزا متساوی بکوبند و بر لثات بیز ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز
کنند و با انار مز و ریند آلو و سیب و شفتالو تنقل کنند قروح لثه
علاج او چون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود [illegible] افیون بر آن

ریزند تا گوشت فاسد و زاید را زایل سازد و لثه را [illegible]
گلنار و مازو و سماق و جوز السرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و اگر ناصور شود و به نگردد داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی را
بسوزانند و سرکه بر آن ریزند و یک درم از آن تنها ول کنند با دو درم نمک
و سه درم تخم گل بکوبند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر
و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و گرسنه [illegible] بکوبند و به
سرکه عنصل بسرشند و بر آن نهند وجع اسنان اگر از سوء المزاج گرم
باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء
بارده ساکن شود علاج آن فصد قیفال و حجامت کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا هلیله و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند
غذا حموضات با نخود ماش و مغز بادام و از گوشت و شیرینی احتراز
کنند و سرکه و گلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود اندکی
کافور با سرکه گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و گشنیز [illegible]
بگیرند و با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد
علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای
گرم علاج آن گلقند [illegible] تناول کنند غذا نخوداب با دارچینی
و سعتر و فودنه خورند و [illegible] و مطبوخ [illegible] کنند

و عاقرقرحا و بیخ کبر و زرنباد در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و
زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندان بدان
بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود
و متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل
که در سرکه پرورده باشند بر آن دندان نهند یا توبال مس و
شیر انجیر یا یتوع باهم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه
کنند و سرکه بر آن ریزند و هفته در زیر سرگین اسب پنهان کنند و بعد
از آن پاره از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه صفدع بحری بر آن
نهند که بریزد تا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند
که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان بیشتر که معده باشد
علامت آن او آنست که بعد از خوردن اغذیه غلیظه و امتلاء معده زیاده
شود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی
تناول کنند و از امتلای معده و غذای شب احتراز کنند و اگر به
سبب کرم باشد که در دندان متولد شود دندان را بخور تخم گندنا
و تخم ترب و پیاز بدارند که کرم بیرون آید
اگر بسبب کثرت شد علاج تدبیر بنا شد و اگر به سبب رطوبتی بود که لثه
را سست کند گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی

وسعد

91

و سعد و طباشیر و قرنفل و کزمازج و صندل و زراوند و هلیله زرد
و دانه مورد مجموع یا بعضی بکوبند و به شب در بن دندان ریزند و
یا بعد از آن بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و
گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند اکله لثه بوسیدن
و ریزیدن دندان یا بسبب رطوبتی ردیه باشد که در آن متعفن
شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلاء یبوست بود علاج
قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجات و گلنار و شب یمانی و
مورد در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و
بر آن نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب اسبغول و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ
بزنند و بر آن نهند تغیر لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه
گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند
و بیخ کبر و زراوند بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی
و بیخ نی و پوست بیضه شترمرغ مجموع سوخته با زبد البحر از هر یک ده درم
و نشادر نیم درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه به سرکه و
روباه ترک بکنند حفر اسنان چنان باشد که چیزی شبیه به سفال که در
بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج

تنقیه معده باشد بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و مجلیات مثل
زبد البحر و خاکستر صدف و نمک و مازو مالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد
باهن از دندان جدا باید کرد حکة اسنان خاریدن دندان به
سبب اسبابهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث شود علاج
آب تورک یا شیره تخم آن یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا شراب
نارنج تناول کنند و شوربا ماش با مرغ و بزغاله خورند یا جلاب از عناب
و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و سفوف [illegible] فواکه با
هلیله کنند و به سرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند صریر اسنان
آنست که در خواب دندان بهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ
و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب [illegible] قوقایا کنند
و گردن بروغن بنفشه و خیری چرب کنند و گلقند و رازیانه و شراب
بالنگو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد [illegible] آب
دندان [illegible] باشد که چیزهای سخت مضغ نتوانند کرد و تحمل
چیزهای سرد و گرم نتوانند [illegible] آن بسبب برودت دماغ باشد
علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلاب از رازیانه
و بیخ [illegible] و گلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز
جوز یا برزد [illegible] با عسل بریان کنند و بر دندان بندند و

وجع الغار و شب [illegible] بگویند و گاه درد دندان بالمرة گاه
باشد که به سبب حرارة باشد علامت او آنست که ملمس دندان
و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای دندان سرخ بود علاج
او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و اندکی
کافور بمالند و [illegible] باید باب هفتم در امراض
حلق از الجمله خناق و آن مرضی باشد که مانع تنفس و بلع
شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد
پس اگر ورم صفراوی باشد علامات آن وجع شدید و عطش
و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامات آن
حمره روی و [illegible] زبان و امتلای بدن و علامات
دهن [illegible] علاج [illegible] فصد قیفال و فصد عروق زیر زبان
و حجامت [illegible] کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات
بجلاب [illegible] شراب نیلوفر و عناب خورند و [illegible]
به عناب و [illegible] و تخم کاسنی و [illegible]
کنند و تلیین طبیعت [illegible] بدین [illegible]
هفت درم بنفشه [illegible] و الا سیاه

هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاشنی
سه درم خطمی و سبوس هر یک کفی ورق چغندر دسته خیارشنبر بیست درم
ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم نمک نیم درم
دوای شوربه باب کرم و سبوس و خطمی ونغشه کنند و چون لحفات
در حنا... [illegible] در پیمانی که بدان حلق افعی آگنده باشند در رادن
... اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامتش انتفاخ وجع و تمدد ... چشم و کثرة
لعاب و عدم حرارت بود علاجش جلاب از نخ ... در زبان
... از بامداد ... تناول کنند غذا نخود آب با ... بادام و تلیین
طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با بکامه و عسل کنند با انجره و تخم
... [illegible] در سکنجبین ... کوشانند
... [illegible] و اگر ورم سوداوی بود علامتش ... درم ...
[illegible]
... [illegible] انجره و ... و جلاب ... اضافه کند
در بلغمی کوشند ... [illegible] ... اعتدال ... نطفعان
... [illegible] ... نخ ... بابونه
... [illegible] ... هر یک ... درم قنطوریون ... بایک ترنجبد
... [illegible] ... ده ... جب عدد ... ده عدد

بوبز

ذبحه

مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم بوره نیم درم شحم حنظل دانکی
جوشانیده علی الرسم حقنه کنند **ذبحه** ورمی بود که در طرفین
حلقوم حادث شود و بسبب امتلاء و غلبهٔ خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار **خنّاقیه** آنست که از خارج حمرتی از
گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و اواز شود علاج فصد قیفال
کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوه باشد اعاده فصد کنند و از
خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که
در خناق و مویذ ذکر رفت بکنند و غرغره به شراب توت و آب
کشنیز کنند یا رب ربّ ترنگ و عدس کوشانند و خیار شنبر در آن
حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره به
شیر و مرد و رشک کنند و چون منفجر شود تلیین طبیعت بنقوع فواکه با
ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند و اگر از ماده صفرا
بود علامتش وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع علاجش فصد صافن
بلع ترشیها و شیرینها علاجش فصد قیفال کنند و شراب عنّاب و
عناب لعوق کنند و لعاب بکو و بهدانه با نبات غذا کشکاب
با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس اسفناج با روغن بادام و قند
و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند سقوط لهاة افتادن

ملازه بسبب خلطی باشد که نمک ولهات ریزد واکر خلطی حاد بود
علامة ان احرقت ولهیب وعطش باشد علاج ان فصد
قیفال وحجامت ساق واسهال طبیعت کند وغرغره بآب توت
وآب انار وسرکه وکلاب واکر خلطی بارد بود علامة ان کثرت بصاق
وعدم وجع واسترخاء زبان باشد علاج ان تلیین طبیعت بمطبوخ
ترید وحب ایارج کند وغرغره بابکامه وعاقرقرحا کنند یا تخم
شبت وزرازیانه در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره کنند

بحة الصوت تغیر ودرشتی اواز اکر بسبب غلبه خون بود علامات
ان ظاهر باشد فصد قیفال کند وجلابی از بنفشه ونیلوفر وعناب
وسپستان تناول کند وغذا جواب یا حلیم کندم خورند واکر
بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامة ان خشونت
قصبه ریه ولذع ودغدغه ان بود علاج ان شراب خشخاش
وبنفشه وعناب تناول کند یا جلابی از بنفشه وعناب تناول کند
یا جلابی از بیخ کاسنی وبنفشه وعناب وکاوزبان خورد وتلیین
طبیعت بمطبوخ واکر کند واکر بعد از حمیات صفراوی حادث شود
شیره تخم کدو وتخم خیارین باآب جلاب کرده با شراب بنفشه ونیلوفر
تناول کند غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ و برک خباری

خورند

خورند واکر به سبب ملاقات هوای سرد حادث شود علاج ان
جلابی از پر سیاوشان وبیخ کاسنی ورازیانه وکلقند تناول کنند
وخردل بریان کرده وبادام تلخ وفلفل ودارفلفل ورازیانه و
شکر سرخ وعسل بسرشند وحب سازند ودر دهان کیرند واکر به
سبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامة ان احساس ثقل بود
وعدم خشونت والم علاج ان کلقند ورازیانه تناول کنند وبیخ رازیانه
وبیخ کاسنی وشبت وافتیمون در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره
کنند وزنجبیل پرورده بخورند واکر بسبب یبس قصبه ریه باشد علامة ان
خشونت ووجع وصلابت وصغر نبض وصفای قاروره باشد و
اکثر از غبار ودود حادث شود علاج ان شراب بنفشه ونیلوفر و
کاوزبان با لعاب بهدانه تناول کنند غذا ان شیره
کندم وثرید شیر خورند وروغن بنفشه در سینه بمالند واکر به سبب
صیحه عظیم باشد علاج ان فصد کنند وتخم خطمی وخباری و بنفشه
وسپستان ونبات بجلاب ریزند یا نبات وروغن بادام خورند
وار لعاب خطمی وکثیرا وروغن بادام وموم روغنی سازند و در سینه
می مالند واکر بسبب خشکی باشد شیره تخم کدو با نبات
یا شراب عناب تناول کنند غذا شوربا ماش با اسفاناخ

نفث الدم خونی که از دهن بیرون اید یا از سعال بود یا از تنخع اما سعال یا از نزلات یا از خشک و دبیلات بود علاج ان غرغره و مضمضه بود بر قوابض مثل کلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع ان باشد که از دماغ بحلق فرود اید پس اگر حمرت در چهره و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض اما تنخع انست که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب ان ضربه یا صیحه یا سعالی شدید بود علاج ان قرص کهربا و قرص کلنار تناول کنند و غرغره به قوابض کنند و انچه به سعال بیرون اید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق ان از سببی داخل یا خارج علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار با اب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت ان صمغ عربی حماض بارهنگ هر یک سه درم گل قبرسی شادنج عدسی مقشر لولو نا سفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شادنج کاو کوهی سوخته کثیرا از هر یک دو درم بکوبند و با اب لسان الحمل و لعاب اسبغول سرشته و قرص سازند قدر شربتی یکمثقال باشد و اما انچه بیرون اید از مری

در جای خود گفته شود نشبیّ شوک علق عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامت ان نفث خون رقیق بود علاج انست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد به کلبتین بگیرند و برفق و مدارا بیرون اورند و الا ریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر ان ریسمان نگاه دارند باشد که در ان بچسبد و بیرون اید یا لقمه بزرگ در ریسمانی ببندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا به جسو و نالوده و چیزها مزلق مثل الجبنه بخورند و قی کنند اما علق کری بود که در آب بود اگر با اب فرو رود و در حلق ریزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق و مند یا اب افسنتین با سرکه بجوشانند و بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخفتند چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانکه اب ان فرو برد باشد که بواسطه میل باب بیرون اید و خونی که از بیخها از حلق آید علاج غرغره باشد به کلنار و پوست انار و سماق جوشانیده یا کلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق کنند که نافع است

باب هشتم در امراض صدر و الات تنفس از ان جمله سعال است و ان حرکتی باشد که از ریه برای دفع چیزی موذی

خشونت

و سبب آن خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود و دود
و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل
کنند و بیاشامند غذا آش بنوماش با مغز بادام و اسفناخ
خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و اگر
بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ خطمی و رزنا هر یک دو درم
بنفشه و پر سیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد نبات
ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند

رطوبت دماغ

و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن
سعال بی نفث بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب
علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کتیرا و اسفناخ
و مغز بادام و بیخ خطمی بکوبند و با لعاب بهدانه قرص و حب
سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب قصبه ریه باشد علامت آن

قصبه ریه

خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج آن هر روز جلاب با بیخ
خطمی و گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم
بجوشانند با شراب زوفا بجوشانند مثقال که بیاشامند و بعد از
پنج مسهل با این مطبوخ کنند صفت آن سنا پنج درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین سه درم

تخم کاسنی بیخ خطمی نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر
سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت آن
رازیانه فلفل قرنفل بادام تلخ هر یک دو درم حلیت یک درم
رب السوس پنج درم بکوبند و به عسل سرشند و حب سازند و اگر

حرارت

سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض
و حمرة وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بهیدانه و بهدانه بر سر
شربتی از نبات و بیاشامند با شیره تخم ترک با شراب بنفشه
و نیلوفر و آب کشنیز و بر سینه بمالند و سپستان و بعد از در دهن گیرند

برودت

و اگر بسبب برودت مزاج بود علامت قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت با استنشاق هوای گرم بود و با حمام
ساکن شود علاج آن جلاب از ارد ماش و انجیر ده عدد و پر سیاوشان
و بیخ خطمی هر یک سه درم تناول کنند غذا نخود آب با شیره

یبوست

خشکدانه خورند و سینه بروغن سیرآن چرب کنند و اگر از یبوست
مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد
بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج
شیره تخم خیارین با نبات غذا آش بنوماش با مغز بادام و اسفناخ
بخورند و گوشت و پاچه بزغاله مفید است دق مرضی بود که چون

حرکت کند یا پیاده برود نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب ان
خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت ان خرخر سینه
و سعال و نفث بود علاج ان هر روز جلابی از بیخ کهنگ و گاوزبان
و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند
و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق کنند غذا نخوداب و بابلا
با مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق
عنصل مفید بود و لعوقی از عسل و بزرگ و روغن بادام نافع بود
و همچنین مغز بادام و پسته و چلغوزه بکوبند و بیخ کهنگ بجوشانند با زوفا
و با جلابی از قند بقوام آورده با هم بیامیزند و لعوق نمایند و اگر سبب
بخارات قلب باشد علامت ان خفقان و ضعف قلب [illegible]
سو و با بود علاج ان فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب
انار عذب تناول کنند و تقویه قلب و تسکین حرارت قلب کنند
و اگر به سبب یبوست ریه باشد علامت ان عدم نفث بود و
تشنگی [illegible] علاج ان ترطیب ریه باید به شراب بنفشه
و گاوزبان [illegible] شیر دوشیزه جو ذات الریه ورمی گرم بود که در
ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت ان حمی مطبقه
و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمره عین و وجه و تشنگی و خشکی

زبان و منخرین و نبض عظیم و موجی بود علاج ان اول تا سه روز
فصد باسلیق یا اکحل و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان
و ترنجبین و نبات تناول کنند غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر
و عناب و سپستان خورند و میان روز شربتی از نبات و لعاب
بنگو و بهدانه و روغن بنفشه تشرب کنند و در پنجم یا هشتم [illegible]
نضج تلیین بدین مطبوخ صفت ان بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خبازی
هر یک سه درم ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم
و اگر احتیاج افتد در روز دهم باز تحریک کنند بدین مطبوخ یا استعمال
حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت ان حمی محرقه و سعال
و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج ان چون علاج دموی
بود و در تبرید و ترطیب بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در
ریه حادث شود به سبب نزله که از دماغ فرود اید یا در عقب
ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شده باشد
و فرق میان مده و خلط انست که مده در آب فرو نشیند و
چون بر سر آتش نهند نتن ان محسوس شود بخلاف خلط که بر سر
اب بایستد و از ان نتنی نباشد علاج ان شراب بنفشه و خشخاش

باتر نجبین هر یک ده درم بجلاب سازند و سرطان را پایها قطع
کنند و شکم بشکافند و باب نمک بشویند و در کشکاب پخته
کنند و بخورند و اگر ازان کراهیتی باشد بجای ان پاچه بزغاله
خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از
پستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب
بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکنند و بعد از ان
روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و درین مرض گلنگبین با ده درم داده اند
که با نان بخورند و شیره تخم کوکنار با شراب انار عذب خورند و اگر با ان
نفث دم باشد گل ارمنی دانشاستج و پنج مهک هر یک پنج
درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک ده درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه ببرشند و دو درم ازان تناول کنند مفید بود
لعوقی که این مرض را مفید بود باقلا مغز تخم خیارین و خربزه
و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاستج هر یک هفت درم مغز بادام
بهدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام
جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا
نیمن اید و با نیمن قند بقوام اورند و شربتی ده درم باشد فرح مفید
کاوزبان پنج مهک کثیرا صمغ نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم

ادو طل

ذات الجنب
ذات الصدر
ذات العرض

ورق گل سرخ پنج درم تخم خیار کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام
تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یک مثقال
ازان بخورند شراب نافع اب انار عذب یکمن اب سیب شیرین چهار یک
اب نیشکر نیمن با هم با آتش نرم بقوام اورند و ده درم ازان تناول کنند
و درین مرض چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک شود و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد
و اسهال ذوبانی بسیار شود و نفث مده با فراط بود علامت مرگ بود
ذات الصدر ورمی باشد که در حجابی که قاسم صدرست حادث
شود و از جانب قص باشد علاماتش تب دایم و شدت عطش
و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا ترقوه وجعی ناخس
احساس کند و نظر ببالا و زیر نتواند و بر پشت و پهلوها تواند خفت
ذات العرض ورمی باشد که درین حجاب از جانب فقرات حادث شود
علامتش انست که مریض وجعی در میان شانها احساس کند و به پشت
باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشا مستبطن اضلاع
یا در حجابی که حاجزست میان قلب و معده حادث شود و این را
ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز
واقع شود و این بغایت بد باشد علامتش تب دایم و ضیق نفس

شرصه

متواتر و نبض سریع منشاری شود صلب لوری بود که در حجابی که بر اضلاع
خلف واقع است و عضلات ان از زیر حجاب حاجز واقع شود و
اعراض و وجع او اشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند
کرد و بهیچ وضع نتواند خفت و علاج این اعراض قریب بیکدیگر باشند
پس اگر دموی باشد علامت ان حمرة وجه و عظم نبض و حرارت — دموی
نفث بود و اگر صفراوی بود علامت حدت تب و هذیان و عطش — صفراوی
و تواتر نبض و صفرة نفث بود علاج هر دو نوع فصد باسلیق
بود از اول تا سیوم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع
فصد کنند و در صفراوی از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و
سپستان و عناب بیخ تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با
[illegible] غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و تلیین کنند بعد از
[illegible] صفت ان سنا پنج درم بنفشه نیلوفر [illegible]
درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک ده درم تخم کاشنی سه درم سپستان
[illegible] عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین [illegible] خیارشنبر
هر یک پانزده درم [illegible] میانهای [illegible] شرقی از نبات
[illegible] و بعد از [illegible] عرق گل و بید [illegible] شرب کنند
حقنه اولیتر بود از مسهل و حقنه [illegible] استعمال باید کرد

۹۹

صفت ان سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سپستان
خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب دو عدد سپستان
سی عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم ابکامه و روغن کنجد
هر یک ده درم بعد از تنقیه و انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید
کرد به بزره تخم توترک و اب خیار کدو و با نبات و ترنجبین و تنقل بشراب
انار عذب و انار عذب و کاهو شاید غذا نبو ماش با مغز بادام
و اسفناج خورند و درین مرض اب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و درین — بلغمی
واقع شود علامت ان بیاض قاروره و غلظ ان و بیاض نفث و بطو
نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق
کنند و جلابی از سپستان و بیخ کهک و روباه ترنگ و نبات
و ترنجبین خورند غذا جو و نخود و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
صفت ان سنا پنج درم بیخ کهک پنج درم تخم کاشنی بنفشه نیلوفر تخم
خبازی هر یک ده درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد سپستان
سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم و میانهای ازرق شرقی
از نبات و عرق گل و تخم ریحان بپاشند و اگر ماده سوداوی بود — سوداوی
علامت ان سیاهی و خشونت کام و زبان و اختلاط عقل و
هذیان و اضطراب بود علاج او چون علاج بلغمی بود و در استعمال

سوء مزاج حار

حقنهای نرم باید کرد و جلابی از بنفشه و سپستان و ترنجبین ایشان
خورند **باب نهم** در امراض قلب و تدبیر سوء المزاجی که
عارض قلب شود اگر حار بود علامت ان شدت تشنگی و سرعت نبض
و عظم ان و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب
و غم و کرب باشد علاج ان شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با
گلاب و عرق بید و کاشنی تشرب کنند و شراب صندل و
لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه یا لیمو با زرشک
خورند و گشنیز چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یکدرم بکوبند و با ده
درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در
مواضع بارده نزول کنند و مفرح تناول کنند و این مفرح بسیار خوب بود
صفت ان ورق گل سرخ طباشیر گاوزبان هر یک دو درم گشنیز
صندل هر یک درمی تخم توریک و تخم خیارین و تخم کدوی مقشر هر یک چهار
درم زرشک پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا بسد
هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند مفرح اغر
تخم کاهو تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم توریک
سه درم لولو کهربا هر یک یکمثقال قاقله صغار طباشیر هر یک
سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ

مشک

سوء مزاج بارد

مشک و عنبر از هر یک دانگی بکوبند و با شیره ... بسرشند شربتی از ان
یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت ان بیاض
قاروره و صغر و بطو نبض و تفاوت ان و ضعف نفس و قوت و کسل
و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و بهوای گرم و مواضع گرم راحت یابد
علاج ان شراب بادرنگبویه و گاوزبان و گلقند تناول کنند غذا
نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلایا که در ان توابل باشد خورند
و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند و دوا المسک
و معجون مفرح نیز تناول کنند صفت ان مصطکی عود دارچینی بهمن قرنفل
سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم
خام بادرنگبویه هر یک ده درم بادرنجبویه گشنیز خشک هر یک دو درم بهمن
سرخ بهمن سفید هر یک نیم درم بکوبند مسک و عود و عنبر هر یک دو درم با
هم بسایند و به عسل کف گرفته بسرشند دو مثقالی تناول کنند و اگر سوء مزاج
رطب باشد علامت ان قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره
سفید و غلیظ بود علاج شراب بادرنگبو و گلقند تناول کنند غذا
نخود آب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و استعمال ریاضت
معتدله مفید بود و معجون مسک مصطکی عود دارچینی و قرنفل سک سنبل
جوزبوا کبابه قاقله بشراب سیب بسرشند دو مثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند

رطب

خفقان حرکتی است اختلاجی که بسبب دفع موذی عارض قلب
شود و اگر بسبب غلبه دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد
باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و شراب سیب تناول کنند
یا شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل و بید بیاشامند
و غذا اندک و انار دانه با گوشت مرغ و نیمرشت خورند و اگر
علامات غلبه صفرا بود اشربه مذکوره و مفرح بارد تناول کنند و صندل
و اقاقیا و کثیرا و گلاب بر سینه مالند و سیب و امرود و انار تنقل نمایند
و تخم کاهو و مغز تخم کدو هر یک پنج درم گشنیز خشک و طباشیر
از هر یک سه درم زرشک پنج درم و تخم تورک و تخم کاشنی و دانه
حماض از هر یک سه درم بکوبند و با شراب سیب سرشند و اجباب
مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامات آن
تنگی نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه
بدن بود بمطبوخ افیمتون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه
دوالمسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس
بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و
استفراغ و نزف دم باشد و ریاضت اغذیه جیده الکیموس
تناول کنند مسهمی نافع نشاسته آرد جو و برنج هر یک شش درم

تخم تورک

تخم تورک مغز بادام و فندق و فستق هر یک پنج درم تودری
سفید و سرخ هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا
سازند و هر بامداد پنج درم بخورند و هریسه و عصیده و شیر و
شکر و امثال آن خورند خفقان بشرکة معده نیز حادث
شود و از اجوال معده بداتند پس اگر خلطی لزج در معده جمع
شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و
مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که در معده
ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاشنی و بیخ مهک و تخم کاشنی
و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بدین حب کنند
افیمتون شاهتره بسفایج هر یک یکدرم هلیله زرد و ورق گل و لاجورد
شسته هر یک نیم درم بکوبند و با آب انگور سرشند و بلع کنند
و میان روزها روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تشرب
کنند و اگر درد معده سودا جمع شده باشد و از ابتقی بداتند
علاج آن جلابی از آب انگور و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول
کنند و تنقیه بدین حب کنند که مذکور میشود صفت آن تربد سفید
افیمتون حاشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک یکدرم
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ ملح نفطی و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس

نیم ورم بکوبند و باب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات
و مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی بود که مجموع
حواس معطل مانند و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع
روح در قلب یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب ان یا ماده
باشد که خانق روح باشد همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء
عروق از اخلاط و امتلای معده در حالت تخمه حادث میشود
یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع ان شود
چنانکه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود
و علامت غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر
و ضعیف و صفرت لون بود علاج ان در حالت غشی آب سرد
و گلاب بر روی ما زنند و بویهای خوش بویانند و اطراف
را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب
حماض و لیمو و صندل خورند و اگر غشی بسبب وجع باشد
تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن
حشرات بود علاج ان کنند چنانچه گفته خواهد شد و مقویات قلب
استعمال کنند ضغطة القلب علتی باشد که چنان احساس
کند که دل او را می‌فشارند و در عقب او غشی ضعیف حادث شود

غشی

سکونشه کید

ضغطة القلب

دار و دهن لعاب روان شود علاج ان استفراغ سودا باشد بمطبوخ
افیتمون و حب ان و بعد از ان تقویت قلب باشد باشربه و
مفرحات و تریاقات اورام ثدی ورم ثدی اگر
باشد علاج ان در باب اورام گفته میشود و اگر بواسطه ان باشد
که شیر در پستان بسته شود علامت ان انتفاخ و صلابت و حمرت
و وجع پستان بود علاج ان خرقه بسرکه و گلاب تر کنند و بر ان
نهند و اگر حرارت ان عظیم بود ارد باقلی و جو و مغاث با گشنیز
واب تورک و سفیده بیضه طلا کنند و اگر وجع ان ساکن بود
محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از ان
منفجر گرداند قلة اللبن اگر شیر کم شدن بسبب قلت دم و قلت
اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد
با آنکه خلطی بود غالب شده باشد علامت ان صفرت و حدت و رقت
شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت ان بیاض و مایت و حموضت شیر بود
و اگر سودا غالب بود علامت ان کدورت و غلظ شیر بود علاج ان
تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با اشربه و اغذیه که مضاد
ان خلط باشد افراط اللبن بسیاری شیر و ریختن ان اگر با فراط بود
مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را به گل و مرداسنگ

علاج

اورام ثدی

علامات

علاج

قلة اللبن

علامات علاج

علاج

و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند والله اعلم باب دهم
در امراض معده سوء المزاجی که عارض معده میشود یا مادی باشد
یا ساذج اما مادی باشد اگر صفرا باشد علامتش کرب و
تشنگی و صفرة زبان و تلخی دهن بود علاج آن تنقیه معده کنند
بانکه سکنجبین و اب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ
کرفس بجوشانند و اندک عسل و نمک دران حل کرده بیاشامند
و بعد از ان هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و بیخ کرفس و ترنجبین
و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آلو بکنند
و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین
و ضماد آن کنند با گلاب و اب برف و ورد و صندل و بزر انار
دانه و غوره خورند و دوغ با برف بسیار مفید باشد اگر سوء المزاج حار
یابس باشد علامت آن بحران تو شدت تشنگی و خشکی زبان
و حبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم تورک با اب خیار کدو با
نبات و ترنجبین تناول کنند غذا [illegible] ماش با مغز بادام و
اسفناج یا کدو یا گوشت بره خورند و در شکم [illegible] درم گل
ارمنی چهار درم صندل و مغز تخم کدو و طباشیر و تخم کاهو و گل
سرخ هریک پنج درم بکوبند و بوقت [illegible] بسرشند دیگران با شراب غوره
تناول کنند

وقف سعد

تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد و ساذج بود علامتش ضعف هضم
لین و انتفاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت
ریق و جشاء ترش باشد علاج آن گلقند و زرایانه و شراب
بالنگو و بزوری تناول کنند غذا نخوداب با فلفل و زنجبیل
و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و جوارش عود و عنبر و مصطکی
احیانا خورند و دانه خواه و زنجبیل هریک شش درم فلفل و اذخر
و حب الغار و عود هریک سه درم بکوبند و [illegible] طالقانی [illegible]
درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد و یابس بود
علامت آن عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخمه
بود علاج آن گلقند زرایانه و گلنگبین و [illegible] مربه و اطریفل
تناول کنند و سنبل و مصطکی و [illegible] و دانه خواه هریک سه درم سعد
پنج درم بکوبند و باب به بر معجون طلا کنند و روغن زنبق و خیری
بمالند شراب کهنه مفید بود اب به ده من پنج رطل با آتش [illegible] بجوشانند
تا بنیمه اید پس شیره قند [illegible] بجوشانند
تا بقوام اید و در اخر طبخ مصطکی دو درم دارچینی و زنجبیل و قرنفل
و قاقله و زعفران هریک یکدرم بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند
تا بجوشد پس بمالند و بپالایند و چون بقوام اید از آتش فرود گیرند

و شربتی ازان ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج بود
علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش و تاذی
از آب سرد و میوه‌ها و تره‌ها باردة و تنفر از دسومات و
اغذیهٔ رطبه و کثرت غثیان بود علاج آن گلقند و رازیانه و انیسون
و گوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کند غذا نخوداب
و قلایا با توابل و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث
الحدید نافع بود صفت معجون خبث هلیلهٔ سیاه و بلیله و املهٔ و خبث
الحدید هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه
[illegible] سحق کرده و [illegible] گشته
[illegible] پنج درم بکوبند و خبث الحدید [illegible] بجوشانند
[illegible] پس خشک کنند و با دیگر ادویه بیامیزند
[illegible] ادویه بعسل سرشند و یکمثقال ازان بخورند و اگر
سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن
و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج آن شربت
نیلوفر و بنفشه تناول کند [illegible] شیره تخم خرفه [illegible] خیار کدو با
نبات شرب کنند غذا شوربا [illegible] کدو و گوشت بزغاله
و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و جع معده اگر بسبب سوء المزاج
باشد علاج آن گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن قدد

نفخ

شراسیف و قراقر و فواق و جشا باشد و بعد از تناول اشیاء
نفاخ زیادت شود علاج آن گلقند و رازیانه و گلنگبین و
خشکنگبین و کرانگبین تناول کند و گوارش کمونی و کندری
واطریفل کبیر تناول کند و مصطکی و کندر و کرویا و انیسون و زنجبیل
بخایند و این سفوف مفید بود صفت آن از رازیانه و انیسون از
هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک یکدرم بکوبند و با
دو مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال ازان ناشتا خورند
و اگر وجع بسبب طعامی موذی باشد آب گرم و روغن بخورند تا
قی کنند و بعد ازان گوارش عود و مصطکی خورند و اگر وجع بسبب
ضعف معده حادث شود علامت آن است که بعد از اکل
حادث شود و در خلو معده ساکن شود علاج آن تقویت معده
باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد قی و اسهال تنقیه آن
کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد و سنبل هر یک سه درم
بکوبند و به عسل سرشند و مثقالی تناول کنند و حماض پنج
یک رطل عسل سفید نیم رطل گلاب با آن خلط کرده بجوشانند
تا بقوام آید پس زعفران و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک
یکدرم با لنگو سه درم عود ده درم بکوبند و بر آن ریزند و بر هم زنند

پس از آتش فرود گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم
تناول کنند اورام معده اگر ورم معده حار بود علامت آن التهاب
و حرقت معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی
و سقوط اشتها باشد علاج آن اول فصد کنند و شراب
بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم کاسنی تناول کنند
یا آب انار ترش با ترنجبین و نبات نیز می‌باشد غذا
کشکاب با اسفناج و تخم کاسنی هر یک چهار درم بنفشه سه درم
و خیار شنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد دو
درم رازیانه با این ضم کنند و حسوا از شیره سبوس و نبات و روغن
بادام خورند و در ابتدا اصندل و ماميثا با گلاب و آب کشنیز
اقرص ورد با آب ترنگ بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو
و خطمی و زرورد با گلاب یا آب کاسنی بر معده طلا کنند و بعد
از آن خطمی و حلبه و برگ و بابونه و زرورد و سنبل و سعد و آرد
جو طلا کنند و چون ورم نضج گیرد و منفجر شود علامتها شدت
وجع و حمی و ظهور آن باشد آن زمان برگ و ارزن و تخم
خطمی هر یک یک درم بکوبند و با شیر بز می‌باشند تا نضج یابد
و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود

شراب عناب و شراب خشخاش و روغن بادام و قند خورند
علامت آن انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده
کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم می‌باشند و اگر حرارت
سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند
و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر کدام دو درم
گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان از هر یک یک درم بکوبند و با
هم چندان قند یا بهزند و مثقالی از آن بخورند تا جراحت
مندمل شود و اگر ورم معده بارد باشد اگر از ماده بلغم باشد
علامت آن حمی لینه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت
لعاب و تهبج روی بود و ورم رخو علاج آن ماء الاصول باید
که تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود و با
جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کرفس هر یک
دو درم تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم می‌باشند غذا
نخوداب با شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند
و روغن زیت و روغن یاسمین و روغن بیدانجیر بر سر طلا
کردن و بر معده مالیدن نیز مفید افتد و سعد و اذخر و سنبل
و خاکستر چوب رز با هم بسایند و به سرکه بسرشند و ضماد کنند

یا صبر سقوطری دو درم سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یک
یکدرم بکوبند و با روغن یاسمین و روغن بان ضماد سازند و مسهلات
لینه استعمال کنند و اگر ورم معده از ماده سودا باشد علامت آن
ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج آن
جلابی از تخم رازیانه و بیخ کهک و بیخ کرفس و کلنگبین تناول کنند
غذا نخود آب با بیشره خشکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را
بحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم سنبل و سعد
و اذخر هر یک یکدرم شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید کنند
یا سنبل و افسنتین و بلیخه و مصطکی هر یک سه درم صبر و میعه هر یک چهار
درم حلبه و برگ هر یک پنج درم زعفران و مر هر یک یکدرم
و این بار الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه
هر یک ده درم انیسون و رازیانه هر یک سه درم اصل السوس و بابونه
هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس حاصل کنند و
سی مثقال از آن با سه درم مغز خیارشنبر و یکمثقال روغن بید انجیر
بیاشامند و تلین طبیعت با یارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس
بکنند قراقر و نفخ معده بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول

بنشا

علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها
و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره
بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن
جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین با سکنجبین و آب
کاسنی با بیشره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل
و حماض نیز بنوشند غذا زرشک با انار مزمز با فروج خورند
و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم یکمثقال با سکنجبین ده
مثقال و آب کاسنی پنج مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا
غالب باشد این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنا مکی بنفشه ورق
گل سرخ هر یک سه درم کافور یک دانگ بکوبند و با آب کاسنی یا بیشره
بابستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با اسهال باشد یکمثقال از
قرص طباشیر بسته با ده مثقال رب به یا سیب بخورند غذا
برنج و ماش بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان
و بطوء نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن هر بامداد جلابی از
رازیانه و درونج و بادرنگ و گلقند تناول کنند غذا نخود آب با بیشره

صفرا

سوء المزاج بارد

خنکرانه و نمک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن
سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون بادام تلخ ابهل قسط
هر یک دو درم عصاره غافت نیم درم فلفل زنجبیل هر یک یک درم
بکوبند و بآب رازیانه قرص سازند و مثقالی از آن با ابن الاصول
بخورند صفت آن بیخ کرفس و رازیانه و کاسنی هر یک پانزده
درم تخم رازیانه و تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر و غافت سه درم
و جاشیر و جعده هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و با رطلی قند بقوام آورند
و بیست درم تا سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن
[illegible] هر یک سه درم گل سرخ [illegible] درم سنبل و اسارون
و نمک [illegible] هر یک نیم درم بکوبند و بآب کرفس سرشته
قرص سازند شربتی یک مثقال بود و [illegible] تمام بجوشانند
و دیگر بآب آن تنطیل کنند و بثقل آن ضماد کنند و بابونه و
اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند
و اگر اسهال با فراط بود تخم اسپیدان و شاهسفرم و صمغ عربی
هر یک سه درم بریان کرده بجلاب تر کنند و فرو برند غذا نمک
و تیهو بریان کنند و با سماق و غوره [illegible] ترش کرده اند و بخورند و از

خواب و قلت عطش

سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت خواب و قلت عطش و بتهیج
روی و اجفان و کثرت لعاب و بیاض قاروره و سوء الهضم بود
علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ همک و گلقند
تناول کنند غذا نخود آب با زیره باج با نمک و تیهو و زیره و دارچینی
خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود و این قرص
مفید بود صفت آن رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم سنبل پنج درم
بکوبند و بآب رازیانه یا کرفس سرشته و مثقالی با ده مثقال
سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن یابس
نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض
و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم کدو با شراب نیلوفر
و خشخاش تناول کنند غذا کدو با گوشت بزغاله خورند با حریره
از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید
و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صاف و آب
کاسنی و آب کدو ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند ضعف کبد
یا بسبب سوء المزاج بود علامت آن گفته شد یا به سبب سده کبد
را عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت
بدن و اسهال غسالی شبیه به غساله لحم و وجع ضلع ایمن از

علامت ان
نیست که بول اندک
بود رقیق بود علاج

اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علاج ان
هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاکنج و ربابه تربک هر یک درم
رازیانه یکدرم و نبات ده مثقال شکر سرخ ده مثقال و نیم مثقال
معجون خیارشنبر دران حل کرده بپاشند و بابونه و شبت هر یک
سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر کدام یکدرم بکوبند و با آب
سداب برهم آمیزند و معجون سکوکبیر درین صورت نافع باشد
صفت ان تخم کرفس رازیانه و رازیانه ابهل [illegible] اذخر هر یک ده درم
سنبل قسط رزناس عصاره غافت [illegible] بادام تلخ هر یک
پنج درم ریوند چینی رب السوس هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع را
کوفته و بیخته با شیره قند یا عسل سرشند و یکمثقال با الاصول تناول کند
اورام کبد ورم گرم در کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت ان تب و تشنگی
و لهیب و حرقه و وجع موضع کبد و ثقل ان و ظهور ورم و سعال و
فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز
بود علاج ان اول فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت و
هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و ربابه تربک هر یک سه درم نبات و ترنجبین
هر یک ده درم تناول کنند غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه صفت ان [illegible] سه درم [illegible] هفت درم [illegible]

168

نیلوفر تخم کاسنی هر یک پنج درم جو نیم کوفته سپستان خطمی هر یک کفی خیارشنبر
پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و ابکامه هر یک ده درم
و اگر ورم در محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره
سه تخم و اب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص مفید بود
صفت ان تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر
یکمثقال ریوند نیم درم لک مغسول یکدرم بکوبند و باب کاسنی سرشند
و مثقالی از ان بخورند و در ابتدای ورم ربابه تربک و ورق گل و
بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و اب بستان افروز و گلاب
ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات کنند و
صفرا
اگر ورم صفراوی بود علامت ان شدت تب و دق و تشنگی و قلق و سرعت
نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر بامداد
جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه با شیره خشک آلو خورند
و اگر ورم بلغمی بود علامت ان قلت عطش و تب غیر حاد و براز بلغمی
و بیاض قاروره بود و احساس ورم کند و اما وجع بافراط نباشد
غذا جلابی از ربابه تربک و رازیانه و بیخ کاکنج و نبات تناول
کنند غذا نخود و ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای

زم کنند یا بدین مطبوخ صفت آن اسنا پنج درم رازیانه و انیسون از
هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال از
معجون خیارشنبر با هفت مثقال دران حل کنند و بپاشامند و بعد از تنقیه
اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم کبد
سوداوی بود و آن بواسطه سده که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن سودا
صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند
و شراب بالنگو و گاوزبان لعق کنند غذا زیره باج خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا بدین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
بالنگو و بیخ جهک و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند
و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال دران حل کرده بیاشامند غذا
نخوداب و شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و
عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بجلبه و
بزرک و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و
حماما تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد نخود مقشر و ضربه
ریوند و مومیایی دو درم در روغن بنفشه بگدازند و با هم آمیخته طلا
کنند دبیله کبد اکثر بعد از ورم حادث شود علامات آن اذیت که

بتر

دبیله

تب و دیگر اعراض اشتداد گیرد و مریض به پشت باز نتواند خسپید
و چون منفجر شود علامت آن قیح بر ده و اسهال مده با چیزی شبیه
بدردی بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد که مده
بقی یا با ادرار دفع شود علاج آن پیشتر از انفجار بمنضجات تضمید کنند
و شیر بز با برزک و مرو و زرشک تناول کنند و چون منفجر شود اگر
تب نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات
تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم با شراب عناب و خشخاش
و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامات آن ثقل نباشد و وجع ممدود
بود و تب و حرارت نبود علاج آن شراب سکنجبین و ماء الاصول و
معجونات حاره تناول کنند و بمسخنات تضمید کنند سده کبد
بسبب اخلاط غلیظ لزج حادث میشود علامات آن ثقل کبد باشد
بی وجع و تب و علامات ورم و اگر سده در محدب کبد باشد
بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب باشد اگر
در مقعر باشد مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین
و کاسنی ناشسته را آب بگیرد و با سکنجبین بزوری تناول کنند و
علاج اگر در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین
بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک و آب کاسنی

با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز سودمند بود غذا زرشک و زیره باج
و سکباج خورند سوء القنیه و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج ان حادث شود علامات ان تهبج اطراف و بیاض لون
است که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و زرشک
و نخود اب با دارچینی و زیره باج خورند و تقویه کبد کنند چنانچه در سوء المزاج
گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این مقدمه استسقا باشد

استسقا

سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی انست که جمیع اعضا برامده شود
و سبب ضعف جگر بود و مزاج ان بود و ان برودت بسبب [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] حیض یا بسبب شراب اب سرد بود در
عقب ریاضت یا حمام یا [illegible] گرم یا بسبب ضعف طحال
[illegible] او را سرد گرداند
[illegible] باشد [illegible] تمام نتواند کرد [illegible]
[illegible] ان [illegible] شود و اعضا ان را جذب کنند
[illegible] جزو بدن [illegible] موجب این مرض شود [illegible]
[illegible] بدن [illegible] بیاض ورفت [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] همچنان گوشت باشد
[illegible] کاسنی و رازیانه هر یک ده درم
[illegible]

[illegible] کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند
زیره باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندکی زیره
و دارچینی دران کنند و تناول کنند و اب جوشانیده که بغایت
سرد نشده باشد اندکی میخورند و استحمام باب شور و اب [illegible]
مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خسپیدن و پشت بر افتاب کرده
نشستن نافع بود و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کرد [illegible]
بمثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کمافیطوس و افسنتین
و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه بکوبند [illegible] درم
از ان با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و [illegible] و سعد بکوبند و بر
شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیارشنبر و حب
ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف معده بود و معده [illegible] باشد
قی کنند و گلنگبین و افتیمون بخورند و حب اصطمیقون تلیین کنند
و [illegible] کم تناول کنند [illegible] استسقا [illegible] انست که مایه میان
صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع
بدترین استسقا بود علامات ان ثقل و بزرگی شکم و صقالت
پوست ان باشد و شکم چون مشکی پر اب بود و چون دست
بر ان زنند یا از پهلو به پهلو گردند [illegible] اواز اب شنوند [illegible]
[illegible]

هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی ناشسته با سکنجبین
بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله
کوفته باید کرد یا بدین حب صفت آن افسنتین غافث انیسون
مصطکی سقمونیا هر یک یکدرم لک مغسول عود بلسان هر یک دو درم
بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و دو مثقال تناول کنند و بوره
ارمنی و بیخ سوسن و ترمس و دوقو و میویزج هر یک سه درم و تخم کرنب
هفت درم و پشک بز پنجاه درم آرد جو و سرگین گاو هر یک [illegible]
مثقال بسایند و با آب رازیانه یا آب کاسنی سرشته [illegible] بر شکم
طلا کنند [illegible] اشق [illegible] کنند [illegible] ابزل کویند لیکن عظیم الخطر باشد

طبلی

استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب
یا ثرب و امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد یا شدت
برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود و
کیلوس خام به جگر رود و جگر به طبخ و هضم آن مشغول شود و از آن
ماده ریاح و ابخره بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد
[illegible] شکم [illegible] ف بود و بادان ثقلی نباشد
و چون بر دست بر شکم زنند آواز طبل ازو آید علاج آن هر روز
جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ [illegible] و بیخ کاسنی و گلقند
تناول نمایند

111

تناول کنند غذا نخوداب با مغز بادام و فلفل و زیره کرمانی و
کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت
بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو
و فطراسالیون هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کرفس
پنج درم بیخ [illegible] ده درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر یکده درم مویز طایفی
بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید پس با دو
رطل عسل بقوام آورند و ده درم تا ده مثقال از آن تناول کنند
و این سفوف نیز مفید بود صفت آن تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی هر یک
سه درم سنبل جعده هر یک یکنیم درم بکوبند و دو مثقال از آن
با ماء الاصول بخورند با آن کوفته را با قند یا عسل بخورند و پنج مثقال
تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و دو
مثقال از این ماء الاصول و با آب گرم حل کرده بیاشامند و چون
مرض منحط شود و بیخ [illegible] بابونه و [illegible] و اکلیل
الملک و [illegible] و زیره بکوبند با آب سداب سرشته
بر شکم طلا کنند و نوعی از [illegible] که [illegible] کویند
علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود [illegible] شکم ایشان

شبیه بشکم المستسقی باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث
و کاسنی و رازیانه و درد باده ترنک [illegible] تناول کنند و تلیین طبیعت
بدین مطبوخ کنند نسخه آن سنا هفت درم و درباده ترنک پنج
تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده درم مغز خیارشنبر
پانزده درم آب کاسنی تا شش [illegible] درم و تخمهای درشت شکم را
بالند و باید دانست که هر گاه در استسقا [illegible] و تشنگی بافراط بود
باشیاء حاره معالجه نکنند و درباده ترنک و تخم کاسنی و تخم [illegible]
کنند [illegible] و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
نسخه [illegible] کابلی و هلیله [illegible] هر یک پنج درم و بنفشه
[illegible] مویز طایفی پانزده درم آلوی سیاه
[illegible] سپستان [illegible] مغز خیار
شنبر [illegible] بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین
[illegible] صفرتی ما حش است که در بشره — یرقان اسود
[illegible] در زیر پوست و حدوث آن
اکثر [illegible] طبیعت و تلخی دهن بود
[illegible] علاج آن سهل تر باشد آب کاسنی
[illegible] درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و مغز بادام
خورند

خورند و ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد
که کبد را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض
و صبغ قاروره و میل آن به سواد بود و بالان زبد بود و رنگ روی اصفر
تیره باشد و طبیعت محتبس بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه
درم اجاص ده عدد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله با فواکه یا نقوع
آن با شیرخشت و ترنجبین کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد و
شیره تخم خورفه و سکنجبین با آب خیار کدو با یک مثقال قرص
طباشیر ملین خورند غذا الوجه [illegible] و زرشک و اسفاناخ
خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که حرارت را حادث
شود و مره صفرا بسیار جذب کند و درد غلیانی پیدا شود
و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد
و این نوع بغتة حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع
بدن عارض شود علامت آن نحافت و خارید بدن و
خشکی بر آن بود و صفرا باقی دفع شود علاج آن هر دو
نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر بسبب زهر یا گزیدن
حیوانی زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر ملین با آب انار
تناول کنند یا مثقالی قرص کافور با لعاب [illegible] و بهدانه با آب

خیار کدو بخورند غذا اکشکاب بار دغن بادام خورند و جگر را
بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم کافور نیم
دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان
طحال و امعا و مراره حادث شود واقع میگردد و این نوع
تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء
بارده بکنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی افسنتین دو
مثقال بکوبند با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر یرقان
بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامه آن
آن باشد که براز سفید بود علاج آن اسهال صفرا باشد
و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی
و تخم کرفس و امثال آن کنند با [illegible] دوازده درم
اعراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار
بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرارت موضع
طحال باشد و صفرت لون و غلظت آن و حمرت قاروره و سواد
براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج آن فصد اسیلم کنند
از جانب چپ و عنابی از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند
یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری غذا زرشک با تمر هندی

یا الوجه

یا الوجه یا بنو ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله
زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری تناول کنند و این قرص نیز
مفید بود [صفت آن] ریوند یکدرم و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنج
درم طباشیر سه درم سه تخم سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیم دانگ
کوفته و بیخته با آب کاسنی بسرشند و مثقالی با سکنجبین تناول کنند
و این سفوف نیز مفید افتد [صفت آن] طباشیر ریوند پنج جهک
سنبل مصطکی غافث هر یک یکدرم زرشک چهار درم بکوبند
و یکمثقال تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط
اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن اطریفل صغیر یا آب
بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند با بیست درم از این ما الاصل
[صفت آن] پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس و
بیخ جهک هر یک سه درم سوسن طالیقی ده درم تخم خیار بیخ پنج درم تخم
کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ انگشت هر یک سه درم مجموع در
سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صاف کنند و با عسل
یا قند بقوام آرند یا آن آب صاف کرده را عسل یا قند بجوشانند
نهند و بیاشامند غذا نخود آب و شیره خشک‌انجیر خورند و اگر
طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند [صفت آن] سنا پنج درم

هلیله سیاه هشت درم بیخ اذخر غافت تخم کاشنی هر یک سه درم [illegible]
سه درم آلوی سیاه ده عدد سپستان بیست عدد چهار تخم پانزده
درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را بورق سداب
و ورق گز و بیخ کبر و اشنه مجموع در سرکه خوب بنده تنطیل کنند

سوء مزاج یابس

و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و
کمبودت بدن و خشت نفس علاج آن جلابی از تخم کاشنی و
بیخ انگشت و بنفشه و روناه ترکیب تناول کنند غذا نخود ماش
و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماهی تازه و پنیر شاید و اگر سوء
المزاج رطب باشد علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت
ریق و قلت عطش بود غذا سکنجبین بزوری و ماء الاصول
[illegible] تناول کنند نخود آب با شیره خشکدانه و ملایا متوبله
خورند و تلیین طبیعت کنند حب افتیمون و مثل آن و اگر ورم طحال
دموی بود [illegible] تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع
طحال و [illegible] سرخی قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب
از تخم کاشنی و عناب و اجاص و نبات خورند غذا کشکاب
باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و [illegible]
با شیاف [illegible] و گشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم طحال صفراوی بود علامت آن

حمی حاده

حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود
و باران نیز گاه باشد که بر آن بود علاج جلابی از تخم کاشنی
و روناه ترکیب و تمر هندی و نبات تناول کنند یا آب انار با
نبات خورند غذا جو با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص
طباشیر ملین یکمثقال یا ترنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و
نورک و گشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن

ورم بلغمی

قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطو
نبض بود علاج آن جلابی از روناه ترکیب و بیخ کاسنی و بیخ رازیانه
و کرفس و بنفشه و گل سرخ و شکوفه گرد با تنگو و گاوزبان هر یک سه درم
انجیر بیست عدد مویز طایفی پانزده درم شاهتره و بادیان چهار درم
و ترنجبین هر یک ده درم بعد از تنقیه قرص [illegible]
بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن نحافت و

ورم سوداوی

هزال بدن و صلابت طحال و خروج [illegible] و ضیق
نفس و سواد لون [illegible] و سرعت نبض بود
علاج آن فصد باسلیق [illegible] و تلیین طبیعت کنند حب افتیمون
با مطبوخ افتیمون کنند غذا زیره با [illegible] و فروج [illegible]
بعد از تنقیه سکنجبین بزوری [illegible]

سکنجبین و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند مدور و شونیز تخم سنداب
هر یک سه درم عنصل هشت درم بکوبند و سه درم با آب افسنتین بجوشانند
و ادویه در آن بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل
و بیخ کبر و بورهٔ ارمنی و عاقرقرحا بکوبند و با سرکه بر طحال کنند یا خردل
کوفته با عسل یا انجیر و کاغذی مقدار درم ببرند و ادویه بر آن
بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال منتج گشود منفجر شود در معده ریزد
بقی یا براز دفع شود و در آن بیشتر احتیاج بمدرات معدّ افتد

نفخ طحال

و مسهل [illegible] یاد کرده طبیعت محتبس شود نفخ طحال بسبب برودت
مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامتش آن تمدد موضع
طحال و [illegible] شدن و خفت بود تا نهند از زیر دست
[illegible] باشد [illegible] علاج آن ماء الاصول و
سکنجبین [illegible] عنصلی تناول کنند
و نمک و [illegible] بر موضع طحال نهند سدهٔ طحال
[illegible] بسبب فضلات غلیظ بود که در وی مجتمع
شود [illegible] طحال [illegible] علامات ورم
[illegible] زرشک و انیسون و نبات
تناول کنند [illegible] بود و تخم کاسنی و گل بابونه

هر یک پنج درم و پنجنکشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین
بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوء المزاج بجای آورند والله اعلم

یرقان اسود تغیر لون باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد
که میان طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامت
ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن
و بطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتةً علاجش
فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلابه از بیخ [illegible] و تخم و
بیخ کاسنی و نبات یا گلقند تناول کنند [illegible] زیره با [illegible] خورند
و بعد از نضج [illegible] پنجنکشت [illegible] بیخ کاسنی [illegible] شکر ده درم
بجوشانند و صاف کنند و [illegible] در آن حل کرده
تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون
بلیدار و غاریقون [illegible] بکوبند و سه درم از آن با
رطل از ماء الجبن [illegible] ضعف معده
جاذبه یا ماسکه طحال [illegible] و اسهال سودا و
سقوط اشتها و [illegible] علاج آن
انیسون و ورق گل و سکنجبین [illegible] تناول کنند طحال را
بورق گل و قرنفل و افسنتین و صندل و مصطکی تقویت کنند والله اعلم

۱۳

باب [illegible] در معرفت [illegible] قولنج است وآن مرضی است

که مانع خروج براز شود و تا آن وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع
کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع
تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج
اگر بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامتش شدت وجع
و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج
با براز بیرون آید باشد علاج جلاب از بادیان و رازیانه و
انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و جوارش سفرجل
مسهل تلیین کنند یا این حب [illegible] ایارج فیقرا و تربد از
هر یک [illegible] شحم الحنظل و نمک هندی از هر یک دانگ بکوبند و ثقل
ازرق [illegible] بجوشانند [illegible] حب
سازند یا این [illegible] استعمال کنند [illegible] حقنه [illegible] سنا هفت درم
انجره و عناب [illegible] سپستان بیست عدد [illegible] خشک
[illegible] بابونه [illegible] هر یک [illegible] بوره نیم درم و اگر
[illegible] علامتش تقدم
قولنج [illegible]
نفخ [illegible] با انتقال وجع [illegible] علاج
جلاب از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و

جوارش

جوارش کمونی و سفرجل مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه
هر یک درم چند [illegible] دانق و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند صفت آن خطمی و بوره ارمنی
هر یک ده درم شحم الحنظل درم سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر منعقد
بیامیزند شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و شحم الحنظل خطمی هر یک درم
سکبینج درم و نیم [illegible] یک [illegible] شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند
سنا هفت درم انجره و عناب هر یک ده عدد سپستان
بیست عدد مویز طائفی پانزده درم خشک بابونه شبت اکلیل
الملک بنفشه خطمی سبوس هر یک هفت درم بجوشانند [illegible] قرطم
و ابکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم بوره نمک هر یک نیم درم
بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم مالند یا ورق
سداب و کرنب هر یک نیم درم بوره و نمک هر یک نیم درم
بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم مالند
یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم تخم کرفس و سداب
هر یک پنج [illegible] در رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن
کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و آن روغن در شکم مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد [illegible]

درم

که در موضع امعا واقع شود علامت آن تب و وجع شدید
و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بتدریج حاصل شود
علاج آن فصد کنند و جلاب از زردآب ریک و لحم کاسنی
و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین غذا نبات
و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند عناب
سپستان بنفشه نیلوفر هر یک درم جو نیم کوفته خطمی خبازی
هر یک کفی ورق خبازی ورق سلق دسته خیارشنبر
مغز ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با
او وجع حرارت شدید بود ولذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود
عناب عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم نخود بجوشانند
وصاف کنند و آب خیار کدو خبازی و کدو دیگر ده جو و
لعاب اسپغول هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم آمیزند
و گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوا امعا یا نزول آن
به کیس انثیین حادث شود علامت آن آنست که
قولنج بعد از حرکت عنیف یا بر جستن از بالا بزیر افتادن
حادث شود علاج آن آنست که پای علیل را بر ریسمان
بندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحریک می کنند تا امعا
بجای رود و جلاب از زردآب ریک و بنفشه و رازیانه و نبات

بلدر و شحم الحنظل و ایکی بکوبند و شیر و بیاشامند و از البنیات و اغذیه
غلیظه از جمله احتراز کنند و اگر کرم خورد و ضعیف باشد و به
کرم پنیر و سرکه شبیه باشد
حکه مقعد و غر غمه
آن بود حقنه کنند با این ادویه سداب
بابونه اکلیل الملک درمنه برنجاسف هر یک کفی ورق
ورق شفتالو هر یک ده درم ورق چغندر دسته بجوشانند
وصاف کنند و روغن مغز استخوان زردآلوی تلخ و القا مهم
یک ده درم شحم الحنظل و ایکی بر سر آن کنند و بقار دارند و
مقعد را بروغن استخوان زردآلو چرب سازند و از بوره
دمک و زهره گاو و شحم الحنظل و استخوان زردآلوی تلخ
شیاف سازند و بردارند و اکثر اطفال را این مرض حادث
شود درمنه یک مثقال صبر سقوطری نیم درم بکوبند و با آب ورق
شفتالو بر ناف طلا کنند
زحیر
زحیر حرکتیست از امعاء مستقیم
جهت دفع فضله و با آن تقاضا اندک و چیزی دفع شود و بیشتر
که با آن خونی بود و سبب زحیر اگر خلط مراری باشد و خروج
اینها رطوبت مالح که بمعا مستقیم آید و دغدغه دهد
حرقه مقعد بیشتر و خروج این رطوبت سفوف گل
ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان کرده با تخم
بادام یا برنج دیگر خشخاش خورند و این شیاف استعمال کنند

صمغ عربی از هر یک دو درم
صفیه ان صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار
کوفته با آب لسان الحمل یا آب تورک سرشته و شیاف
سازند و اگر بسبب ثقل خشک باشد که در امعا
محتبس شود و خروج ان دشخوار بود و موجب زحیر گردد و
علامتش تقدم احتباس و تناول مجففات باشد
علاج تلین طبیعت بمزلقات مثل شیر خشت و خطمی
و سپستان و خیار شنبر و اگر بسبب سرمایی بود که
بمقعد رسد علاج اشتد بهین مقعد کنند بروغن گل
و بابونه گرم کرده و با بونه دشتی و روباه ترک و اکلیل
الملک بجوشانند و در ان نشینند و بر سر آجر گرم نشستن
مفید بود

باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال
بسبب بحران و دفع فضله مودی بود از حبس آن باید کرد مگر که
بحد افراط رسد و موجب ضعف شود بسبب حرارت با قند و
کلات تناول کنند یا پت جو و سبوس و کنار و کشنیز
بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر
بارب سیب یا سفوف انار دانه تناول کنند غذا از زرشک
و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر بسبب اسهال صفراوی
حرارت بود که بمعده و امعا ریزد و علامت آن عطش و حرقه
و التهاب و تلخی دهن و صفره براز و لذع مقعد بود علاج آن
ده مثقال رب به یا یکمثقال قرص طباشیر تناول کنند و یا
بیخ کل ارمنی با رب سیب یا کشنیز خشک بریان کرده

شیر خشت
اقل خمیر
اسهال
بحران دفع مواد
خلط مرار

و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی از هر یک شش درم و طباشیر دو درم
انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و پت گلنار
و سبوس از هر یک ده درم بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند
و اگر اسهال با فراط بود معده را به گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل
و رامک و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند سماق
با انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود
نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز بی صبغ بود جب الرشاد
با جوز و سعد با بر سر جلاب تخم کرم از شات بپاشامند تا اخلاط
بلغمی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیاثا
بقدر دو مثقال با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان از هر یک مثقالی
بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر اسهال ساکن
نشود از این حقنه ممسک کنند برنج و عدس از هر یک
کفی پوست انار مورد بلوط از هر یک ده درم با برگ گلنار هر یک پنج درم
بجوشانند و صاف کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی از
هر یک دو مثقال در آب بیندو بر سر آن ریزند و استعمال کنند و کاغذ
بدفعات و این قرص بخورند سماق چهار درم حب الاس تا دو
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک دو درم بکوبند و بر رب آس سرشته
دو مثقال با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده انار دانه هر یک پانزده درم

اسهال
بلغمی

امیسون تخم کرفس هریک
دانه مورد سنبل مصطکی کردیا خرنوب هریک ... ده درم
هفت درم بکوبند دو درم ازان تناول کنند علاج اسهال سوداوی

سوداوی / اسهال

بود علامات حرقت ولذع معده وخشکی دهن وکثرة اشتهاء بی
هضم تام وقراقر ونفخ بود ورنگ براز بسواد مایل باشد علاج
اولا تنقیه امعا باید کرد بحقنهای نرم وبعد از انکه تنقیه تام کرده
باشند قرص طباشیر بیت قرص کهربا وسفوف مقلیا ... وسفوف
انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند وبارتنگ وتخم ریحان وگل ارمنی
وصمغ عربی ودقاق ... سته اجزا متساوی بریان کرده بکوبند وپنج مثقال با
گلاب بخورند وازحموضات وچربی احتراز کنند ومرغ وکبک ... دانند

اسهال

خورند وانار دانه کوفته وزرشک نیز شاید اسهال دموی
اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود ان امعاد ... بود
که غایط بیرون می اید وبعد ازان خون رفتن بارباح وقراقر ونزد
خارج شود واگر در امعا اغلاط بود علامت ان ...
اول غایط با خون بیرون اید وبعد ازان بی خون وبا ان علامت
... اگر علامات غلبه خون باشد وقوت ومزاج ووقت
... مقتضی بود فصد کنند وبکوبند وبارتنگ وتخم ریحان هریک ... مثقال وصمغ عربی
... مثقال بریان کنند وبروغن گل چرب کرده فرو برند علاج
جاورس ... خورند وقرص طباشیر بیت وقرص کهربا
نیز مفید بود وسفوف ... سته ... مثقال بروغن گل چرب کنند و
بخورند دیگر از اسهال بسبب سحج بود وسحج ان بود که بواسطه اخلاط
حاده ... امعا ریزد یا بسبب اسهال ... امعا ... شده
شود تشنگی وپیچیدن شکم ووجع امعا بود

سفوف ولکم

سفوف ... سته باروغن گل تناول کنند یا صمغ عربی ودقاق ... سته هریک دو مثقال
طباشیر نیم مثقال بریان کرده باشیر داغ کرده بجوشانند وبیاشامند
جاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده یا بیضه نیم برشت ... با مغز بادام
خورند واین غذا ممسک استعمال کنند برنج نیم برشته ... کوفته
ذره هریک کف بریان کنند ... گل ... حب الاس وگلنار
وزرده گل وگل ... وورق مورد بجوشانند وصافی ... وصمغ عربی
ودقاق ... سته بریان کرده ... خون سیاوشان وکهربا هریک ... درم
بکوبند وزرده تخم مرغ بریان کرده در روغن ... حل کنند وجمع

اسهال کبدی

باهم امیخته بکار برند ... اسهال کبدی ... باشد
یا با خون صرف بود وسبب ان امتلاء تام بود یا ...
انفصال کبد یا بواسطه قطع دست ویای واقع شود یا صدمه
بود وسبب ان احتراق دم ... بود وسبب ان
احتراق دم باشد یا ذبیله که منفجر شود یا قرحه بود ... غسال

دموی

بود شبیه بغساله گوشت اما انچه دموی صرف بود اگر
تقدم امتلاء واحتباس خون که سیلان ان معتاد بوده باشد
ظاهر بود وبا ان علامت سحج ومغص دائم نباشد علاج او
ان است که در ابتدا غذا نخورند وحبس مطلق نیز نکنند ...
کم قوت باقی باشد وضعف با فراط ... حبس ... تخم ...
بریان کرده یا شراب صندل ... سیب کنند یا ... بریان ... کرده بروغن
گل چرب کنند وفرو برند یا قرص کهربا یا قرص کافور ... شراب ... بخورند
وشراب ... لعوق کنند وغذا ... بریان کرده ...
بریان کرده خورند با انار دانه یا زیره با ... غوره وکبوتر ... صندل

صفراوی

وگلاب و آب به و آب بور و طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صدیدی
و دردی بود علامت آن که براز مختلط بود و از دفع آن خشکی و راحتی
حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی بود تشنگی
بود علاج آن که حبس کلی نکنند و ادویه که مقوی باشد
و در وی قبض زیادت نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و
حماض و زرشک و سیب و به و از ما بقیت صرف چیزی
استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجا می آرند
تا اخلاط به کلی دفع شود اما آنچه قی و غثیانی بود دلالت بر
دبیلهٔ کبد کند و علاج او گفته شده است ذرب

ذرب

اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده بود و به واسطه
سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت قلت
تشنگی و طعام در معده تغییری نپذیرد و مکث نکند و با آن
قی و براز بلغمی نباشد علاج تسخین معده باشد به جوارشات
حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجل قابض و
انار دانه که با کبک و تیهو و زیره و گشنیز و دارچینی
خورند و اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شود

رطوبت

علامت کثرت بزاق و غثیان بود علاج تنقیه معده
کنند قی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند
مثل جوارش کندر و پستهای قابض مفید بود و اگر سبب قرحه
یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی

قرحه

شود و قوهٔ دافعه او را دفع کند علامت آنست که در معده
بعد از اکل وجعی حادث شود خصوص اکل حموضات و در
براز صدیدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد

که در وی بثرات بود علاج او قرص طباشیر و سفوف انار دانه
تناول کنند غذا زرشک و انار دانه خورند و اگر به واسطه نزلات
بود که از دماغ به معده ریزد و طبیعت آن را دفع کند و غذا را نیز
مزلق گرداند و این را اسهال دماغی گویند علامت آن باشد

دماغی اسهال

که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود و با آن علامات
نزله و فساد مزاج دماغ باشد تنقیهٔ دماغ بود
و تبدیل مزاج او و منع نزله به شراب خشخاش کنند و باید در
نزله گفته شده است و بر پشت باز خفتند و اگر به سبب ضعف

کبدی

کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال به
سفید و شوله بدل و قلت دم و زردی لون بود علاج
تقویه کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر به سبب زایل شدن خمل معده
باشد و آن به واسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا به واسطه
خلطی مالح اورام واقع شود علامت آنست که طعام هضم
نشده خارج شود بی لذع و وجع و مغص و آن را نتن رایحه
نباشد علاج آن تضمید معده باشد به قوابض مقویه و
مرق فروج فربه و حسو از ریش و نان خشکیده تناول کنند که خمل
بر روید و پستهای قابضه و مقویات معده خورند زلق الامعاء

زلق امعاء

اسهال معدی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که به واسطه آن ثفل
در امعا مکث نکند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات
بود و صفرهٔ لون و هزال بدن علاج تناول اشیای خشکنده باشد

مثل سیستو دکلنار و کیک و به و سیب و سفوف مقلیاثا مفید بود و این سفوف
نیز نافع افتد صفت آن سنبل مصطکی سک عود هر یک [illegible] درم
بلوط بریان کرده سر انار ترش کزمازک رامک تخم حماض خرنوب
دانه سویز طراثیث سماق کلنار هر یک [illegible] بکوبند و مقدار [illegible] درم
تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث
شود چون غذا بدو رسد دفع کند علامت آن آنکه احساس
وجع امعا کنند و با براز صدید [illegible] باشد علاج آن قرص طباشیر
یا قرص کلنار با رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم
و بارتنگ و بزر [illegible] و صمغ عربی هر یک درم بریان کرده با مغز
بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و بزر [illegible] و تخم حماض
بکوبند و بلعاب [illegible] سرشند و قرص سازند و مقدار [illegible] تناول
کنند باب [illegible] یازدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج
کلیه اگر حار بود علامت [illegible] حرقه موضع کرده و کثرت شهوه باه
و تشنگی و سرعت نبض و ناریتی قاروره باشد علاج آن آب [illegible]
با نبات و ترنجبین و شیره تخم [illegible] با قرص طباشیر [illegible] تناول کنند
و غذا اگشکاب با ماش و اسفاناخ خورند و شراب خشخاش و
ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک ده درم
[illegible] و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گل ارمنی هر
یک [illegible] تخم کاهو و تخم [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند و با
[illegible] کاهو [illegible] سرشند و قرص سازند [illegible] با آب انار یا شراب غوره
یا شیره تخم [illegible] بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج

سوء مزاج حار

سوء المزاج بارد

121

بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوه باه
بود علاج آن کلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا
نخود آب با [illegible] و [illegible] و کبوتر و [illegible] و دارچینی خورند و روغن
فستق و زنبق و [illegible] بر کلیه طلا کنند

ورم کلیه صفراوی دموی

اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی
و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و [illegible] از عناب و تخم کاسنی و روباه ترک
و نبات تناول کنند [illegible] جو با شیره خشخاش و عنب الثعلب
و سپستان خورند و شراب بنفشه [illegible] شراب خشخاش با لعاب [illegible]
و بهدانه و موضع کلیه را [illegible] و [illegible] شیاف مامیثا [illegible]
کاسنی و آب روباه ترک [illegible] تضمید کنند و آب کاسنی و آب
کشنیز و کاهو و روغن بنفشه [illegible] طلا
سازند و چون ورم نضج یابد علامت آن استرخا وجع و
تب و زیادتی ثقل بود [illegible] و تحلیل [illegible] و
تخم [illegible] و حلبه و [illegible] نهند و [illegible]
نهند و چون تب زایل شود و وجع ساکن [illegible] ثقل [illegible]
بود سرگین کبوتر [illegible] و دقیق [illegible]
کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیره تخم
با شراب خشخاش یا شراب بنفشه بخورند و اگر [illegible]
متمادی شود شیره مغز تخم [illegible] و کدو [illegible] خشخاش [illegible]
نشاسته و صمغ عربی و تخم [illegible] هر یک [illegible] بکوبند

درم ازان باده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده
بلغم یا سودا باشد علامت ثقل موضع کلیه و تبش و التهاب
بی شده وجع بود شبیه بقولنج بود و فرق میان کنند که حقنه
درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج
جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند
نخود ماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین طبع کنند
مطبوخ صفرا [illegible] بجهت تخم کرفس و کاسنی و رازیانه
ورق گل سرخ با بنفشه نیلوفر هر یک سه درم بیخ
چهار درم [illegible] دو درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
[illegible] عدد انجیر ده عدد مغز خیار [illegible] درین جل کرده بیاشامند
و بعد از تنقیه [illegible] بزرگ هر یک
تخم خطمی [illegible] هر یک ده درم بکوبند و باب رازیانه سرشته
ضماد سازند یا [illegible] کرم حل کنند با مغز ساق گاو
وجع کلیه اگر از ورم کلیه باشد
[illegible] کلیه بالند [illegible]
سوء المزاج بود علاج آن گفته شد و اگر از حصاة و قروح بود
علاج آن گفته شود و اگر از ریح باشد علاج [illegible]
بول و بالای ثقل و علامت حصاة نباشد و در حالت خلو معده
[illegible] ادرار مثانه مدرات مثل انیسون و نانخواه
و زیره مستعمل کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه مالند
اگر [illegible] باشد
وجع و حرقه مثانه و تب محرق و تشنگی و لهیب و سواد لسان
و اشتعال زیاده باشد که با آن احتباس بول و براز باشد

علاج [illegible]

علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از بنفشه و تخم کاسنی و عناب
و شکر و ترنجبین تناول کنند غذا کشکاب با شیره خشخاش
و شراب بنفشه خورانند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش
بجوشانند و دران نشینند و بر عانه می ریزند و ثفل آن
جای نهند و صندل و ورد با ترنگبین و [illegible] و کاهو و آب
بستان افروز ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم
تخم [illegible] با نبات سرد درم بیاشامند یا تخم خیار و تخم
کدو و [illegible] هر یک [illegible] تخم خطمی و خبازی
پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند [illegible] ازان با شراب
خشخاش تناول کنند و ورق گل بنجد [illegible] بکوبند با [illegible]
با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج یابد و منفجر شود
شراب بنفشه با لعاب [illegible] غذا نخود ماش و مغز
بادام [illegible] بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و
حلبه و برگ [illegible] تخم شبت بجوشانند و دران نشینند
وجع مثانه
بسبب قروح یا حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب
سوء المزاج گرم که ادرار حادث شود علامت وجع و التهاب
مثانه و تشنگی بود علاج شیره تخم خیار یا خیار
کدو با نبات تناول کنند و روغن [illegible] دران بمالند و در حلیل
چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علاج آنکه بعد از تناول
اطعمه و اشربه بارده یا ملاقات سرما حادث شود
جلاب از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و نخود آب
با زیره [illegible] و زیره و دارچینی خورانند و روغن نرگس

وزنبق و قسط تضمید کنند بر عانه و تقطیر با حلیل کنند و اگر وجع بسبب
ریح بود علامت آن وجع ممدد بود با ثقل نباشد علاج آن
ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را به فودنج و شبت
و سداب و روغنهای گرم تکمید کنند
سبب تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار دبیله بود علامت وجع
خروج ریم و مده و رفتن بول باشد و فرق میان قرحه کلیه و
قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد
و در قرحه مثانه عسر البول و قشورهای که از کلیه آید سرخ بود
علاج [illegible] یک مثقال قرص کاکنج یا ده مثقال
شراب بنفشه یا خشخاش تناول کنند غذا بنو ماش و نخود
و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با [illegible]
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد علاج [illegible] ترکیب و
لعاب [illegible] [illegible] مغز خیار
یازده [illegible] [illegible] چهار [illegible] و بزرگ
[illegible] یک مثقال شراب
خشخاش [illegible] تخم خیار [illegible]
یکمثقال [illegible] تناول کنند
و [illegible] مثانه [illegible] بیندد در احلیل چکانند
و از [illegible] و از جماع احتراز نمایند
علامات [illegible] و حکه شدید و وجع
موضع کلیه یا مثانه بود علاج [illegible] از شراب [illegible]

شراب خشخاش تناول نمایند یا عناب ده عدد و سپستان [illegible] نبات
بجوشانند و با لعاب بنگو و بهدانه بیاشامند غذا
بنو ماش و مغز بادام با حریره از نشاسته سپستان و نبات و
روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال
طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر
زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند حرقه مثانه اگر سبب
مده لاذع یا قرح بود گفته شد و اگر بسبب حده بول بود علامت آن
حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد غذا شراب بنفشه
و شراب خشخاش با شیره تخم تورک و شیره تخم [illegible] تناول کنند
جواب [illegible] بادام با روغن بنفشه یا نو ماش و مغز بادام خورند
و تخم [illegible] [illegible] خطمی و [illegible]
مغز بادام [illegible] ازان باب
خیار [illegible] و شیره تخم تورک تناول کنند و شیر زنان و روغن
و لعاب خطمی و [illegible] در احلیل چکانند حصاة و ریگ
که در مثانه و کلیه تولد کند بسبب خلط لزج بود که حرارت غریبه
رطوبت او را نشف کند و هم در زمان متحجر [illegible]
بسیار بود و در مثانه از آن حصاة متولد شود و الا ریگ تولد
کنند و حصاة کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصاة مثانه
نحیف را علامت حصاة وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و
عسر البول و بیاض و رقت آن باشد [illegible] ریگ
و سوزش بود و ریگ که از کلیه آید سرخ بود و آنکه از مثانه آید سفید بود

تخم
یا رُب باشد ——— این مرض آنست که هر روز جلاب از
کاسنی و رازیانه و بیخ مهک تناول کنند یا شیره تخم خیار با نبات
یا رازیانه و افتیمون بجوشانند و با ده درم شیره تخم کدو ده درم
نبات بخورند ——— نخوداب با شیره خشخاش و
کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شیاف
غذا انجیر و استعمال ریاضت معتدل و احیانا قی کردن
مفید بود و از میوه‌ها انگور سفید و خربزه شیرین شاید خوردن
و اگر بدین تدبیرها زایل نشود بدین مطبوخ ملین طبیعت کنند
خشک با هلیله [illegible] هر یک
بجوشانند تخم خطمی و [illegible] و رازیانه هر یک درم تخم کاسنی
بنفشه بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان [illegible] خیار
بست عدد انجیر یازده عدد [illegible] مویز منقی [illegible] خشک
شنز هر یک ده درم [illegible] ابریشم مقرض و بابونه
بالله و روغن [illegible] خشک در [illegible] حلیله [illegible]
بابونه و [illegible] خشک و اکلیل الملک [illegible]
و [illegible] خشکانه [illegible] سیاوشان و خطمی و بنفشه
بجوشانند [illegible] و اگر علت مستحکم شود [illegible]
[illegible] استعمال باید کرد [illegible]
[illegible] زنجبیل و از فلفل عاقرقرحا [illegible]
[illegible] بکوبند و بغل [illegible] شند و بعد از شش ماه [illegible]
[illegible] بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود
تخم خشخاش [illegible] هر یک ده درم تخم [illegible] پنج درم تخم کرفس

[illegible]

و رازیانه افتیمون هر یک [illegible] درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین ساده
یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال یا با شیره
تخم [illegible] تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خشک [illegible]
عقرب [illegible] الله روغن عقرب [illegible] بیخ کبر بیخ کرفس
زراوند مدحرج [illegible] هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با
روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا
با آتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده
بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه
کنند و نگاه دارند و اگر حصاة و ریگ در یک موضع باشد
و قطعا فرو نیاید علاج جلاب از تخم گزر و تخم کرفس و [illegible]
و نبات تناول کنند و قطر اسالیون و فلوس [illegible] هر یک
سه درم زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون از
هر یک چهار درم اذخر [illegible] هر یک ده درم بکوبند و به عسل
سرشته و یک درم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب
سوخته و خنافس خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوقندریون
باشد و [illegible] گران را یونانیان [illegible] گویند
و آن مرغیست که دنبال دراز دارد و [illegible]
بر زمین میزند و آن را [illegible] و ابی الغضب و ابو الفضل
وصف اعرابی نیز گویند و آن پخته و خام میخورند در [illegible] مفید
بود و گویند که اگر بیستی را اگر چهار سال بود در آن زمان که انگور
رنگ میگیرد بکشند و از خون او دوا [illegible] خون او [illegible]

که رنجیده شود میان آن را نگاه دارند و تنقیه کنند تا منجمد شود پس
با فتاب نهند تا خشک شود و آن را از غبار نگاه دارند و
سحق کنند و قدری از آن با آب ترب یا آب کرفس بیاشامند
مفید بود و اگر حصاة در مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید باید
شکافت و در حصاة مثانه ادویه قوی استعمال کنند و در
رمل احتیاج به ادویه قویه نباشد جمود در مثانه اگر در
مثانه خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف
بود علاج آن سکنجبین عنصل و زهره سلحفاة تناول
کنند و جگر خرچنگ آزاده و پنیر مایه خرگوش و [illegible]
نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر بسوزانند و آب آن در
احلیل چکانند یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن را
در احلیل چکانند احتباس و تقطیر البول اگر به سبب ورم و حصاة
بود علاج آن گفته شد و اگر به سبب خلط لزج که در مجاری
بول بود حدوث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه
غلیظه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط بیرون آید علاج آن
جلاب از افتیمون و تخم کاسنی و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه
هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند [illegible] و
انیسون و [illegible] قطن و مثانه به روغن بابونه و خیری تکمید کنند و گاه
باشد که عسر بول به سبب صفرای رقیق تیز که در مجاری بول
فرود آید علامت حرقه مجری بول و صفرة لون باشد
لعاب [illegible] ده درم روغن بنفشه پنج درم [illegible] از نبات

جمود در مثانه
بجوشانند
احتباس و تقطیر البول
[illegible] اللزج

بیاشامند و از مدرات احتراز کنند [illegible] نبوش ماش با اسفاناج
در روغن بادام با جریره ارشیره [illegible] و نبات و [illegible]
و اگر به سبب احتقان بول عسر البول حادث شود خربزه شیرین
و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول نمایند و شیره
تخم [illegible] تخم و مدرات غیر قویه استعمال کنند سلس
البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج
هر بامداد یک مثقال گوارش کندر یا اطریفل کشنیزی تناول کنند
و اغذیه و قلایا که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان
و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهدانه اجزا را
برابر بکوبند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و کندر و حب الآس
و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک سه درم سعد پنج درم و بلوط
و [illegible] خبسا [illegible] چهار درم بکوبند و به عسل بسرشند و مثقالی
از آن تناول کنند و اگر مزمن شود معجون [illegible] معید باشد
و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش کند
علاج آن [illegible] و خردل و حب الرشاد هر یک [illegible] درم [illegible]
بکوبند و به عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و [illegible]
خصوصا خربزه شیرین و خیار [illegible] احتراز کنند و [illegible]
بسوزانند و [illegible] و دانگی [illegible] باب [illegible]
و کندر و بلوط هر یک ده درم سعد [illegible] و شاه [illegible]
و خولنجان [illegible] هر یک پنج درم بکوبند و به عسل بسرشند و
قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند و اگر شهدانه [illegible]

دیابیطس

کنند و بکوبند و در میان عسل ریزند و احیانا از آن خورند مفید بود

دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و این آن باشد

که دایما تشنه بود و چون آب بیاشامد باندک زمانی بی

تغییری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا التهاب مجاری

او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون

ضعیف بود قوت امساک و تحمل آنش نباشد و لا یزال

جذب می کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود لاغر کند و ضعیف

کند و بدن بکاهد علامت تشنگی و عدم تب و بول رقیق

سفید دایم با حرقت بود علاج قرص طباشیر و قرص کافور با آب

سیب و آب به و شراب زرشک و ریباس تناول کنند

غذا [?] زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطنیات [?] صندل

و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و اگر [?] یک شب [?] نهند

و بخورند نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث

شود علامت عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد

علاج تنقیه بدن کند به حقنهای گرم و تناول مثرودیطوس

و معاجین حاره و تدهین قطن بروغن گرم

تقطیر البول

حالی بود میان عسر و [?] سال و سبب آن اگر اخلاط اول

باشد یا اخلاط حاده علامت الصفرة بول و حرقت آن

و علامات غلبه مرار باشد علاج شیره تخم خیارین با

شیره تخم [?] با نبات تناول کنند یا لعاب [?] بکوده

قدر دو [?] بادام [?] بچندم یا شربتی از نبات و عرق بید

ضعف کلیه

دق

برودت

با

بیاشامند غذا شوربا ماش با مغز بادام یا با کدو یا با فروج خورند

و مغز تخم کدو و تخم خشخاش و تخم خیار و خطمی هر یک [?] مغز بادام

یک درم جمع [?] هر یک ده درم بکوبند و سه درم با شیره تخم

تورک با آب خیار کدو تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف

مثانه باشد [?] آنکه بول اندک اندک آید و او را

حرقت و صبغ نباشد علاج اطریفل تناول کنند غذا

نخود آب با شیره [?] خورند و با زنجبیل و موز و جوز [?] کنند

و حب الرشاد و جوزبوا و کندر هر یک [?] مغز جوز

ده درم سعد سه درم بکوبند و با عسل سرشته کنند و مقدار یک

مثقال از آن بخورند بول الدم اگر سبب انفتاح عرق بود

اندک اندک آید و اگر انشقاق عرق بود بغتتا بسیار آید

و خون حرف تازه بود و سبب ضربه یا سقطه یا تناول

ادویه حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج فصد

باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک

مثقالی با شراب سیب تناول کنند یا [?] و صمغ عربی و

بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب

کنند و فرو برند غذا سماق با نخود ماش و صمغ بادام بریان

کرده یا فروج خورند و از تناول اطعمه حریفه [?]

اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و [?] کوب و جستن بسیار

احتراز کنند و ناشسته کثیرا و صمغ عربی و دکنار و تخم تورک

هر یک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و با آب

سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی از آن تناول کنند

با گلنار و سرو و گل ارمنی و گل قبرس با هر یک سه درم یا کندر با ملاوگم ... نرم
تخم خیار و تخم توذرک و کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و
باب ... تناول کنند و اگر سبب آکل غرغره باشد علامت
وجع شدید و بول اندک اندک آید و ملال تنی باشد
علاج همچو علاج قرحه و کلیه و مثانه بود
باب ... اعضای تناسل اورام اگر ورم حار باشد دمر یا صفرا در ... کل
آن ... سرخی لون ورم و حرارت و التهاب و
وصفرا ... باشد علامت فصد با سلیق کنند و جلاب
از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات و ترنجبین هر یک ده درم
تناول کنند غذا ... و مغز بادام خورند جو و عدس
و با ... و برگ کاسنی و ... پرورده نهند
و خرقه به گلاب و ... کنند و بدان می نهند و تلیین طبع
کنند مطبوخ فواکه یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیارشنبر
... و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک
و تخم ... بابونه ... موم خماد کنند و اگر ورم
... علامت ... و بیاض لون ... ورده
... علاج جلاب ازاره بیرون بیخ ... و
... کنند و تلیین طبیعه کنند به مطبوخ ...
... کنند ... و بیخ ... و تخم ... کنند
و تخم ... با ... و ... و اکلیل الملک ...
... با حلبه و شبت و اکلیل الملک ...

باقی

و تخم ... هر یک ده درم کوفته و بیخته با ده چندان قند بیامیزند و
سه مثقال از آن تناول کنند و اگر به سبب ریح باشد
علامت آن قراقر بود و چون دست بر و نهند نرم باز آید
علاج هر روز جلاب از ... و ... و انیسون و
کلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرایی و گنجشک با
زیره و ... خورند و جوارش کمون و سفرجل تناول کنند و ...
... مفید بود علاج تخم ... تخم جزر و کندر با
... هر یک درم زیره چهار درم ...
دو درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم ...
و ... ضماد کنند و
روغن ... و ... و بابونه ...
بمالند و ... احتراز کنند و موضع را ...
و اگر ماده غلیظ ... غلیظ ...
و آن را ... علاج ... ورم ... باشد
باب ... در ... رحم و ... رحم
به سبب ضربه یا ... یا عسر ولادة یا کثرة جماع
حادث می شود علامت ورم حار ورم ... و تشنگی و
تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و ... و وجع
قطن و سرعة و تواتر نبض و عسر بول و احتباس ...
علاج فصد باسلیق کنند و شراب ... و عناب
با ترنجبین تناول کنند غذا آش جو با ... اسفناج
و ... و مغز بادام خورند و ... آرد جو و ...

ترنگت
و عدس و خطمی و بنفشه هر یک ده درم کافور دانگ با آب کشنیز و روباه
طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد به لعاب بزرکتان و بهدانه و روغن بنفشه
حقنه کنند و آب روباه ترنگ حقنه کنند و بابونه و خطمی و
تورکت و اکلیل الملک و روباه ترنگ بجوشانند
و در آن نشینند و بر عانه و قطنی حمل برزند تا ماده تحلیل رود
پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کنند دلیل آن باشد که
ماده جمع می‌شود انگاه استعمال منضجات باید کرد و خون [illegible] درم
منضج [illegible] بزر [illegible] تخم تورکت با نبات تناول کنند
و رحم را با بزرک و [illegible] عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی باشد

ورم سوداوی

علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز
[illegible] و [illegible] و کاکنج و [illegible] بالنگو و نبات
[illegible] تنقیه کنند بمطبوخ افیتمون یا
[illegible] تناول کنند و بعد از تنقیه
[illegible] عانه و قطنی را [illegible] قیروطی [illegible] و شبت و [illegible]
و [illegible] و خشخاش و [illegible] و روغن
یاسمین [illegible] مالند هم با سلیقون یا
داخلیون [illegible] در رحم چکانند

سرطان رحم

[illegible] حادث شود [illegible]
[illegible] وجع و صلابت [illegible]
[illegible] علاج
[illegible] و بابونه
و اکلیل الملک [illegible]
بجوشانند و در آن نشینند [illegible]
و [illegible] هر یک ده درم [illegible] اکلیل الملک

و خطمی

و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند
و تلیس طبخ کنند یا بمطبوخ [illegible] صفت [illegible] بسیار
هر یک هشت درم تخم کاسنی تخم حنظل هر یک سه درم بنفشه نیلوفر و ورق گل
هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد
خیار شنبر پانزده درم ترنجبین پانزده درم و اگر منتوج شود [illegible]
از عناب ده عدد انجیر ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر
ده درم روغن بادام بجوشانند [illegible] شیاف ابیض و [illegible] و

قروح رحم

[illegible] رحم را حقنه کنند قروح رحم علامت آن
وجع شدید و جریان و جروح دم بود باشد که با آن [illegible]
و خستگی [illegible] علاج فصد باسلیق کنند و شراب [illegible] و عناب
تناول کنند غذا بنوماش با مغز بادام خورند با اسفاناج
و پوست انار و جوز سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با
مورد بر شنند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم آید سیاه [illegible]
باشد علاج آن تخم کاسنی و عناب و [illegible] و نبات
تناول کنند غذا بنوماش و نخود با مغز بادام [illegible]
جمله [illegible] و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم با هم [illegible]
بجوشند با هم امیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا [illegible]
حلبه و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید [illegible]
نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ
و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند [illegible] درم [illegible] با سلیقون
در آن حل کرده رحم را بدان حقنه کنند و اگر آنچه [illegible] متنوع شود

شبیه بنجاه (؟) بود شراب سیب و به با گلاب تناول کنند
غذا سماق یا انار خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار
و گلنار و کزمازج و عفص و بلوط و دانه مورد با هم بسایند
و با روغن گل استعمال دارند اگر مدّه ازو نمایان (؟) ریزد شراب نسیم (؟) و شراب
خشخاش با بیضه نیم برشت تناول کنند و اگر به عادت مستقیم ریزد خوف
انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم نمایان بود
مرداسنگ با کاشنی بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال
کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند

بسبب مو (؟) سنی مفرط باشد که در حالت ولادت حادث
شود یا بسبب شده و جع طلق باشد علامت آنست که در
حالت ... مجامعت حشفه بخون ملوث شود علاج
شراب ... خشخاش تناول کنند غذا ... ماش و بیضه مرغ
با دانه خورند ... مرغ و بط ... هر یک ... تخم ... روغن
... زفت ... هر یک ... بسایند و
استعمال کنند یا زفت و عاقر قرحا ... در روغن سوسن بکار دارند و
از خلط سوداوی حادث شود و آن را
بجهت ... در یابند ... شبیه ... دم با شد
علاج ... سودا ... بر روغن
... و اقلیمیا فضه در
روغن ... استعمال کنند و اگر به
... قطع آن باید کرد ... علاج ... زن

129

از جماع سیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شبق زیاده شود و سبب آن
خلط حار بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت
شود علاج آب انار این و تمر هندی یا نبات تناول کنند
غذا غوره یا سماق یا انار خورند و مرغ کافور شراب
بو و شفیقه مطبوخ ... یا مطبوخ فواکه کنند و تخم
فنجنکشت و تخم کاهو و ... هر یک ... تخم کشنیز ... بکوبند
و ... با آب انار ترش یا آب سیب و به
ترش تناول کنند ... بسبب سوء المزاج
بارد باشد که رحم را حادث شود و غذایی که بدو رسد هضم
نتواند کرد و موجب نفخ شود ... ورم ...
و وجع و ... علاج جلاب ... تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی مثقالی یا ...
مثقال با آب ... بخورند و زیره و بوره و مقل هر یک
... انجیر ده عدد بکوبند و با ... طلا کنند
و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت و ... واو
و اکلیل الملک ... و ... بجوشانند
و در آن نشینند ... رحم
... گفته شد و اگر ... دم ...
بدن و صفرة لون و تقدم ...
علاج آن تقویت قلب و معده باید کرد ... و
مفرحات و اغذیه کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت
کنند و اگر بسبب غلظت دم بود یا خلطی غلیظ باشد
که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت ... بیاض لون

و بطو نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن اول جلاب از کرفس
و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و مصطکی اشنج
هر یکی درمی نبات ده درم بر کاسنی و تخم کرفس و کزنه و رازیانه و اکلیل
الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند و در آن نشینند
و بساسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر
بلغور سازند و در آب بجوشانند چنانکه آب نیمه شود
در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند
و مصطکی اشنج و قسط و ریوند و اسارون و حماما و مقل و جدوار
هر یکی درم تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یکی دو درم بکوبند و مشک دو حبه
در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره
بردارند و اگر احتباس طمث بسبب سده قریبی بود که مجاری را تنگ
گردانید علاج آن فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و
سکنجبین و سکباج تناول کنند و فودنج و عاقرقرحا و میعه یابس
و عود و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر بر مجمره آتش نهند و
در زیر گیرند و عسل و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه نیز
بخور کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق
بود علاج آن دافع امتلا باشد و اگر از کثرت سیلان طمث
ضعف و خفقان و صفرة لون حادث شود تدبیر او
آنست که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف شود
فصد باسلیق کنند یا صافن و حجامت بر زیر پستان نهند و هر
بامداد یکمثقال قرص کهربا و نیم مثقال گل ارمنی با ده مثقال

احتباس طمث

کثرت طمث

رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یکی
مثقالی و گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال بر دو عدد گل جهت بکنند و قرص
بربند غذا سماق با انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین
و گرد مازج و مازو و زاج و کاغذ سوخته اجزا برابر بیندد
با آب مورد لب شسته و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت
دم باشد علامت تشنگی و صفرة لون و لهیب و خشم نفس
و سرعت خروج آن باشد علاج یکمثقال صمغ عربی و نیم مثقال گل
ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی
هر یک مثقالی با شیره تخم خرفه بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح
و انشقاق عروق باشد علامت آن باشد که خون بسیار آید و با درد حسی بود
علاج قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده یا رب به تناول
کنند و کندر و صبر و انزروت هر یکی درم خون سیاوشان و گل
ارمنی بکوبند و با آب مورد لب شسته و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی
و پوست بیضه و کاغذ و استخوان ماهی و شاخ بز کوهی سوخته
با تخم با و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی با ببندند و با آب
احمل لب شسته و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوه ماسکه
را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون و
کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن اطریفل از پنج هلیله با بلوج
رازیانه و نبات تناول کنند غذا نخود آب با گنجشک و تیهو و دراج
خورند و نقنقه بجهت ... و دا ... جالینوس بکنند یا اسنانه
و با النکو و تیهو در رازیانه هر یک ... ششکر ده درم بجوشانند غذا او
یکمثقال نحو ... در آن حل کرده بنوشند بعد از شیره ...

رقت دم

انشقاق عروق

رطوبت

رفت استعمال کنند و سرمه و گلنار و تنکار بهر یک سه درم مطبوخ بمختوم و
زیره کرمانی بهر یک نیم درم بکوبند و باب سماق بسرشند و بردارند و اگر بیمند
بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق تنگ شده سودا
گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظ و سواد
دم علاج آن شراب بالنکو و شراب گاوزبان باید که بیاشامند
یا جلاب از بالنکو و بیخ کاسنی و گاوزبان و نبات تناول کنند و
غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا به
مطبوخ افتیمون و معجون نجاح بکنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند
سبب بیان ظهور رطوبت رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوه غاذیه رطوبت رحم
رحم باشد علامت آن صفرة لون و ضعف باشد و آن رطوبات
به نوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند
و طلا با متوکلیه و مرغ کرد آید خورند و معجون مسوح و جوارش اگر تناول
کنند و اگر بسبب فضلات باشد که در رحم جمع شود استدلال بلون او
کنند بلکه پنبه در آب ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود
و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم باشد علامت آن حمره لون
و تمدد و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن
فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و
جفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند دم
و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرة لون و تشنج و شدة تشنگی صفرا
بوده باشد که آن را [illegible] نیز بود علاج آن آب انار بهر یک [illegible] و ترنجبین
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله فواکه بکنند و بعد از آن
حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ و سواد سودا

رطوبت بود علاج جلاب از بالنکو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و
تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه جمیع
چهار درم بریان کرده با رب به بخورند غذا سماق با کبک
و تیهو خورند و خولنجان و شاه بلوط و مصطکی مغسول و کهربا و بسد
و شب یمانی و گلنار و تخم تره تیزک و گل ارمنی بکوبند و سه درم ازان
با آب سماق یا آب لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست
انار و زیره مساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن مالند
عقر و عسر ولادت زنی که آبستن نشود اگر بسبب برودت بود
که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و بواسطه آن منی
برحم واصل نشود و منجمد گردد و آن را استعداد قبول صورت
نباشد علامت آن قلة و رقة دم و [illegible] حیض بود
و خون حیض دیر دیر آید و لون [illegible] سفید بود و نبض او
صلب و متفاوت بود علاج آن هر روز جلاب از ابازیر با بالنکو
تناول کنند غذا نخود آب و شیره خشخاش و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق
فاروق و مثرودیطوس و معجون و جوارشات گرم تناول کنند و
طلا با متوکلیه و اطعمه گرم [illegible] و در رحم زنبق و قسط
و ناردین در قطن و عاقرقرحا بمالند و استعمال فرزجات کنند
زعفران عود شب یمانی سماق هر یک [illegible] بکوبند و به عسل بسرشند
بعد از طهر بصوفه بردارند چند روز متوالی [illegible] انفحه
خرگوش زهره ماهی و کرکس [illegible] انفحه خرگوش و

سر کین او با عنصل بکوبند و به عسل آمیزند و بردارند و بعد از آنکه استعمال
فرزجه کنند اگر مجامعت موافق شود و اتفاق افتد آبستن
گردد و اگر عقر به سبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند و
رحم را خشک گرداند علامت نحافت بدن و صفرة لون
و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری موی بر زهار علاج بزر
تخم تورک با سکنجبین یا نبات تناول کنند غذا آب نخود آب
و زیره باج و گوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط و مرغابی و
ماکیان بگدازند و جمع بطم در آن حل کنند و بردارند و اگر به سبب
یبوست مفرط بود علامت هزال بدن و قلت منی و یبوست
فرج بود علاج شراب بنفشه و خشخاش و عرق گل [illegible]
[illegible] تناول کنند غذا آب گوشت مرغ و
بزغاله و ماهی تازه خورند و اجماع معتدل [illegible]
[illegible] کنند و اگر به سبب رطوبت بود که باعث ازلاق
منی شود علامت سیلان رطوبت رحم بود علاج جلاب
[illegible] تناول کنند غذا نخود آب
[illegible] و بعد از تنقیه سعد و کندر
[illegible] هر روز بره در رحم [illegible] رحم را
[illegible] هندی و زعفران بسایند و
با [illegible] سنبل و خصیة الثعلب [illegible]
[illegible] مجامعت بکنند با [illegible]
[illegible] تا رحم منی را قبول کند و منی در رحم قرار گیرد

سوء مزاج گرم

یبوست

رطوبت

[illegible] ۴

و چون

و چون جدا شوند زن را نها بر هم فشار زند و زنی که بغایت فربه بود
بر نبات را که با او مجامعت کنند تا آبستن شود علامت
منی که متولد از آن است که سفید و لزج و براق بود و مگس بر وی نشیند
و بوی او چون بوی طلع یا یاسمین بود علامت حبل [illegible]
بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج [illegible] احساس
کنند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزال نشود و حیض
منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار
و خفقان [illegible] خشم و شهوت فاسد او را عارض شود و اگر خواهند
که تجربه کنند عسل آب [illegible] با آب باران بخورند اگر [illegible] حادث
شود دلیل آبستنی بود و [illegible] بردارند اگر طلع و بوی او از دهن [illegible] شنوند
آبستن باشد و زنی که [illegible] آبستن باشد روی او [illegible] بود
و نشاط او بیشتر بود و اشتها [illegible] صحیح باشد و در طرف راست ثقل
یابد و پستان [illegible] شود [illegible] اسقاط اگر زن [illegible]
شود اما نگاه نتواند داشتن و مسقط شود و اما اگر به سبب
عوارض خارجی باشد مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن تحرز
باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد اگر رطوبتی باشد که از خارج رحم کند
علامت سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرة
براق علاج شراب [illegible] و ماء الاصول [illegible] تناول کنند
و قلایا [illegible] عادت کنند [illegible]
[illegible] تنقیه کنند [illegible] تناول کنند
[illegible] سنبل

اسقاط

[illegible]

رطوبت

هر یکی هموزن بکوبند و به عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و چند بید ستر
نیم درم با تخم کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و سعتر و الجذوان و خولنجان هر یک
درمی بکوبند و مثقالی بخورند و رحم را به غالیه و خلوق و روغن زنبق چرب
کنند و اگر اسقاط به سبب ریح غلیظ بود در رحم علامت از ریح غلیظ رحم
انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تأذی
از اطعمه نفاخ بود علاج آن جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس
و کلیلیس تناول کنند با [illegible] الاصول و غذا نخود آب با [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] خورند و [illegible] و در رنج و حلتیت
و چند بید ستر [illegible] هر یک درمی [illegible] مثلث دانق
بکوبند و با عسل [illegible] و مثقالی تناول کنند و قطنی [illegible] بر عانه و قبل را
به روغن [illegible] و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند
و اگر اسقاط به سبب لاغری بود چنانکه از غذای او چیزی زاید نماند از لاغری
که غذای جنین شود علاج آن تناول اغذیه متینه بود مثل هریسه
و عصیده و روغن گاو و شکر و [illegible] بروغن [illegible] و بادام [illegible]
و بعد از استحمام مفید بود و اگر به سبب احتباس طمث بود زیرا
که آن غذای جنین می شود چون محتبس شود غذای او زیاد شود
و مسقط شود علاج او استعمال مدرات بود عسر ولادت
به سبب [illegible] [illegible] و تنگی رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود
علاج آن جلابی از [illegible] و پر سیاوشان و نبات تناول کنند
[illegible] شکم و پشت [illegible] و [illegible] و بط و مغز ساق گاو چرب
کنند و بابونه و شبت [illegible] و اکلیل الملک بجوشانند
و در وی نشینند و به جهت [illegible] و کندش و شونیز عطسه آرند

و چون عطسه خواهد آید بینی و دهن بگیرند تا قوت [illegible] و جنین بیرون آید
و سم اسب و [illegible] دود کنند و اگر به سبب هوای سرد یا برودت
بود که باعث تکاثف فم رحم گردد و بجای گرم برند و در آب زن
نشانند و اگر به سبب حرارت هوا بود به روغن بنفشه و خیری این
و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار [illegible] نیکو باشد
و اگر مغناطیس در دست چپ گیرند [illegible] [illegible] به آسانی زایند
و گویند اگر [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]
مفید بود اخراج [illegible] اگر بچه در شکم بمیرد [illegible]
بمانه سعی کند که بیرون آید [illegible] سبب هلاک حامله شود و علامت
موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود
و نفس او متواتر بود علاج آنست که جلابی از [illegible]
و پر سیاوشان و ابهل هر یک درمی و ترمس و فودنه هر یک دو درم [illegible]
ده مثقال تناول کنند با قند و جاوشیر و چند بید ستر و زهره گاو [illegible]
بکوبند و یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند به کندش و
شونیز چنانکه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل در زیر او [illegible]
بکوبند و به زهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم الحنظل و قسط و
سداب خشک هر یک سه درم [illegible] یکدرم بکوبند و با زهره گاو [illegible]
و بر ناف و بر عانه طلا کنند [illegible] و سکبینج [illegible] بکوبند
و حب سازند [illegible] از آن فرو برند و [illegible] مازو و [illegible] کبوتر
دود کنند و اگر باین تدبیرها بیرون نیاید دست [illegible] و بیرون [illegible]
باشد که جنین را پاره پاره باید کرد و این عمل خطرناک باشد والله اعلم

احتباس طمث اگر احتباس نفاس بوده باشد جلاب از تخم کرفس و رازیانه و بر سیاوشان و مشکطرامشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانکه در احتباس طمث ذکر رفته است باب ۶

علامت شبیه بحبل بود که از احتباس طمث حادث شود و عدم رسیدن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کند به سبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ و فرق میانه حبل و او بدان کنند که پیش از وقت حرکه جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر بود و باستسقاء طبلی شبیه شود و فرق بدان کنند که در آن سوء خلق و خبث نفس و علامات استسقا نباشد علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول کنند و ماء الاصول مداومت نمایند یا تخم کرفس ده درم زیره ده درم که خیسانیده ده درم نانخواه و همچنین انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند سیاه سرشته دو درم با سه درم تناول کنند عمدا زیره باج و لحوذاب نوآتیل حرمل

احتباس رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن از رحم بود به سبب آنکه در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بر دور و نوبت باشد و اکثر زنان بیوه را حادث شود علامات آن صفرة لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض و علامت احساس بخاری کند که از جانب رحم مرتفع شود علاج آن در وقت صدمت دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن فیخرین و کلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او افکنند اگر افاقه نشود اشیاء طیبه

از دو درم زاید و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قنسر و جند بیدستر و پیاز بویانند و هر روز جلاب از بالنگو و رازیانه و تخم مهک و گلقند تناول کنند ——— لخلخه بیره خشک از جوز بو و طبع را آسیا و پیش نرم سازند و چون نفع ظاهر شود ایاره و تربد و صبر اسطوخودوس هر یک درم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم شحم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگ کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند و فرد برند و بجهاد ایاره تنقیه تامه بکنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس و ماء الاصول تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بعسل بیخته بصوف بر دارند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و حرز نجوش و دیگر و خشک و شیح و ورق غار بکوبند و بجوشانند و در آن بنشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر به سبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن کنند و در از حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک درم و تخم شابانک بزرک هر یک ده درم بجوشانند و با روغن بابونه و شبت هر یک بجدوع سیاه بزنند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بعد از تزویج بفرقی دیگر نکنند و اگر به سبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد

باب ــــ هجدهم در امراض مقعد نوع اول

زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن یا مشابه ثولول بود و از آن ثولولی گویند یا شبیه بانگور سرخ بود و آن را عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود و آن را توثی گویند و مجموع آن یا داخل مرج بود یا خارج مرج و از آن خون ... و شاید که از آن خون

احتباس رحم

جهت بواسیر ... دفع کند
استعمال مرده لبونات ... سایید بمالد ظاهر باطن ... گردد نوع دیگر تخم کدو با ...
کهنه در بواسیر مالد دفع شقاق
اگر کسی را بواسیر خونی بادی باشد انگوزه ... ضر ... فند دو ...

نیاید علاج مجموع فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید بیاید
مفتحات مثل تخم کرفس و زهره گاو و پیاز و مقل و قنه و روغن [illegible] ارغوان زرد
آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن گردد و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم دلیل طبیعت باشد
قرص کهربا یا دم الاخوین تناول کنند غذا اسفاناخ یا آب انار دانه با مرغ
و کلنگ خورند و این حب نافع بود صفت آن [illegible] و کندر و صدف
سوخته و گل ارمنی هر یکی درمی هلیله سیاه آمله هر یک پنج درم تخم گندنا
بریان کرده ده درم مقل [illegible] بآب گندنا شسته حل کنند و ادویه
بدان [illegible] کنند و حب سازند و سه درم ازان بخورند [illegible]
گلنار حب بلوط بلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج درم دانه مورد ده درم
[illegible] مقل پنج درم با آب ورق [illegible] حل کنند و ادویه بدان [illegible] شود و
تناول کنند اطریفل صغیر [illegible] مثل [illegible] بود و اگر وجع بغایت
شدید [illegible] خطمی خبازی تخم [illegible] بکوبند و با روغن گل
[illegible] بر موضع نهند یا ورق [illegible] تا [illegible] شود
با روغن گل [illegible] تخم مرغ و [illegible] افیون بهم [illegible] تا چون مرهم
شود استعمال کنند [illegible] خشک شود پوست انار [illegible]
بلوط [illegible] کندر [illegible] [illegible] انگور [illegible] نهند
[illegible] بر موضع نهند و مقل ازرق و کندر و راتینج
[illegible] بادنجان و [illegible] حنظل
[illegible] گردد بهترین علاج [illegible]
[illegible] قطع کنند یا [illegible] مثل فلدفیون و دیگر [illegible] کنند

فرفیون [illegible]

تا منقطع شود و بعد ازان پیه بط و پیه مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو
و [illegible] و روغن بنفشه و کتیرا و [illegible] کوفته با هم آمیخته مرهم سازند و
استعمال کنند ورم مقعد اگر ورم مقعد حار بود و غیر [illegible]
علامات آن [illegible] موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد کنند
و عناب و اجاص و [illegible] جلاب [illegible] سازند غذا [illegible] ماش و جو [illegible]
[illegible] خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و برگ [illegible] [illegible]
[illegible] کنند و با روغن گل و بنفشه [illegible] [illegible] بگذارند یا سفیده
تخم مرغ و روغن گل و طبیخ [illegible] افیون با هم بزنند و [illegible] استعمال
کنند یا اسفیداج [illegible] و کندر [illegible] درم [illegible] و اقلیمیا فضه دو درم
[illegible] و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و
اگر [illegible] شود مرهم [illegible] نهند
[illegible] قرحه [illegible] باشد
که در طرف معای مستقیم حادث شود و ازان [illegible] اید و اگر [illegible]
نافع بود [illegible] [illegible] بیرون آید و [illegible] دم الاخوین [illegible]
[illegible] و گلنار [illegible] [illegible] کندر [illegible] [illegible]
زنجار نیم دانگ [illegible] بنفشه مرهم سازند و بگذارند و اگر نافع بود
قطع باید [illegible] و بعد ازان استعمال مرهمهای [illegible]
کنند شقاق مقعد [illegible] [illegible] [illegible]
علاج آن [illegible] بنفشه و ترنجبین [illegible] [illegible] غذا [illegible]
[illegible] خورند و طبع را [illegible] دارند و [illegible] عدسی [illegible] مرهم
[illegible] استعمال کنند [illegible] مرغ و بط [illegible] مغز ساق گاو [illegible]
[illegible] بگذارند و اگر با شقاق وجع و التهاب [illegible]

رصاص بلکه یا کافور وانک با سفیده تخم مرغ برهم زنند و طلا کنند یا
روباه ترکی و کاشنی و تخم توت و حطمی و خبازی بکوبند و با موم و
کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بکار برند و اگر از آن حول بسیار
جا لبنات [illegible] بکار برند [illegible] الیسر که ریح و
غلیظ بسبب ارادت بیرون آید و حدوث آن بسبب بیتک
یا قطع یا اسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب آبستن خار عصب بود
یا بواسطه برودت علاج جلاب از بادنجان و رازیانه و نبات
تناول کنند غذا نخود آب با [illegible] خشکدانه خورند و قطن
بروغن قسط و زنبق سفید بمالند و نشانه سنبل و ورق غار و تخم
ترب بجوشانند و دران نشینند و معالجه کنند [illegible]
اگر متعدد بسبب آبستن خارج سرد آید [illegible] آنست که حول دکست
بر و نهند با زکوه علاج آن آنست که جوز سرد و اقاقیا و حب
و بلوط و مازو بجوشانند و دران نشینند و معقود آب مورد و آب لسان
الحمل الورد کنند و جوز السرو و اقاقیا و مازو و پوست کندر و صدف
سوخته بکوبند و بر آن افشانند غذا سماق خورند و از
لبنیات و حمام احتراز کنند باب نوزدهم در [illegible] ١٩
الحدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون آید اگر 19 باب
بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل آنرا تقعیر و اگر
بجانبی مایل شود آنرا التوا گویند و سبب آن ریحی باشد که در عضلات
[illegible] حادث شود و بواسطه ضغط فقره آن را از موضع خود
زایل کند علامت [illegible] ثابت [illegible] و وجع شدید و ثقل پشت و

تشنگی [illegible]

تشنگی یا تاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب
از عناب و روباه ترکی و ترنجبین تناول کنند و غذا [illegible] خورند و
تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ [illegible] سنا [illegible] بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی بیخ [illegible] هر یک [illegible] روباه ترکی [illegible]
نیم کوفته [illegible] ترنجبین و خیارشنبر هر یک [illegible] پانزده درم [illegible]
دورم ب [illegible] ده درم [illegible] کنجد [illegible] ورق [illegible] بکوبند و بر موضع
نهند یا ثعلب [illegible] کنند [illegible] مرغ و بط و مغز ساق گاو
هر یک [illegible] بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند و قوات روغن
قسط [illegible] بمالند [illegible] همان علت [illegible] سبب ریح
غلیظ حادث گردد و علامت اول آنست که با او [illegible] تشنگی نباشد و
بعد از وجع شدید پشت پیدا شود علاج آن [illegible] هر روز جلاب
از انیسون و رازیانه [illegible] بیخ [illegible] و [illegible] تناول کنند و غذا
نخود آب با [illegible] خشکدانه و زیره و [illegible] خورند و تلیین طبع [illegible]
سورنجان کنند و یا با این حب [illegible] سورنجان [illegible] هر یک
شیاف صبر سقوطری [illegible] حب النیل غاریقون هر یک [illegible] حب النیل
هر یک [illegible] بکوبند و با آب کرفس [illegible] حب سازند
و [illegible] شربت باشد و این [illegible] مناسب بود [illegible]
بیخ رازیانه بیخ [illegible] هر یک [illegible] بیخ کبر بیخ کرفس غافت هر یک
ده درم تخم کرفس و رازیانه [illegible] و انیسون هر یک [illegible]
در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید [illegible] سازند و با عسل
[illegible] مداومت نمایند هر روز ده درم [illegible] خورند [illegible]

و فرزنجوش و افیمون هر یک چهار درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بانیمی آید و صاف
کنند و با عسل بقوام آورند و بره در هم از آن هر روز مداومت نمایند
و شبت و فرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند
و در حمام در پشت می ریزند و روغن خروع در فقرات پشت بمالند
و یا زنجبیل چهار درم خشک ده درم بجوشانند و روغن کنجد ده درم بروزند
تا آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت می مالند و اگر این مرض
بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را که درد کند بازبرقی بموضع
خود برند و قسط و کندر و سنبل الطیب و کبریت و سلیخه متساوی هم
بکوبند و با خل خمر طلا کنند
درد پشت اگر از کثرت
بلغم و برودت مزاج باشد علامت آن بیاض لون و قاروره و بطوء نبض
و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول
بارده اشتداد کند و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج آن
هر روز جلاب از افیمون و بیخ مهک و کلنگبین تناول کنند غذا
نخود آب و بیضه نیمبرشت خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان و
حب آن و حب صبر تنقیه کنند و قی عادت کنند و از تناول
فواکه و امتلا و شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و ضری
و بابونه در پشت بمالند و حیا با نخته جوش تناول کنند و اگر درد
بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام که
معتدل بود و ند همین بود و روغن بنفشه و نرگس کنند و اگر بسبب امراض
کلیه بود علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت
بسبب امتلاء عروق او بود علامت آن حمره لون و پشت و
حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق

دمنوال جلاب

و تناول جلاب از عناب و ریوند ماه ترنگ و نبات یا آب انار با مغز مهری
با نبات غذا نخودآش و بیضه باداموسیه اسفاناخ خورند و در
مواضع بارده ساکن شوند
دوالی علتیست که عروق ساق و قدم فراخ شود
و پیچان و حمالان و کسانی که اکثر اوقات بر پای ایستند
علامت آن ظهور رگهای سبز باشد که گرد ساق و قدم بر آید
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از ریوند ماه ترنگ و
نبات و عناب و بیخ مهک خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افیمون
و حب آن کنند و بعد از آن این عرق را فصد کنند و برفق بمالند
تا باریک شود و ازاری بر آن بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه
اجتناب نمایند و پای را ریاضت فرمایند
داء الفیل
آن باشد که ساق پای و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر شود و مشابه
پای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد
علامت آن کمودت ساق و حرارت باشد علاج آن فصد
باسلیق کنند و تنقیه دو نوبت قی کنند و تنقیه بمطبوخ
افیمون و حب آن نمایند یا بایارج
فیقرا بطبخ حب قنطوریون
و قیق و شحم الحنظل از هر یک دانگی نیم مثقال را در پانیه آب رشند و حب
بندند و بعد از تنقیه فصد ما بض زکبه کنند و بوره و آرد و شیلم
و خاکستر کرنب با آب برزر ساق طلا کنند و ساق را بعصابه
محکم بپیچند و از اغذیه غلیظه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب
نمایند و اگر بسبب ماده بلغم غلیظ باشد علامت آن غلظ
ساق بود به حرارت و کمودت
غذا جلاب از
بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند
نخود آب

به شیره خرفه خورانند بعد از نضج تنقیه نمایند بحب صبر و حب سورنجان و برگ
سنا و دستا نمایند و بعد از آن اطریفل تناول نمایند و ملعون و رجیله
و کندر از هر یک درمی و قردمانا از هر یک چهار درم بکوبند و با میل
آن قند یا مویز دو مثقال یا سه مثقال بیامیزند و صبر و کندر و اقاقیا
و [illegible] و تخم اشنیت بکوبند و به سرکه آغشته کنند و بر پای طلا کنند و از
اطعمه غلیظه و از بقول و فواکه اجتناب نمایند **وجع النسا**
وجعی بود که در مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ
نزول کند و به انگشتان رسد **علاج آن** هر روز جلابه از
انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ [illegible] و گل انگبین تناول
کنند **غذا** نخود آب با شیره خرداله خورند و بعد از نضج تنقیه
بمطبوخ سورنجان و حب [illegible] و حب صبر و بعد از تنقیه [illegible]
[illegible] بابونه و ورق غار و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون
و بیخ کرفس و حاشا [illegible] بجوشانند و در آن نشینند
و در حمام [illegible] بیخ کرفس و پودنه و عاقرقرحا از هر یک ده درم
عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هر یک پنج درم بوره ارمنی و
قسط [illegible] از هر یک درمی بکوبند و ده درم زفت در روغن
زیت بگدازند و ادویه بدان آمیخته شوند و طلا کنند و [illegible] مداومت
کنند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند سبوس و
خشکله سنا شبت بابونه سداب از هر یک [illegible]
قنطوریون از هر یک سه درم پوست بیخ کبر [illegible] حلبه [illegible] از هر یک
چهار درم خیارشنبر پانزده درم بوره نیم درم [illegible] و روغن زیت یا

کوکن

بابونه از هر یک ده درم و باید که از معالجات این مرض ملول نشوند
و بحقنه و مسهل وقتی مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و [illegible] و ناردین
تدهین نمایند و اگر متمادی شود داغ کنند **مفاصل**
اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و پای را حادث شود
و نقرس مخصوص بود به کعب و انگشتان پای و سبب این اوجاع
ضعف مفاصل باشد و انصباب مواد بدان و این ماده
زود بتحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ بود و
علامات ماده دموی ضربان و وجع و حرارت ملمس و انتفاخ
عضو بود **علاج آن** از جانب مخالف فصد کنند و جلاب
از عناب و ورد یا ترنگبین و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و
غذا اسفناج ماش با شیره بادام خورند و اگر تب باشد شیره
جو با عناب خورند و بر موضع وجع صندل و لعاب اسبغول و گلاب
و سرکه و آب کاسنی و آب لسان الحمل و [illegible] طلا
کنند و تلیین طبیعت نمایند به این مطبوخ [illegible] سنا هر یک درم
ورق گل سرخ پنج درم ترنگبین بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم
خیارین تخم خطمی از هر یک [illegible] سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه از
هر یک [illegible] مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع
بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران
و برگ [illegible] طلا کنند و آب برف [illegible] و اگر ماده صفراوی
باشد **علامات آن** حرارت ملمس و صفرة لون و شدت وجع و التهاب
و سرعت نبض و قاروره بود **علاج آن** سکنجبین و آب [illegible]
کنند و هر روز جلابه از تخم کاسنی و بنفشه و عناب تناول نمایند

با آب انار یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین و طبیعت را نرم گردانند
بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا این مطبوخ سنا هفت درم
بنفشه شاهتره تخم کاشنی از هر یک پنج درم عناب ده عدد
سپستان آلو کیلی از هر یک بیست عدد تمر هندی ترنجبین از
هر یک پنج درم خیار شنبر پانزده درم و در استعمال ضمادات بارده
کنند چون آرد جو و سفیده تخم مرغ روغن گل خطمی و بنفشه و نیلوفر
و پوست خشخاش و باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم
بضماد نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن
شود و حرارت ملمس باقی باشد آرد جو و با ملاء خطمی و بنفشه و اکلیل
الملک و صندل ضماد نمایند و اگر ماده بلغمی بود بیاض
لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بشد و [illegible] منضجات
تسکین باید هر روز جلاب از رازیانه و بیخ کرفس
و انیسون و گل انگبین تناول کنند بخود آب بسیار خسکلانه
و فلفل و زعفران خورند و بعد از نضج تلین نمایند بحب سورنجان یا
حب شیطرج یا یارج حب صبر اسقوطری سورنجان ترید
خراشیده در روغن بادام چرب کرده از هر یک درم سنج الحنظل
دو دانگ نمک هندی دانگ و نیم مقل و مصطکی از هر یک دانگ
بکوبند و باب کرفس سرشته حب سازند
هلیله زرد و تربد از هر یک درم ایارجه فیقرا شحم الحنظل
انیسون نانخواه تخم کرفس مقل سکبینج از هر یک دانگ شیطرج خردل و
سکبینج از هر یک نیم درم مقل را در آب حل کنند و ادویه بکوبند
و بدان سرشته حب سازند و این دو شربت بود تا بماند که

در ابتدا حقنهای قوی ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند
بلکه بتدریج تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا
شب احتراز نمایند و زراوند و حب الغار و جنطیانا از هر یک دو درم
اشق صبر زیره از هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند افربیون نیم درم
بزرک تخم شاهسفرم سلیخه مغاث از هر یک در نخچیل زعفران از
هر یک نیم درم [illegible] نافع شبث برنجاسف مرزنجوش
حاشا سعتر فودنه چند قوتیه بجوشانند و در آن نشینند و
مثرودیطوس و تریاق فاروق تناول نمایند دیگر میان بر دعنهای
گرم نمایند و اگر ماده سوداوی بود علامت صلابت و سر مادی
کمودت لون و قشف جلد و قلت وجع و بطوء صلابت
نبض بود [illegible] هر روز جلاب از بیخ کرفس و کاوزبان و بالنکو
و راز یانه و نبات تناول کنند [illegible] بخود آب بسیار چلغوزه
خورند و بعد از نضج بحب سورنجان یا بحب شیطرج یا ماء الجبن تنقیه کنند
[illegible] هلیله زرد و سیاه و رازیانه صبر اسقوطری از هر یک درمی فلفل
دار فلفل زنجبیل خردل از هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی دو دانگ
از هر یک دانگ بکوبند و باب کرفس سرشته و این دو شربت باشد
یا تلیین طبع باین مطبوخ کنند [illegible] بسفایج سنا از
هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی از هر یک پنج درم قنطوریون
باریک بیخ کرفس و بالنکو و کاوزبان از هر یک چهار درم غاریقون
نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند و سه جوش برند
پس فرو گیرند و ترنجبین و خیار شنبر از هر یکی ده درم ایارجه فیقرا یک درم

وجع الرحم

در آن حل کنند و بپاشند و عاقرقرحا و بنجدرم و روغن غالیه و قسط و مر دو دو
ارمنی از هر یک سه درم صوف چهار درم بکوبند و با روغن یاسمین
طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها و مغزها می‌مالند و اگر ماده این
مرض مرکب باشد علاج آن که از اشیاء بارده فقط و — مرض مرکب
حاده فقط منادی نشود و علامات ماده حاره و بارده
دو باشد بر حسب بعضی از ماده مرکب باشد بعضها
مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانکه حرکت نتواند داد — مفاصل
علاج جلاب هر روز از نخود ... و رازیانه و گاو زبان و نبات
تناول کنند ... نخود آب و شیره ... خورند و ...
بمطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را به روغن گنجد و
پیه مرغ و پیه بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بمالند یا گنجد را
با مرزنجوش سحق کنند و طلا کنند و از حموضات و لبنیات احتراز
و فواکه و جماع و امتلاء شب و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز
نمایند و برق مداومت کنند و معجونها و گوارشهای حاره تناول
نمایند و گفته‌اند که اگر روباهی یا گفتاری زنده در روغن زیت بپزند
و در آن نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و
رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و برگ کرفس — معالجه
... معالجه سموم و ...
بدانکه حمی حرارة غریبه باشد که در قلب مشتعل گردد و از آنجا بواسطه — حمیات
شرایین منبعث شود و جمیع بدن را گرم گرداند و ضرر آن بافعال
طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی
عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و از اعضا و اخلاط است پس اگر
اولا بروح گیرد آن را حمی یوم گویند و اگر متشبث باعضا شود

آن را حمی دق گویند و اگر عارض اخلاط گردد حمی عفن گویند و بیان هر یک
در بابی گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی باشد
که اولا روح گرم شود پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا رسد و لیکن ابتدای
اسباب بادیه منحصر حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و
تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی مثل اعراض نفسانی و شاید
که این تب یک روز بیش نباشد و شاید که تا سه روز بکشد و تا
هفت روز نیز گفته‌اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن — حرارت آفتاب
التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بدن علاج آن آنست که
در مساکن بارده نشینند و حیشی بکشند و صندل در گلاب بوکنند
و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات از هر یک ده درم یا سکنجبین
بیست درم با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند غذا
کشکاب یا اسفاناخ خورند و تنقل به سماق و خیار و خیار کدو و
اجاص و انار خوش می‌کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل
روند و تن بهی بر روغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر — ادویه حاره
بواسطه تناول ادویه حاره یا شرب شراب صرف بود علامت آن — شراب
خشکی دهان و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی
و چشم و سرعت نبض و حمرة قاروره بود علاج آن جلاب از آب
کاسنی و عناب و اجاص با نبات بیاشامند یا آب انار مزه با نبات
یا شیره تخم ... و سکنجبین و تلیین طبیعت نمایند به نقوع فواکه و شراب
غوره و ریباس خورند و اگر حمی به سبب غمی یا فرط ... باشد علامت آن — غم
حدت و ناریه قاروره بود و غلبه یبوست و ضعف نبض و صفرت وجه

عود رعین بود علاج آن ازالهٔ غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از
شراب صندل و حماض با عرق بید و گل بنوشانند و استعمال
مشمومات بارده نمایند و اگر به سبب غضب بود علامت آن سرخی غضب
روی و سرخی چشم و عظم نبض و شاید که با آن رعشه نیز بود علاج آن
شراب زرشک و شراب صندل و شراب لیمو و اب انار ترش با نبات و مدام
که حرارت تسکین دهند تناول نمایند غذا انار دانه با غوره خورند و از خمر احتراز
نمایند و اگر به سبب بیخوابی باشد علامتش ثقل و خفقان و تکدر روی بیخوابی
و صغر نبض و صفرهٔ وجه علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل
و بید بنوشانند غذا آش جو با بادام و اسفاناخ با بیره مغز بادام خورند
و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و بنفشه و نرگس و شاهسپرم ببویند و اگر
به سبب تعب باشد علامتش تقدم سبب و یبوست جلد و خشکی تعب
و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مایی بود علاج آن تناول مرطبات
و استعمال ادهان مرطبه و حمام معتدل نمایند و اگر به سبب اسهال مفرط اسهال
بود حبس طبع کنند به سفوف انار دانه و رب به چنانچه گفته شد و اگر بعد
از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت به شراب صندل و حماض و سیب غشی
و به با عرق گل و بید و گاوزبان کنند و یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر
حمی به سبب [illegible] حمام بود که بود سطله قلة استحمام یا وصل غبار استحمام
یا اغتسال به آب سرد حادث شود و موجب حمی حرارت [illegible] گردد
علامت سرعت نبض و اختلاف او و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب
باشد علاج آن جلاب با ارحم کاشنی و عناب و نیلوفر و تمر هندی و نبات
بنوشانند و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت
محتبس باشد منقوع فواکه یا مطبوخ آن بلیلات طبع کنند و اگر علامت
خون غلبه جنون بود فصد کنند و اگر تب از تخمه بود قی کنند و طبع

را بطفل

۲۸۴

۱۶۳

خواب مفرط

بمطبوخ یا حقنه نرم کرده اند و بعد از تنقیه بحمام روند و معده را بروغن مصطکی
و روغن به مالند و اگر به سبب خواب مفرط باشد که موجب عدم تحلل
بود علامت آن بطوء و امتلاء و اختلاف نبض و غلظ قاروره باشد
علاج آن جلاب با ارحم کاشنی و بیخ حماض و نبات بنوشانند
غذا ماش و بیره بادام خورند بعد بحمام روند و تقلیل در ماکول و مشروب
نمایند و اگر به سبب گرسنگی [illegible] تب حاد باشد بیره تخم
کدو کت با آب خیار و کدو یا سکنجبین ساده یا تمر هندی یا نبات خورند
غذا کشکاب با کدو و اگر به سبب نزله و زکام باشد شراب
عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بجلاب زنی و اگر علامت غلبه خون
بود فصد کنند و اگر طبع محتبس باشد منقوع فواکه تلیین نمایند یا تخم
و بنفشه [illegible] باب دوم در حمی دق و آن تبی دق
باشد که حرارت با عضا خاصه قلب متشبث گردد و موجب افناء
رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات
شود که در عروق صغار موجود است آن را مرتبه اولی گویند و اگر
آن رطوبات را فانی گرداند و متشبث برطوبات شود که در عروق
صغار بمنزلهٔ طل است آن را مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبات
را نیز افنا نموده متعلق برطوبات شود که التیام اعضا بدان است
آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق بیشتر بعد از حمی عفن و حمی ایام و اسهال
و خطای طبیعت و خبط مریض حادث شود و گاه باشد ابتدا وقوع
یابد علامت آن آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر علامت
باشد و حرارت و کرب و اضطراب نبود و چون غذا تناول نمایند
حرارت اشتداد نماید و نبض قوت گیرد و چون از ابتدا تجاوز کنند یابد
نحول و نحافت بدن و قشف جلد و خشکی پشت شکم و دقی ظاهر شود

و بار یکی رگها و اعضا زایل شود و بینی و اذن باریک شود و گوش کوچک
گردد و در بول دهنیتی باشد امید نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد
علاج اول آنست که در مساکن بارده و در جهت شمال و کنار آبها
مسکن سازند و بورق بید و گل و دو بنفشه خشخاش و گلاب و کافور پیش خود
نهند و در بستر بید و ترطیب کرده شوند و هر روز شربتی از شراب عناب و
خشخاش و صندل با شیره تخم تورک یا آب خیار بکرد یا نبات خورند و
شیره جو با کدو و اسفاناخ و فروج [illegible] و ماهیان خورند و
سرطان و نیز غاله بغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از
بقول کاسنی و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب حلو
و امرود و اجاص و زرد آلو و خربزه و انگور خورند و سینه و موضع جگر را
بصندل و گلاب و آب سیستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض
نفسانی و سایر مسخنات و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله
که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برگ
بید و گل و دو سر شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر
این تب بواسطه سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با سهر
لعاب بیلو و بهدانه و عرق گل و بید با شیر منند و استحمام و تدهین
مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حب [illegible] قرص طباشیر اسهال
[illegible] کنند و این قرص نیز مفید بود ——— گل ارمنی [illegible]
از هر یک چهار درم [illegible] تخم حماض طباشیر صمغ عربی از هر یک [illegible]
[illegible] با دانه [illegible] از هر یک سه درم [illegible] تخم [illegible] کدو تخم تورک [illegible] از هر یک

و نیم

بجوز دم کافور یک درم سرشته دو درم همه را بکوبند و با آب سرشته شد و مثقالی از آن
تناول کنند و باید که مدقوق را از هوای گرم و سرد نگاه دارند و تقویت قلب
و معده و کبد کنند و براحت و [illegible] بکار [illegible] و بازیها مایل گردانند و آواز
خوش و نغمات دلکش و حکایات فرح انگیز به سمع او رسانند و جوانان
لطیف و ندیمان ظریف در صحبت او حاضر گردانند و او را از خوف و غضب
جوع و عطش نگاه دارند و این قرص مفید بود صفت آن طباشیر ورق گل
صندل سفید رب السوس از هر یک [illegible] تخم خیارین و کدو و بهدانه تخم خرفه مقشر از
هر یک [illegible] صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم تخم تورک [illegible] کافور
نیم درم بکوبند و با لعاب اسبغول سرشته قرص سازند و مثقالی بخورند
و چون علامت ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر دختران یا شیر خر بر [illegible] اندک
اندک غذا خورند بدفعات و اگر گوشت [illegible] و دراج [illegible] و بره
و کاسنی و نعناع در [illegible] و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن
تناول کنند عظیم مفید بود ——— دق الشیخوخیه یبوستی باشد که بر مزاج یبوست
غالب شود به حرارت و اکثر مشایخ را طاری شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار
و استعمال مبردات بافراط حادث شود علامت ذبول و نشف جلد
بود و التهاب و اشتعال و اسهال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن
تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب
و اغذیه کثیرة الغذا چون [illegible] و مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره
و غاله و حلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و خوابهای ممتد
و مشمومات معتدله چون عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و شونیز و تدهین بروغن
بنفشه بادام و پیه مرغ ——— باب سوم در حمیات عفنیه
و آن عبارت از تبی باشد که حرارت او اولا [illegible] اخلاط شود و آن را لازم کند

وان سخونت بقلب وروح متادی شود پس باعضا رسد وابخره از آن
که لاحق خلط می شود خالی نیست که آنرا متعفن میگرداند یا نمی
سونوخس — گرداند اگر نمی گرداند آنرا سونوخس گویند وآن از غلیان خون حادث شود
واگر متعفن گرداند بر نهجی که تعفن او در خارج عروق است یا در داخل عروق
اگر در داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن
چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند واگر صفرا بود محرقه واگر بلغم با
بود لثقه واگر سودا بود ربع لازمه واگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده
وکبد وطحال ومراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده در
خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل رود و تب
زایل شود تا آنگاه که ماده باز جمع شود وآن ماده اگر صفرا بود غب
خالص گویند واگر بلغم بود بلغمی واگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج
حمیات مفرده — عروق در ادوار بود وآن تب عرضی باشد وآن انواع حمیات مفرده بود
مرکبه — اما انواع حمیات مرکبه ترکیب یا از اجناس متغایره چون ترکیب حمی صفراوی با
وحمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود چون ترکیب غب لازمه یا غب دایره یا
ترکیب آن از اصناف نوع واحد باشد چون ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک
گفته می شود بدانکه عفونت بسبب غذای ردی الجوهر بود یا غذایی که مشتمل نشود
بر چیزی صالح چون نبات و خیار یا غذایی که از آن اخلاط حاصل شود یا مستعد قبول
عفونت بود مثل فواکه و با باشد که عفونت بسبب کثرت وازدحام خلط
مطبقه — حادث شود حمی مطبقه تبی بود که از تعفن و تغیر دم در عروق
عارض می شود و اصناف آن سه است اول متزایده یعنی هر روز که [illegible]
زیاده شود بسبب آنکه مقدار دم در رطوبات آن بسیار بود و عفونت بیش
تحلیل باشد وآن صنف بزرگترین اصناف بود دوم متناقصه وآن آ

که هر روز کم باشد نقصان پذیرد و بسبب آنکه تحلیل بیش از تعفن بود سوم واقفه
و آن تبی باشد نه زیاده شود و نه کم گردد بسبب تساوی تعفن و باشد که این
تب بمحرقه و برسام منتقل گردد واگر در این تب بثرات سیاه و سبز در بدن ظاهر
گردد دلیل بد بود علامات حمی مطبقه سرخی وجه و عینین وانتفاخ عروق
وضیق نفس و حمره و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض بود
و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بدستور غب نکند علاج اگر قوی بود
یا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه
بدفعات بود و حجامت در ضعیف نیز شاید و هر روز جلابی از عناب و نیلوفر
و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند غذا
کشکاب و عناب خورند و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و بید
و بنفشه بیاشامند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود
و طبیعت را که محتبس بگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و همه روزه
دهان و زبان به سرکه و گلاب بشویند ولعاب بیاشود بهدانه بر زبان بمالند
و در [illegible] باقیم اسهال طبیعت کنند بمطبوخ صفت آن
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق گل از هر یک بجزو [illegible] عناب ده عدد سپستان
بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی گیلی یازده عدد شیرخشت و ترنجبین از هر یک
ده درم به [illegible] بشانند فم خیارشنبر [illegible] دهند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال نمایند
صفت آن بنفشه نیلوفر از هر یک [illegible] سپستان [illegible] عدد جو [illegible] کوفته [illegible] برگ چغندر
سرفه — دسته شکر سرخ روغن بنفشه از هر یک ده درم [illegible] بکار برند و اگر با این تب سرفه بود
جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب سپستان و نبات تناول نمایند و تلیین طبع نمایند
به ترنجبین و بنفشه و شیرخشت و خیارشنبر از هر یک ده مثقال سونوخس اگر ده [illegible]

ص ۲۹۰

مقاله ۴

امراض ظاهر بدن / ۷ باب

و غلیان خون حادث شود علامات او همین علامات باشد و او از حمی یوم اقوی
بود و از مطبقه اضعف علاج آن فصد و تبرید فقط بشرط اقتصار
بر مزورات حامضه و اگر احتیاج تلیین افتد به نقوع فواکه و ترنجبین اکتفا
کنند محرقه ۲. تپی صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد

محرقه / تپی

و این تب لازم بود بدستور غب اشتداد کند علامات آن تشنگی و اضطراب
و بیخوابی و خشونت زبان و صفرة آن و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم
و نبض سریع متواتر و ماء قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلاب
از لحم کاشنی بنفشه نیلوفر آلو سیاه ترنجبین نبات تناول کنند و
غذا ابیره جو و بیره حساک لک خورند و اگر سرفه نباشد میان غذا و روز
سکنجبین و شراب حامض و لیمو تناول کنند و الا شراب خشخاش و بنفشه
و تلیین طبیعت کنند یا به مطبوخ فواکه و نقوع آن و اگر از مطبوخ نفرت باشد
شراب ورد سکری مقدار چهل درم یا سکنجبین ساده ده درم تناول نمایند با برف
و اگر سرفه باشد سپستان بنفشه نیلوفر لحم کاشنی لحم خیارین از هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت ترنجبین از هر یک
پانزده درم و مشمومات بارده استعمال کنند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب
شراب خشخاش لعق نمایند و در تبرید و تلیین طبیعت کوشند و بعد از نضج شربت
تخم لونک با شیره لحم کاشنی یا سکنجبین بیاشامند و نقوع زرد آلو و زرشک
بود و جلاب مفارقت کنند تقویت و تبرید نمایند به شراب حامض و لیمو
و صندل در فرو به از تب هندی و آلو و کیسلا و انار دانه و نارنج هر کدام که میسر
شود با فروج خورند

غب / حمی غب. تپی صفراوی بود که ماده آن در ...

و آب سماق در چشم چکانند و در عین الامر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد
قرص طباشیر ببست با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش
و بنفشه خورند و در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد غذا
در این طبیعت مزوره مغز بادام و ماش بریان کرده یا خشخاش بریان
کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب کدو سیب یا شراب به
بخورند و اگر یبوستی بر طبیعت غالب باشد شراب عناب و نیلوفر
با آب گرم بپاشانند و بنفشه و سپستان در جواب انجیر از هم
و پیش از این تصرف نکنند و در تبرید و تلطیف دهن سعی نمایند و اگر
سرفه نباشد شراب ریواس و غوره و لیمو و شراب کادی معتد بود

ملاطفات ناقه چون نقاهت حالتیست میان صحت و مرض پس تدبیر
آن متوسط باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد
حال ناقه کنند و از احوال و اعراضی که او را حادث شود متفحص
باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره او غلظ و صبغ
باشد و صداع و ثقل سر و بد نفسی و قلت نشاط بود دلالت
بر آن کند که بقیه از مواد باقیست پس باید که بحسن تدبیر معالجات
کرد ناقه را آن به تنک بنباید مشغول نباید شد و بملینات غیر قویه
چون نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین معتد بود
و چون چهار روز از روز اول تب بگذرد فروج به دهند و بتدریج عادت
بر آن کنند و چون دو روز دیگر بگذرد مرغ و در آنکه مناسب مزاج بود
با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و تناول
منفخات احتراز نمایند و چون قوت گیرند استحمام مناسب بود

و در بیرون آمدن که حمام ملاحظه واجب داشته تا از هوا احتراز کنند
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تأنی
بمسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند خشم و غم
و غضب مفرط احتراز کنند و اگر هضم کامل نباشد طبیعت
بدان مشغول شود که غذا بسیار مخور تقلیل غذا کنند و تقویت
معده با سکنجبین و جل و گوارش مصطکی کنند حاصل شود
زیره با زنار دانه با سماق حب [illegible] تا بدن را قوت حاصل شود
جماع نکنند و چون قوت گیرند [illegible] ماهی زبان بدارد
و بتدریج در اغذیه غلیظه تصرف نمایند [illegible] تمام
در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر [illegible]

باب اول در اورام

در اورام ورم غلظ و انتفاخی بود که
بسبب انصباب ماده یا عضوی ظاهر شود و این ماده یا اخلاط
اربعه باشد یا باقیه یا ریح اما ورمی که ماده آن دم باشد
آن را فلغمونی گویند و اگر صفراوی بود حمره گویند و اگر غالب
بود معدوم دارند اما ورم بلغمی اگر اخلاط عضو باشد و موم
بود سرطان گویند و اگر سوداوی باشد اخنازیر و اگر در خارج
عضو بود اگر ظاهر باشد صلابت گویند قبل الاغدد و اگر
از ریح باشد اگر مخالط عضو بود [illegible] نفخ گویند و اگر
مجتمع و صلب بود نفخه و میان [illegible] گفته شود ورم فلغمونی
از ماده دموی حادث شود علامات آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تب
و تشنگی بود و ورم [illegible] مایل بکبودت علاج آن در
ابتدا فصد کنند از [illegible] مناسب بود و حجامت اگر ورم در
اعالی بدن باشد قیفال و اگر در اسافل بود باسلیق
آن

کشیدن و شراب نیلوفر و بنفشه و عناب تناول کنند با آب انار و
نباتات با شیره تخم کدو و سکنجبین غذا شیره جو خورند یا بنوشش
بمغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم
در مغابن بود یعنی مغرغ اعضای رئیسه که ابط گوش و زیر بغل است
و بیخ ران و در ابتدا باشد که هنوز ماده تمام نریخته استعمال
مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب و فوفل و
اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز و
و در استعمال مبردات مبالغه نمایند و بعد از چهار روز که مواد بریزد
محللات چون بابونه و خطمی و حلبه و ورد با [illegible] ترکیب و اکلیل الملک
با رادعات بیامیزند و چون ماده تمام بریزد محللات تنها استعمال
کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل بزرک و [illegible]
و حلبه و انجیر و تمر استعمال نمایند و علامات جمع شدن آن شدت
وجع باشد و چون ماده نضج یابد منفجرات نهند یا دوائی [illegible]
و علامات نضج سکون تب و چون دست بران نهند فرو رود و بعد از آنکه
منفجر شود ماده تمام بیرون آید مرهمهای مدمله استعمال کنند اما هر گاه
که ورم در مغرغ اعضای رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه یا
سقطه بود بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل مرهم روغن با محللات
بکار برند و اصلاً استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از
فلغمونی هست که آن را شقاقلوس گویند و آن است که دم منحط
نشود و به تحلیل رود و نه جمع شود اگر از آن فساد وجع عضو پیدا
شود و عضو را میراند علاج آن قطع عضو باشد تا اعضای
دیگر سالم مانند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای

شقاقلوس

عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از ان زرسنه با گلاب طلا کنند

حمره صفراوی

حمره ورمی باشد که ماده ان صفراوی بود علامت او
ان است که مایل بسطح جلد بود و لون ان سرخ و زرد بود و بران
بود و چون دست بران نهند سرخی برود و چون دست بردارند باز
معاودت کند و با ان تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد
علاج این چون علاج فلغمونی بود ولیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در
فلغمونی تجفیف بیشتر

اودیما ورم رخو

اودیما ورمی سفید باشد و ان از ماده بلغمی حادث شود و ان
ورمی سفید باشد و با ان حرارت و المی نبود و چون انگشت بران
نهند فرو رود و در زمانی ... غایب شود علاج هر روز جلاب از
بیخ کاسنی و رازیانه و کلنگبین تناول کنند غذا نخوداب و شوربا
جلداره خورند و بعد از پنج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون
خیارشنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم
طلا کنند و کعک ... در سرکه بجوشانند و ضماد نمایند با افسنتین و
صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود

سلعه

سلعه ورمی بود که غلیظ باشد و ان را غلافی باشد و از عضو خارج
بود و مقدار ان از نخودی تا خربزه می باشد تنقیه
بدن است بحب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم دیاخیلون
و اگر به تحلیل نرود بشکافند یا ادویه محرقه چون فلدفیون و دیگر
بر ان نهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بمنقاش
بیرون اورند و مرهمهای ملحم بکار برند

سرطان

سرطان ورمی سوداوی بود و ان است که در ابتدا اگر خرد بود
و هر روز که اید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در
ملمس او محسوس گردد و در ان عروق سبز و سرخ چون دست و

سرطان

پای سرطان بود علاج ان در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا
بمطبوخ افتیمون و غاریقون کنند و این حب نیز مفید بود
افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج از هر یکدرم هلیله سیاه و کابلی
از هر یکدرم نمک نفط دانگ غاریقون نیمدانگ مجموع کوفته بیخته
باب کرفس سرشته و حب سازند و در اول حدوث ان ادویه
رادعات استعمال کنند و بعد از ان محللات چون روغن گل
و حنا و اگر منفجر شود توتیای مغسول و مرهم دیاخیلون و اگر
ورم صلب بود و ادویه در ان اثر نکند طلی از ان نیز نکنند و اگر ورم
منفجر شود توتیای شسته و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل برابر
بکوبند و با روغن گل استعمال نمایند و اگر این ورم زنی را حادث
شود در ادرار طمث او سعی نمایند

پنج درم ...

خنازیر

خنازیر ورمی باشد
مشابه سلعه اما او با گوشت امیخته بود و متعدد باشد و
صلب تر از سلعه بود و بیشتر در گردن و بیخ ران واقع شود
تنقیه بدن از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه کنند
و استعمال ادویه محلله مثل مرهم دیاخیلون یا ارد جو و خشخاش
یا بول کودکان یا ارد باقلا ... ایرسا زفت شمع پیه
بط از هر یکدرم ضماد سازند و اگر به تحلیل نرود بشکافند و بعد
از ان ادویه ... بکار دارند ... اشنه کرسنه از هر یک
هفت درم قثاء الحمار ورق الغار بارزد از هر یک سه درم علک البطم
چهار درم بکوبند و با بول ... استعمال کنند ضماد ادویه چون
را بیخ ... با بول ... ضماد سازند و نوعی از خنازیر هست که بر پوست
بیخ ظاهر باشد و ان بدترین خنازیر بود ... قطع باشد

و باید که باحتیاط قطع کنند تا عروق و شرائین منقطع نشود و بعد از
قطع اگر تعفنی باشد قلقدیس استعمال کنند و بعد از ان ادویه ملحم بکار
دارند ورم صلب ان را سقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغم
غلیظ حادث شود یا از ورم حار که استعمال مبردات بافراط
کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت او صلابت
و عدم وجع بود و لون او چون لون بدن بود اما اگر از ماده
سودا بود رنگ او چون رنگ اسرب بود علاج او تنقیه
بدن کنند از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط
و خرس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و روغن بابونه
و چیزی ... حرور شکست برزک خطمی از هر یکی درم حلبه بنج درم
انجیر بیست عدد باهم بکوبند و بنهند ... مقل جاوشیر پیه
روباه باهم بکوبند و استعمال کنند ... ان را دشبد گویند
و فرق میان او و سلع ان است که او در میان عضو باشد
و از اغلاق بنباشد علاج ان تنقیه بدن کنند از بلغم و سودا
درهم و یا خلیون استعمال کنند و بعض ان را بکوبند و قطعه
اسرب بران بندند و بندند و اگر در پس گوش باشد ان را فرطلا
گویند خاکستر حلزون و پیه ... طلا کنند طاعون
ورمی بود که در اعضای غددی چون خصیه و پستان و زیر بغل
و بیخ ران واقع شود و حدوث ان از ماده سمی باشد که عضو را

فاسد ...

فاسد گرداند و رنگ ان را متغیر سازد و باشد که از ان خون و صدید
مترشح شود علامت ان قی و غشیان و خفقان بود و هرچه رنگ ان
سیاه و سبز باشد قاتل بود و در این مرض فصد کنند و تقویت
دل بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار کنند
عدس و سیب که جوزند و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید
و بنفشه و گل گستان افزون نهند و در مواضع بارده ساکن شوند
و صندل و گلاب و کافور بسویند و بر سینه نیز طلا کنند و بر ورم نیز
بمالند اما اگر ان موضع را حجامت کنند و ماده را جذب
نمایند و بعد از ان باب گرم بشویند مناسب بود علامت او

نفخه ورمی بود ریحی علامت او ان است که چون مشک پرباد بود و
چون دست بران نهند فرو رود و چون دست بردارند فی الفور
بحال اول رود و محسوس گردد که در ان مده نیست و اگر بزرگ
باشد چون دست بران زنند اواز دهد ——— جلاب از
تخم کاسنی و سداب و رازیانه و گلقند با نبات تناول کنند
علاج نخوداب با شیره خشکرانه جوزند و توابل در ان کنند و محجم بر
موضع نهند بشرط و روغن بابونه و سداب بران مالند یا
تخم کرفس و انیسون از هر یکی درم نخود شانند و صاف کنند و روغن
زیت بران ریزند و بجوش نند تا اب برود و روغن بماند پس
استعمال کنند دبیله ورمی بزرگ

دبیله
بود و رنگ ان چون رنگ بدن ... و صلب بود و با ان
وجعی نباشد و در و مواد خبیثه غریبه جمع شود و
خراج ان است که در و مده جمع شده باشد

از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ
خلطی که غالب بود و منضجات بدهند و بعد از نضج منفجر گردانند
و مواد را بیرون کنند بعد از آن مرهمهای مدمله بکار دارند و گفته‌اند
که اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل
منفجر گرداند

باب دوم در بثور

بثرها نیز چون اورام بود بعضی دموی چون شرا و دمل و بعضی صفراوی چون
نمله و حمره و بعضی بلغمی چون شرا بلغمی و بعضی سوداوی چون
جرب و ثالیل

دمل — دمل بثرهای بزرگ باشد و ماده آن دموی
بود که با آن رطوبتی فاسد آمیخته باشد و از رداءت هضم
و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین او آن است
که در عمق باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن کنند بمطبوخ
هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و باقی علاج او چون علاج اورام
بود

شری — شری بثوری بود پهن مایل بحمرة و حکاک و کرب باشد
و دفعةً حادث گردد و سبب آن بخاری بود که از دم حاری یا بلغمی
بورقی برخیزد و آنکه دموی آن سرخ تر و گرم تر بود و در روز اشتداد
نماید و آنچه بلغمی باشد در شب حادث شود و در شب اشتداد
کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخی
که با سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی به تلیین اکتفا نمایند و
فصد نکنند و بدن از آب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند

نبات اللیل — نبات اللیل بثوری چند خرد باشد که در شب حادث شود و با آن
خارشی عظیم بود علاج آن فصد کنند و حجامت کنند و اندام را
بسبوس و تخم خرزه بشویند و اگر احتیاج افتد تلیین کنند

نمله — نمله بثوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن شود
و بیکدیگر متصل گردد و مایل بود بصفرة

جاورسیه — و جاورسیه بثوری بود شبیه
بگاورس و اصل آن سرخ و سر آن سفید بود و با آن خارشی عظیم بود
علاج آن هر دو تنقیه از صفرا کنند و حضض و روباه ترنگ و
عدس و اقاقیا و صندل با آب کاشنی یا آب روباه ترنگ طلا کنند
و اگر متقرح شود و متمادی شود قرص اندروخون طلا کنند صفت
مازو کندر رب یمانی از هر یک سه درم قلقدیس درم را ده درم
بکوبند و به شراب بسرشند و خشک سازند و بوقت حاجت بسرکه
می سایند و طلا می کنند صفت مرهمی جید مازو سبز مرداسنگ
زرد چوبه گلنار زراوند طویل بکوبند و با موم و روغن سپید مرهم سازند بکار

حمره — حمره بثوری چند پهن بود بغایت سرخ و با آن سوزشی
و المی عظیم بود و ماده آن صفرا بود با خون رقیق آمیخته علاج آن
تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد
استفراغ شود و باقی علاج او چون علاج نمله بود

نار فارسی — نار فارسی
بثره چند پهن که حادث شود و زود خشک گردد و با آن خارش
و سوزش باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدای
ظهور آن خطهای سرخ و سبز چون زبانه آتش بود علاج آن
حضض و کافور بلعاب بنگو ضماد کنند و مازو و فلفل و سرکه
نیز مفید بود و از حلاوه و گوشت احتراز نمایند

نفاطات — نفاطات آبله
چند بود که در اندرون او خونی یا آبی تنک باشد و آن از جوشیدن
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن کنند ...

دم به شراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده چون عدس و سرکه و غوره
هندی و انار دانه خورند و نقطه را ممنوع کرده باشند تا انچه دران باشد
بیرون اید و مرهم اسفیداج و مرداسنج بنهند و اگر دیر خشک شود
مرهم ملقطا استعمال نمایند عرق مدنی بثره ایست که حادث
شود و شکافته گردد و ازو مانند رگی بیرون اید و گاه باشد
که ازان حرکتی چون حرکت کرم محسوس شود و بعضی گفته اند که ان
خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بگسلد و ان
بغایت بد باشد و اکثر در ساق و ساعد پیدا شود و این
مرض در مدینه طیبه و مصر و خراسان و طبس و لار بسیار
باشد و سبب ان فضلاتی بود که در عروق جمع شود و بواسطه حرارت
منعقد گردد و طبیعت ان را بدین طریق دفع کند علاج ان
فصد باسلیق کنند یا صافن و تنقیه بدن نمایند بمطبوخ افتیمون
و حب قوقایا و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت حمام مفید بود
و در ابتدا ان را بصندل و صبر و کافور طلا کنند و چون بیرون اید
بقطعه ارسرب بندند و دراز می شود و بر ارسرب می پیچند و باید
که احتیاط تمام نمایند تا پاره نشود و این هنگام باب گرم و
روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا باسانی بیرون اید
و خاکستر نی سه درم مرداسنج پنجدرم ملبینه با موم و روغن امیزند
و بمالند و انچه باقی بماند بیرون اورند بعد از ان ادویه مدمله بکار
دارند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود

و در ابتدا

و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشکریشه گردد و اکثر
کودکان را واقع شود و انچه ازو صدید اید ان را شیرینک گویند
اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال کنند و عرق یافوخ
مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
و شاهتره نمایند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زرد چوبه
از هر یک بیست درم بکوبند و پنجدرم مقل در خل خمر حل کنند و بهم را نرم
بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت باب کاسنی و روغن گل
بسایند و طلا کنند یا بزر ادنز طویل و گلنار و مرداسنج و اقاقیا بکوبند و
با خل خمر و روغن گل طلا کنند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ
و حنا نیز مفید بود و انچه خشک باشد بر ان پوستی سفید بود و از
ماده سودا باشد روغن کشمش و کدو و پیه زنان در بینی چکانند
و ان را بروغن کدو و اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد
با شستره بخراشند و علق بران نهند و صبر و مرداسنگ بروغن
گل و سرکه بسایند و طلا کنند و نوعی از سعفه هست که ان را
شهدی گویند و دران سوراخها بود که دران چیزی چون شهد ظاهر بود
علاج او تنقیه بدن کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوع دیگر
هست که از ان رطوبتی چون غساله گوشت آید علاج او ان است
که محجم بران نهند تا انچه دران باشد بیرون آید انگاه بگل ارمنی و
مرداسنگ و سرکه و روغن گل طلا کنند و نوع دیگر هست که بغایت
سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته

واندروت از هر یک سه درم کبریت یکدرم بکوبند و بگل خر طلا کنند

ثآلیل بثره صغیره است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث

آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ

افتیمون و غاریقون و پشک بز با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا

بخلشت با سرکه و آن را باهن قلع نمایند و دملی بنهند یا اشنان

بزور نبره کاو و زنگار و شحم الحنظل و نوشادر در و اهک آب نار [illegible]

بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آن را عدسی گویند

و رنگ آن اسرخ بیشتر و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و آن را به

ورق مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ الو و کندش و

کبریت و بوره با سرکه طلا کنند. بثره بلغمیه بثره بود که آن

متقرح کفعه و خشک نشود و از آن صدید برآید علاج آن تنقیه

بدن کنند و آن را بگل ارمنی طلا نمایند یا مقل و زراوند و زنگار

و خردل و میویزج و دراتیخ مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه

طلا کنند قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و بهن

کفعه و رنگ آن اسرخ تیره بود و بر روی آن پوستی چون فلوس

ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا

و اخلاط غلیظ و آن را بهلیله زرد و صمغ آلو و کبریت و حرد سرکه

و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ الو و کبریت و شمع [illegible]

زیت بهم سازند و [illegible] بطم و [illegible] و روغن بنفشه [illegible]

با مورد و مغاث به سرکه طلا کنند و در ابتدا [illegible] و [illegible] و

روغن گندم مفید بود چون مزمن شود قرطمانا و میویزج [illegible]

هلیله زرد

هر یک ده درم ایرسا کبریت زرد از هر یک پنج درم نخود [illegible]

[illegible] شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا

و اطعمه غلیظه احتراز نمایند توثة بثره باشد که از اخلاط

محرقه حادث شود و اکثر در روی بود علاج آن تنقیه بدن کنند

و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنگار طلا کنند یا

با آهن بخراشند تا خون از آن بیاید پس مرهم ملحم بنهند

جرب بثرات بود که با خارش و سوزش باشد و حصول آن

از سودا و بلغم مالح و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک

گردد و امتدادی بیابد و بعضی تر باشد و از آن صدید آید

علاج آن فصد کنند و هر روز جلاب از عناب و سپستان و

بنفشه و تخم کاسنی و بیخ [illegible] و نبات تناول کنند و

غذا ماش و نخود و [illegible] با دام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ

هلیله با صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ صفت آن سنا

هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره

و بسفایج بنفشه و نیلوفر از هر یک درم افتیمون یکدرم آلو

سیاه و کابلی از هر یک بیست درم عدد عناب ده عدد

سپستان سی عدد بجوشانند چون وقت فرود آوردن باشد

افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا

بجوشد پس صاف کنند و بیست درم خیارشنبر و پانزده درم ترنجبین

بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ما

الجبن با افتیمون مفید افتد و این حب نیز نافع بود صفت آن

هلیله زرد و سیاه و کابلی تخم شاهتره صبر سقمونیا از هر یک یکدرم

سقمونیای مشوی نیم دانگ مقل دانگ بکوبند و با آب شاهتره

حب ارند و بعد از تنقیه جرب را با ادویه مجفف طلا کنند صفت
دوایی که جرب را نافع بود کبریت ننهد بخدرم مویزج قردمانا [illegible]
ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند اخری زرنیخ مقتول خرزهره
قسط هر یکی [illegible] بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا نمایند
نوره [illegible] مغسول کبریت کندش خرزهره قسط [illegible] زراوند
میعه یابسه [illegible] برابر بکوبند و با روغن گل و [illegible] و سرکه
طلا کنند در حمام و بعد از ان بابی که دران ورق مورد [illegible]
جوشانیده باشند بشویند و بعد از ان بصندل و گلاب بمالند
و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه
و کدو نمایند و با [illegible] و [illegible] سنا [illegible] هر یک [illegible] درم
کنجد بخدرم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند

حکه اعضا

خارش اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط محرقه حراری لذاع
حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا تمر هندی و
ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو بر اعضا بمالند
و گلاب و خل خمر و اسلق و خیار در اعضا بمالند و اگر بسبب
اخلاط [illegible] اسهال طبیعت کنند و اگر بواسطه بخارات بود
که در تحت جلد متعفن شود علاج آن [illegible] را لحم بدل بود
و درین نوع استحمام بآب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان
بر اندام مالیدن نافع بود و [illegible] و خشخاش بکوبند و با
سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم حکه
حادث شود علاج آن مداومت بر استحمام و تدهین باشد

تفرق

باب ٣ در جراحات و قروح جراحت انفصال

و باشد که گوشت را حادث شود علاج [illegible] آن است که آن را
[illegible] و روغن و بوی [illegible] و امثال آن نگاه دارند تا چیزی دران
نیفتد که مانع التحام باشد و آن را چنان ببندند که بهم متصل
گردد و اگر متصل نگردد ببایدش دوختن و اگر جراحت غایر بود
ذرورات محلله و مجفف استعمال کنند و پنبه کهنه دران کنند
تا از حرکت پاک شود انفاد ذرورات و مرهمهای مناسب
استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کندر انزروت
ایرسا از هر یکی ده درم مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم روغن
زیت مرهم سازند [illegible] که نافع بود خون سیاوشان
انزروت زعفران برابر بکوبند و بران ریزند و جراحت مرکب آن
بود که با او ورم و کسر استخوان و قطع عرق و عصب و امثال آن
صفت [illegible] فصد باسلیق کنند و تناول شربتی از تمر هندی یا آب
انار [illegible] نقوع فواکه و اگر با او کسر استخوان باشد ضماد جبر
استعمال کنند و اگر با او ورم باشد حوالی آن [illegible] ورد با
ترنگ و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد
مرهم زنگار بران نهند تا بپزد از [illegible] جراحتی که
بر عصب واقع شود اگر در طول باشد اسلم بود آن بود
که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و آن را بروغن زیت گرم
مالند و ببندند تا سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شوند
بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر ورم کرده
باشد قلقدیس یک درم زاج نیم درم توبال مس ده درم قنه بخدرم
قشور کندر هشت درم زفت [illegible] درم همه را با یک رطل

جراحت مرکب

سرکه سحق کنند و پس دردی شمع با آن خم کنند و در دیگ سنگی
مرهم سازند و استعمال نمایند و اوده پاره قطعا [illegible]
و اگر آن جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا ضرر به
متادی نشود و روغن داغ کنند و [illegible] و سر
ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحت واقع شود و بنواحی غشاء دماغ
رسد [illegible] النست که صوفه بر [illegible] بیالایند و بران نهند و
سه روز دیگر بگذارند تا [illegible] اوایمی شود بعد از آن
در ورات استعمال کنند [illegible] جراحتی که بر شریان
و وریدی واقع شود [illegible] آن است که خرقه به سرکه و گلاب
بیالایند و در جراحت آکنند و اطراف آن به مبردات قویه
طلا کنند و مازو بسوزانند و [illegible] آتش آن بنشانند پس
بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آن را چینی
گویند و غبار آسیا یا سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان
بیالایند و بران نهند و به بندند و اما قروح بسبب جراحات و
خراجات منفجره حادث شود چرک که از قرحه آید اگر تنک باشد قروح
آن را صدید گویند و اگر غلیظ بود وسخ [illegible] اگر وسخ بود و
قیح بسیار بود تلیین طبیعت نمایند بر حسب خلط و قوت و سن
و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجلیه مجففه مثل مرداسنگ
و زرد چوبه و ورق [illegible] و گلنار [illegible] و مرهم
استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلبه باشد [illegible]
کنند و چون سیاه شد آن بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ

باب

باشد بفتیله مرهم پرورده باشد [illegible] قرحه باشد که اگر شود
و اندمال نپذیرد و آن را غور باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت
سفید و سخت باشد و [illegible] ازان جا روان بود
فتیله کهنه را به شراب کنند [illegible] بیالایند و در آن آکنند
با گلاب [illegible] روز بشویند و اگر مفید نیفتد بشکافند و
گوشتهای فاسد بیرون آورند یا با آهن یا داروهای اکال داغ
کنند [illegible] در کسر و خلع و وثی و وثن
و مانند آن کسر تفرق اتصالی را گویند که در عظم واقع شود
علاج آن اولاً فصد کنند و تلیین طبیعت نمایند و عضو را محکم
به بندند و اگر از بستن خارش کنند بگشایند و آب گرم بران ریزند
و عصابه به سرکه و گلاب تر کنند و بران نهند [illegible] و چون
دو سه روزی بگذرد و ورم نباشد [illegible] و مورد و گل ارمنی
و اقاقیا بر او طلا کنند و به بندند و اگر از آن خون آید [illegible]
[illegible] بگویند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره
شده باشد و از گوشت جدا گشته بیرون آورند و اگر متصل
بگوشت باشد [illegible] جای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت
بجای آورند [illegible] آن است که مفصل از جای خود بیرون آید
[illegible] آن است که مفصل را به رفق و آهستگی بجای باز نهند و بعد
از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند [illegible] آن است که مفصل
از جای خود برود و اما بیرون نیاید و مانع بعض حرکات بود
آن است که المی عارض شود بی آنکه تفرق اتصالی

وثی

در و واقع شود علاج آنست که عضو را برفق بمالند که از جای خود
رفته باشد بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی [illegible]
کرده یا زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و صبر و [illegible] گل
و مشک [illegible] گل اوس و ماش و صندل و گل ارمنی و اکلیل
الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی بود با [illegible] فصد کنند و
ماش و مغاث و گلنار و زاقیا دقیق با سفیده تخم مرغ طلا
کنند [illegible] اگر با آن تفرق اتصال [illegible] باشد
بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر درد بود باشد
فصد کنند و [illegible] مومیایی با آب گرم بخورند و یا رد ماش و طلس بخورند
و [illegible] بخوراب کنند و [illegible] و اگر ضربه سقط
بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت نمایند و سر که و گلاب
و روغن گل بر سر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب
جوشانیده با اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه واقع شود
و از آن نفث دم حادث شود و قرص کهربا و قرص گلنار با رب
به تناول نمایند یا گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی [illegible] از هر یک درمی بکوبند و
بار [illegible] و اگر بر عصب واقع شود بالونه و اکلیل الملک و
شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر عصب
واقع شود روغن زنبق و لیشرین و نار دین بمالند و [illegible] ان النواد
عصب واقع شود مثل حنظل و مورد و مشک بازنین طلا کنند یا دیاخلیون
بنهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفندی بکشند و گرم
باز کرده باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان

بار [illegible] سبب [illegible]

حادث ٤

بگلاب

بگلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند و اعضا را اینک دلک کنند
اگر پیکان در عضو [illegible]
رود آن را به کلبتین بیرون آورند و صبر و انزروت [illegible] و کندر [illegible]
در آن کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوان آورد
زراوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک البطم و زفت و راتینج
مجموع یا بعض با عسل طلا کنند خراشیدن جلد اگر جلد
بسبب ملاقات چیزهای زبر و کشیدن بند خراشیده شود فصد
باسلیق نمایند و خرقه بگلاب تر کنند و بر آن نهند و مرداسنگ و
گل ارمنی با جلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل بر آن بمالند
و مورد و گل سحق نمایند و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنگ و
اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن
نهند و اگر به سبب عرق حاد در حالبین و عانه و اطراف انثیین
خراشیدگی حادث شود روغن حنا بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و
ورق مورد و گل و بنفشه همه یا بعضی بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و
بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز البته واجب دانند
حرق اعضا عضوی که بآتش بسوزد در حال سفیده تخم مرغ
بر آن ریزند و خرقه بگلاب تر کنند و بر آن اندازند و عدس را بجوشانند
و سابیده بر آن ضماد کنند یا گل ارمنی به سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ
با سرکه بمالند و اگر به سبب آب گرم و روغن گرم سوخته باشد پیش
از آنکه آبله کند آب زنجبیل سوده کرده طلا کنند و گلاب سرد کنند و بر آن نهند

واگر آبله کند مرهم اسفیداج با موره بمالند یا پیست جو با سفیده تخم
مرغ واگر عضوی بسبب سرما درد کند آب خیار لکد یا شیره تخم
کدو با سکنجبین بپاشند واغذیه حامضه وکدو واسفاناخ
خورند وان موضع را حجامت کنند ومرهم خل طلا نمایند واگر به
سبب آفتاب سوخته باشد مرهم خل ومرهم کافور بمالند

از سرما درد

از آفتاب

اطراف بسبب برودت سرما سخت جمد تا عضو رسد
پوست سخت کنند [illegible] به بندد وخون حرارت وبخارات
مختنق گرداند وموجب تعفن اعضا شود پس اگر عضو متورم
نشود به پوستین ودغد گرم گرداند در مکانی گرم روند وخوردنیهای
گرم دارند ونخود آب با کبک وتیهو ونخود آب با شیره خشخاش
مرنوابل خورند اما اگر عضو متورم شود بابونه وشبت واکلیل
الملک وسبوس وکاه وکرنب وسلغم ونخود وشیح وفرزنجمشک
وبرگ ترب با [illegible] وجلد بجوشانند وعضو متورم را
دران نهند واگر عضو سیاه یا سبز شود نشترهای عمیق فرو
برند ودرآب گرم نهند تا خون از ان روان شود وبعد از ان
گل ارمنی با سرکه وگلاب طلا کنند وبعد از ان شیاف زرد بر آب
گرم وسرکه بشویند واگر متعفن شود ونزدیک باشد که انگشتان
بیفتد اطراف سلق وکرنب در روغن بجوشانند و بر آن
نهند وبه بندند تا آنچه متعفن شده بیفتد انگاه روباه ترنگ
وبرگ حنظل وخیار بکوبند وبا روغن بنفشه بر ان نهند وبعد از ان
بعلاج قرحه مشغول شوند اسقاط انگشتان از سرما بسبب برآمدن و

حاذرین

حاذرین انگشتان احتقان فضلات وبخارات بود از سقط برودة هوا
آنست که ملطفه وسکنجبین بزوری تناول کنند وبلبوب
وسبوس وسلق بجوشانند وانگشتان بدان بشویند وسلغم
وبابونه واکلیل الملک وکرنب وعدس وانجیر بجوشانند
وانگشتان دران نهند یا انجیر در شراب بجوشانند وضماد سازند
واگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر بزنند تا خون بیاید
وعدس در زیت بجوشانند وطلا کنند

آکله

تعفن
وفسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح
حیوانی یا سده که مانع نفوذ آن شود یا بسبب سموم یا
اورام ردیه که مادهٔ آن سمی باشد پس اگر به بینند که رنگ عضو
متغیر میشود ونضارت ونیکوئی آن زایل میگردد ابتدا به
تعفن باشد آن را به فوفل وآماقیا وبرگ گل وگل ارمنی و
صندل وسرکه طلا کنند وفصد عرقی کنند که در مقابل آن عضو بود
یا حجامت وارسال علق نمایند واگر تابستان باشد در مواضع
بارده ساکن شوند وخیار وکدو وبید مشک حنا بنهند وکاهو و
کاسنی وخیار وخیار بادرنگ تناول نمایند تعفن آن
بود که عضو سیاه شود ومسترخی گردد انگاه ادویه اکاله استعمال
کنند واگر تعفن زیاده شود داغ کنند واگر هیچ معالجه نشود
آن عضو را قطع نمایند تا اعضای دیگر بسلامت بمانند

امراض جلد

باب ۵ در جذام وامراض جلد جذام

جذام

بدترین علتها بود ومسری بود وازین جهت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده است که فرّوا من الجذام کما تفرّوا
من الاسد یعنی که بگریزید از جذام همچنانکه می گریزید از
شیر واین مرض را داء الاسد نیز گویند وان از غلبه کثرت و

و احتراق سودا حادث شود و مزاج و شکل اعضا را متغیر گرداند
و باشد که فساد آن بجائی رسد که اعضا از هم فرو ریزد و بر شد که
متقرح شود و این علت چون مستحکم شود بر اندان ممکن نباشد
و سبب فاعلی این علت حرارة مفرطه بود با سوء المزاج کبد
و سبب مادی از اغذیه سوداوی علامات ابتدای جذام
مزاج حمرت لون بدن بود خصوصا روی و مایل به سیاهی و کمودت
باشد و ضیق نفس و بحه صوت و باریک شدن موی و ریختن موی
و قلت عرق و بد نفسی و خوابهای هولناک و سبز شدن لبها و
ظهور غدد در اعضا و ترکیدن ناخن علاج ... در ابتدا
فصد وداجین و اکحلین و ترک پیه گوشت کنند و خون بسیار
بگیرند چنانکه به غشی انجامد و هر روز جلاب از نیلوفر و تخم کشنیز
و بالنگو از هر یک دو درم با نبات قرص ... کرده ... کنند
غذا ماش به شیره بادام و اسفناج و کشنیز خورند و بعد از نضج تام
بمطبوخ هلیله یا زرد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایارج و شحم
الحنظل تنقیه کنند و بعد از سه هفته تکرار تنقیه بکنند و ما الجبن با این
سفوف بیاشامند ... هلیله سیاه و کابلی از هر یک
بجیر... غاریقون ... بسفایج افتیمون اسطوخودوس ... و
از هر یک چهار درم نمک نفط و حجر لاژورد از هر یک درم نیم بکوبند و
سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام نمایند و بابونه
و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بر آن
می شویند و روغن بنفشه و بادام و کدو می مالند و پیه روباه و خرس
و بط و مرغ و شحم ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل
گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و شیر و تلاهی تازه خورند و حسو
از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب بود و تریاق فاروق

مرطبه

تریاق فاروق

تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول نمایند و گوشت افعی و خون
گرم افعی و ران مرغ با شلغم و شیر بز که جوان و فربه بود بغایت مفید افتد
و از بقول کاهو و کاشنی و خیار مناسب بود و باید که در مواضع
حاره رطبه مسکن سازند و از مساکن بارده یابسه و از جماع
احتراز نمایند اما هر گاه که این علت مستحکم شود علاج
مداومت بر فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت کنند
ادویه و بدن را بدین اطلیه طلا نمایند ... قسط کبریت از هر یک ده درم
برگ صنوبر حب الغار از هر یک بیست درم بکوبند و با سرکه
کرده طلا نمایند و علامت بهبود آن بود که سبوسه از بدن
ایشان جدا شود برص ... سفیدی باشد که در بدن پیدا شود
برص بسبب ضعف قوه مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که عضو را
طاری شود علامت ... آنست که عضو نرم و سفید و براق
گردد و موی که بر آن رسته هم سفید شود و آن موضع از سایر
بشره فروتر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند بجای خون رطوبت
سفید بیرون آید ... هر روز جلاب از افتیمون و بالنگو و از یان
و تخم کرفس و کلنکبین شامل کنند غذا نخود آب با توابل
خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم کنند بحب ایاره یا باین حب
صبر سقوطری مثقال تربد سفید ماهی زهره ایارج فیقرا از هر یک درمی
شحم الحنظل مقل مصطکی از هر یک دانگی ملح نفط دانگ و نیم
حب النیل نیم درم همه را بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند و
فرو برند بعد از آن شربتی گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل
کبیر و مثرودیطوس تناول نمایند و زرنیخ و خردل و شونیز و بوره

بهق

وشیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند
و زرنیخ و نفط سفید و خربق سیاه و میویزج و تخم ترب و بصل
الفار نیز مفید بود با ادویهٔ مقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر
و تافسیا و تخم تیتپ و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند
و اگر مفید نیفتد آب مازریون با اندیس آب داغ و بعد از آن
خبث الحدید از هر یک درم و بوره کبریت دردی خمر از هر یک [illegible] درم
بهق
با سرکه طلا کنند. بهق سفیدی باشد که بسبب رطوبهٔ محرقه
طبیعت آن را دفع کند و بقی زود در این [illegible] بخلاف برص و
آن است که سخت سفید و براق شود و با انواع [illegible] است
بود و چون سوزن بر آن زنند خون برآید و موی آن موضع سیاه
باشد و در اکثر شکل آن مدور باشد علاج [illegible] هر روز
جلاب [illegible] و گلقند و بالنگو تناول نمایند و بعد از نضج اسهال
طبیعت نمایند به مطبوخ تربد و غاریقون و قی کردن نیز مفید بود
و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر چیز
درشت بالند بعد از آن تخم حنظل و قنطوریون باریک طلا کنند مفید بود
بهق سیاه نشانهای سیاه بود که در بدن ظاهر شود و به
سبب صفرای محترقه و آن مقدمهٔ جذام باشد علاج [illegible]
آن است که جدا جدا بالند چیزی چون سبوس از او جدا شود و رنگ
آن مایل بحمره بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و استحمام و ترطیب بدن کنند
و پوست بیخ کبر و خردل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت

ادویه

156

کلف

و زرنیخ طلا نمایند. علامت کلف نشانه بود که بر روی افتد و مایل باشد
بسیاهی و سبب آن سودا و احتراق اخلاط بود [illegible]
فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و
فوفل و بادام تلخ با آب غضب [illegible] طلا کنید یا ارد باقلا و عدس و
پوست تخم مرغ و شیخ سوخته و اشنان بکوبند و با آب [illegible]
طلا نمایند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ
سوسن از هر یک سه درم تخم ترب نخود بکوبند و با سرکه طلا کنند
و یک شب بگذارند روز دیگر با آبی که در آن سبوس و پوست [illegible] ان
جوشانیده باشد بشویند یا زنبق را انجا بکشند و بادام
تلخ بسایند با سرکه طلا کنند
خیلان
خیلان خالها باشد و بر شکل نقطهای خرد سیاه بود که بر
روی افتد و بعضی قطعهٔ سیاه بود مستدیر باشد و گاه باشد
که چون کلف پهن شود و سبب خال دم محترق بود که از فوهات
عروق بیرون آید و در زیر پوست بماند و سبب [illegible] و بعضی
دم سوداوی باشد علاج آن [illegible] فصد و اسهال طبیعت بود
و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر کرده شد طلا کنند و اگر
خال بادویه زایل نشود سوزنی در وی زنند تا خون بیرون آید و به
نمک و سرکه بشویند بعد از آن ادویهٔ مذکوره طلا کنند والله اعلم
بادشنام
حمرتی بود قبیح شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود
جهت احتباس رطوبتی که از دم متصاعد شود

فصد است و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و ترتیب آب انار
با آب گرم کرد بس بس ده سه روز ظاهر شود بواسطه اختلاف که از دم
متصاعد شود علاج آن فصد است و ارسال علق و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله و ترتیب و آثار آبله که در شب کرسی رسانند

آثار قروح و آبله

آبله ب — اثری که می‌ماند از قروح و آبله و ترتید
اثری که می‌ماند از قروح و آبله مانند مرداسنگ
را بروغن گل پرورده مانند مرداسنگ بروغن بروزده و آرد
نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم خربزه و قسط
و تخم خربزه با بزرقطونا طلا کنند یا مرداسنگ و اسفیداج یا سرکه
و زهره گاو طلا کنند اما نبرد سیاهی که بسبب و اسفیداج
ضربه یا سقطه حادث شود و بعد از سکون وجع اگر اثر
باقی ماند فصد کنند و بورق ارمنی با سرکه طلا کنند یا بابونه بوره
بشویند و علک الانباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته
باشد شکافند و خون بیرون آورند پس به بوره طلا کنند

وشم — اما وشم که به نیل و مداد و مانند آن کرده شده باشد و خواهند
و خواهند که زائل شود با آب گرم و صابون و بوره بسیار بمالند
و علک البطم با عسل طلا کنند و یکشب بگذارند پس با آب گرم
و سرکه و نمک بشویند باز همان طلا بکار دارند یا بوره و کندش
و صمغ آلو با سرکه طلا کنند تا سوزش در آن آرد تا خونابه بیاید
و بر نمک بمالند آنگاه بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنجار
یا دیگر برد و دیگ نهند تا محل مجروح شود آنگاه مرهمهای

طلا بکار دارند ب

مرهم بنهد

مرهم بنهند — اگر پوست سر متشنج شود و در آن
جربها پدید آید بسبب افتادن آب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با آب
شور و شبی اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو
و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بنفشه و کدو و نیلوفر و حسک
بجوشانند و سر با آن شویند و لعاب اسبغول و خطمی طلا کنند و اگر با
آن حمرة و خارش بود بسبب امتلاء دماغ باشد تنقیه دماغ
کنند بحب ایارج و حب بنفشه و امثال آن و بعد از آن ادویه مذکوره استعمال
نمایند

تقشر — اگر پوست بشره نهایت خشک شود و از آن
چیزی جدا شود مانند سبوس جدا گردد سبب آن خلط سوداوی بود هر روز
جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی و تمر هندی تناول نمایند
غذا ماش و نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند
بمطبوخ صفرا هلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک پنج درم سنا
هشت درم بسفایج برگ ورق گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی
از هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه و سپستان
از هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیارشنبر و تمر هندی از هر یک
پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن نمایند به ماء الجبن و کثرت
استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و شوربای ماکیان و
از اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز نمایند و در علاج این
مرض اهمال ننمایند که تا به جذام نینجامد والله اعلم بالصواب

باب ۶ — در امراضی که تعلق بموی دارد

حزاز (کچلی) — حزاز سبوسه باشد که در سر پیدا شود بسبب بخاراتی که از مواد

بلغمی یا سوداوی متولد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط
بعد از آن هر روز سر با خطمی سفید و برگ چغندر و آرد باقلا
و برگ کنجد و اندکی بوره بشویند یا سر تراشند و روغن
گل و اندکی سرکه بمالند یا زهرهٔ گاو و طین قیمولیا با سرکه
طلا کنند

داء الثعلب

علت آن است که موی بریزد و در آن
پوست با موی جدا شود آن را داء الحیة گویند و حدوث
این مرض از مادهٔ ردیه باشد که در منابت شعر استقرار
یابد و غذا از موی منع کند و آن ماده اگر دم محترق باشد

دم

علامات آن حمرهٔ لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود
علاج آن الفصد کنند و شربت عناب و امثال آن تناول نمایند
و موضع را با آب زوفا تر بخرقه درشت بمالند یا پیاز عنصل
و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود

بلغم

علامات علت بلغم بود علاج آن تنقیه بدن کنند بحب قوقیا
و مطبوخ [illegible] و غاریقون و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی
مفید بود و موضع را بحبة الخضرا و پوست فندق سوخته
و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده
سودا بود تلیین طبع کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس

سودا

و موضع را با سیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون
و بیخ نی و خاکستر شبت تر و برگ آس سوخته با روغن
زنبق و بلدر طلا کنند و اگر ماده صفرا بود علامات آن

صفرا

صفرة

صفرهٔ موضع و پوست و قشف جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی
باشد علاج آن هر روز آن موضع را با آب سلق و برگ بید
و سپستان بشویند و تنقیه کنند بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا
هلیله یا شاهتره و افتیمون و بعد از تنقیه موضع را بخرقه
درشت بمالند تا سرخ شود و سیر کوفته با سرکه طلا کنند یا شبح
سوخته و حضض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن
زنبق بمالند و اگر سیر شیر و خرس(?) و کرک با سرکه بسایند و طلا کنند
یا سرگین [illegible] در آن موضع بمالند موی بروید و داء الحیة را

داء الحیه

نیز همین علاج بود و در او تدهین بروغن کدو و بنفشه مناسب بود
اما اگر موی بریزد بسبب ضیق مسام بود روغن استعمال کنند و بوره
و زهرهٔ گاو و شبح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و استه
خرما و سعد مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند

الصلع

گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار دخانی بریزد چنانچه
در ایام نقاهت و سل و دق علامت آن تقدم اسباب محلله
و مقاسات امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده
الکیموس کثیر الغذا باشد و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ
بید و مورد شکستن و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق
مسام بود یا بواسطه پوست و کثافت جلد علامت آن
جعودت و غلظ شعر باشد و موی را القوت برتوان کند
علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بابونه و بادام
کنند و بادام سوخته و شبح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند

و اگر ضعف مسام به سبب رطوبات باشد علامتش انتشار سرعت و انتشار بود و چون موی بگیرند با آنکه قوت کنند برآید علاج آن کثرت استحمام است و مالیدن موضع بخرقهای درشت بعد از آن برکاسف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا نهند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بواسطه تخلخل بدن و سعت مسام موی بریزد بنا بر آنکه بخاری که مادهٔ موی است متفرق شود استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد جلدرا الکثیف کرداند آن آست

اگر موی پیش از سن زایل شود و آن اگر از پیری بود علاج پذیر نبود و اگر او آن جوانی باشد اسباب و علاج او همان است که مذکور رفت

سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سالگی بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن بکنند از بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز کنند و قلایای متوبله خورند و گوشت نر ینه کبک و تیهو و کنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله مربی تناول کنند اما چون تمام سفید شود خضابات استعمال کنند چنانکه مذکور می شود

اگر موی شکافته شود و سبب یبوست کثرت استعمال حمام مفید بود روغن بنفشه و کدو و لعاب بهدانه و بنکو و حرد شکست بران مالند و از ما فرط انجامد تنقیه بدن از سودا باید کرد

برزینت دارد اگر خواهند که موی دراز شود برگ کنجد و کدو بشویند و روغن مورد و غار در موی مالند و مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد باید برابر حب الغار و جتیم الخضر او مغز بادام تلخ بسوزانند و بران موضع بمالند با غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل نیاید بخون سلحفاة یا وزغ یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بنگ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که با استره موی نسترند آهک سفیداب نوزده درم زرنیخ خاکستر رز از هر یک هفت درم گل خطمی ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آن و بعد از آن روغن گل بر موضع بمالند یا آهک پانزده درم زرنیخ سه درم بشره چون نیک لب شود طلا نمایند و بعد از آن باب گرم بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و هلیله از هر یک پنج درم بکوبند و باب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و برگ سرو و زرنیخ بکوبند و باب مورد بر موی مالند و اگر خواهند که موی باریک شود بارد جو با تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود وسمه جبک درم حنا پنج درم باب بیند و بروغن چرب کرده باب گرم لب شود طلا کنند با تخمیر آنچه در شب بر موی بنهند و بامداد باب مورد بشویند شقایق و گل نیلا سحق نمایند و روغن بیشره بر سر آن کنند و در آفتاب بنهند و هر روز نسبت می جنبانند تا ده روز نگذارند و بعد از آن در موی مالند پنجدرم لادن در بیست درم روغن مورد اندازند و یکشبانه روز بگذارند

پس با آتشی نرم بجوشانند و در موی مالند آخر مازو و جوز و قرنفل
بکوبند و با روغن زیت در موی مالند آخر جوز بن و درد سرکه
حل نمایند دوازده درم مازو در زیت جوشانیده پر سیاه و شان
مشک یمانی و اقاقیا و املج از هر یک شش درم و عدس سوخته و پوست
جوز تر از هر یکی ده درم بکوبند و به آب [illegible] سرشته بمالند و اگر موی چنان نماید که
چرب است و درستاره تا به اجر آن کنند بقی عادت باید کرد و احتراز
از تناول اطریفل کنند و سر به آب و نمک بشویند
اگر خواهند که روی پاک و سفید باشد هر بامداد سکنجبین با شراب
سیب شامی با گلاب [illegible] و گوشتهای سبک خورند و از اغذیه
غلیظه و حریفه احتراز کنند و آرد باقلا و نخود و حمص و مغز بادام
تلخ از هر یک ده درم کثیرا و انجدان بکوبند و به شیر سرشته در روی مالند
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و کشتا فراخ در روی [illegible]
پرورده [illegible] بکوبند و به آب [illegible] طلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی سرخ شود گوشت بره و شیر بز [illegible] سرشته در روی مالند والله اعلم

فساد لون اگر سبب فساد مزاج طحال باشد چنانچه در بیان علاج
گفته شده و اگر به سبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون شود
چنانچه از کثرت اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود و از
تناول ادویه حاره صفره آن و از ابهای [illegible] و اکل طین لون متغیر
شود علاجش اجتناب از آن اسباب و اصلاح غذا و استعمال
ادویه جالیه چون تخم خربزه و [illegible] و آرد باقلا و بیخ نی [illegible] در روی مالند

و اگر سبب اکثار صوم و جماع و مرض شده که ما بود اغذیه چرب و کیموس
کثیره الغذا تناول نمایند مثل گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی
تازه و زرده تخم مرغ و امثال [illegible] و اطریفل و هلیله پرورده مناسب
بود و از ریاضت و تعب احتراز کنند فساد رائحه ابدان
و آن تغیر بوی مغابن و تن به عرق است و سبب آن عفونت اخلاط
بود و معین این حالت است حرکات مثیر اخلاط چون جماع و غیره
و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که در او حدتی باشد [illegible] مواد
ردیه بظاهر بدن چون سیر و پیاز و ترب و خردل و حلبه و حلتیت و
انجدان و جرجیر و امثال آن علاج آن است که [illegible]
هر روز شربتی از [illegible] آب انار [illegible] و سکنجبین بعرق گل و بید
با سر [illegible] طبیعت نمایند مطبوخ فواکه با نقوع [illegible] از ریاضت
و تعب و اوقات احتراز کنند و مورد [illegible] در آب بجوشانند و موضع را
بدان بشویند و صندل و ورق [illegible] و مرداسنگ بکوبند و بر آن
بمالند یا مرداسنگ [illegible] کافور با گلاب [illegible] و بمالند یا توتیای
کرمانی چهار درم [illegible] بکوبند و به گلاب سرشته قرص سازند
در وقت حاجت پاره [illegible] بر آن بمالند و لنگر و زرد آلوی بوی
بدن را خوش کند و اگر رایحه مغابن و انگشتان پا به سبب قرحه
متغیر شود فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه
حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در سر [illegible] آب سرد نشینند و اگر وقت
[illegible] مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا و
پوست انار [illegible] بکوبند و بر آن [illegible] و اگر موضع به سبب عرق

ریش شود بسرکه و گلاب بشویند و شب عنابی و کرنار کشت بکوبند و بر آن افشانند
و باب مورد طلا کنند یا مرهم و چوبه بمالند و اگر بوی سر ناخوش
شود تنقیه بدن باید کرد بحب ایارج و قرص بنفشه و توتیا و ورق
سیر و جوز آن سوخته و مرداسنگ سحق کنند و بکوبند و باب مورد
طلا کنند

در بیان علاج سموم

و زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب
اول در زهر و علاج آن بدانکه چنانکه معرفت نافع و اجتناب
تا استعمال آن کنید دانستن ضار لازم است تا از آن اجتناب
نمایند و کسی که بترسد که او را زهر دهند باید که طعام و شراب
از دست هر کس نخورد و برای تشنگی در جایی که محل توهم بوده
باشد حاضر نشود که تأثیر زهر در این حال بیشتر و زودتر باشد
و بباید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چربیها بیشتر
و شوربا که برای آن تیز باشد بکار دارند و باید که هر روز دو سه دانه
انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس و تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود
نگاه دارد و احتیاطا بخورد و همه دم باید که چیزی که نشناسد نخورد
و نه بوید و بدست خود نگیرد و در زیر درختان بزرگ و در میان
کوهها و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در آب و حوضهای
روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط تمام کنند
آنگاه بخورند بلکه تأثیر زهر یا بکیفیت بود یا بجوهر
و آنچه بکیفیت باشد یا گرم بود چون زنجار یا سلیمانی بود چون
فرفیون یا مخدر و سرد بود چون افیون یا سرد بود چون

وا کسی

مرداسنگ و آنچه بجوهر تأثیر کند چون بیش و مرارات بود و کسی را که
زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکنند و تنقیه معده را
پاک گردانند و شیر و نمک خورد و قی نماید که برابر کردن
زهر بود تا علاج آن کنند و بوی دهن وقت استدلال توان کرد
و اگر معلوم نشود اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب
و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آن بود که زهر حار خورده است
پس فی الحال قی کنند و روغن گل و بنفشه و نقوع فواکه و
لعاب بنگو و شیر و روغن کدو قرص کافور زهر کرا کرده باشد
برف سرد کرده بیاشامند و خیار و کاسنی و خیار کدو و
شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند و تریاق
طین مختوم تناول کنند نسخه آن حب الغار طین مختوم از هر یک
سه درم ابریشم ده درم بکوبند و به زیت بسرشند و مثقال از آن
بخورد و این حقنه نیز بکار دارند نسخه آن بنفشه نیلوفر از هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس و
جو نیم کوفته از هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم عسل کرم حقنه
کنند و اگر ضد آن سبات و ثقل و جمود اعضا و زبان محسوس
شود بدانند که زهر بارد بوده علاج آن شراب کهنه با سیر
سداب بیاشامند و تریاق اربعه و مثرودیطوس مثقالی بخورند
وادویه که با سموم مقاومت کنند بخورند با قلاقت و اهل
و بر تجاسف و گوشت را سوختنگی کرده و سرکه خرگوش

زهر حار

زهر بارد

و تخم شلغم و پر سیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز چلغوزه و گوشت ماهی و آب ورق
دیسیب و گل ارمنی ... زهر یا معدنی بود چون زیبق
و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنگار و براده
آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا حیوانی بود چون ذراریح
و ارنب بحری و برنغ و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی
سرد شده و شوکران مخموع یا نباتی بود چون بیش و قرون سنبل
و البان یتوعات و مازریون و سقمونیا و بلادر و خرزهره
و خربق و پوست ترنج و ... معد ... سیاه و غاریقون
سیاه و بنج و افیون و جوز ماثل و شوکران و ... و
کندش و مغزهای کیر شده ... معده ... زیبق ... مصعد بود
قاتل باشد و از شرب آن درد شکم و امعاء و اسهال دم و ثقل
زبان حادث شود علاج ... آن است که تخم شبت
بجوشانند و با ... بوره و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر
و اگر باز آن ... باشد سفوف ... مارو ... گل و ... داغ
کرده بخورند و اما زیبق ناکشته قاتل نباشد لیکن در شکم ... آورد
علاج ... قی بود و شرب شراب کنند و اگر زیبق در گوش کسی
ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید ...
آن بود که ... بایستد و سر را میل دهد و بر می جهد و روغن
گرم کرده در گوش چکانند و اگر با اینها بیرون نیاید میلی از رصاص
در گوش چکانند و اگر ... کنند و می گردانند تا بدان آن چسبد
و بیرون آید ... مرگ موش و اعراض آن

زیبق

جوی ۱

مرداسنگ
162

چون اعراض زیبق مصعد بود و علاجش همان بود ... از شرب آن
قولنج و عسر البول و ثقل زبان ... معده و امعاء و ورم زبان و ورم اعضا
حادث شود علاج آن ... تخم کرفس و شبت از هر یک دو درم بجوشانند و نیم درم
بوره و ده درم عسل در آن حل کرده بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش
سفرجلی مسهل و فلافلی و شهریاران و زنجبیل پرورده هر کدام باشد بخورند
غذا اسفیدباج ... گوشت بزغاله خورند اسهال ... طلب
ادرار بول باشد ...

اسفیداج

نوعی از سنگ گچ بود و از
شرب آن خناق و قولنج حادث شود ... ماء العسل و
لعاب ... و بهدانه تناول نمایند و اگر طبیعت محتبس بود نیم درم سقمونیا
ده درم شکر بیاشامند علاج ... از شرب آن فواق و سعال
و الم معده و خشکی دهن و ... خارش اعضاء حادث شود و
زبان سفید و بول سیاه کند ...
کنند و مقدار دانگ سقمونیا با ماء العسل بیاشامند یا تخم کرفس
و انیسون ... بجوشانند و بیاشامند و اگر اینها مفید نیفتد
حقنه کنند ... از خوردن اینها پیچ شکم و قروح امعاء حادث شود
از خوردن آن وجع و خشکی دهن و حبس بول و اسهال حادث
شود و اگر بول کنند ... با بول بیرون آید علاج ... مجموع بزرگ
... بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و ... و لعاب
بزرگ ... خورند و ... چوب ...
علاج ... از خوردن درد شکم و لهیب و صداع و خشکی دهان
حادث شود
... روغن ...
با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود ... مسهل بدهند ... بود

از شرب آن اسهال شدید حادث شود شیر و
مسکه و روغن باشد و حبوبهای چرب و بیش
بهترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار و
غشی حادث شود تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه
بیاشامند و مکرر قی کنند بعد از آن تریاق فاروق و مثرودیطوس
خورند و نماز و زهر با نیند و با اندکی نیشکر بخورند و تریاق تبتی
رنج کبر است از شرب آن لکنت لسان و اعراض
قی کنند بعد از آن قرص
... و بول ... حادث شود
کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب کدو با شیره تخم و لعاب بنگو تناول
نمایند و روغن بادام با برف سرد کنند و بیاشامند و ماست ترش
نیز مفید بود از شرب آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب
ولذع معده و فواق حادث شود قی کنند و روغن و
عسل خورند و معالجات قروح سنبل استعمال نمایند
شیر انجیر
یتوع نباتی بود که آن را شیری باشد چون انجیر و چون بچینند از و
ظاهر شود و یتوعات مشهوره هفت است مازریون شبرم لاغیه
عرطنیثا ماهودانه خمسه اوراق عشر ارنی الیان اگر قدری تناول
نمایند اسهال مفرط پیدا شود در اینجا ... است ...
و مسکه بعد از آن از قابضات قرص طباشیر و قرص ... باربه
و سیب بدهند و گفته اند که ده درم از شبرم قاتل باشد و در شرب آن
آب برف بر بدن باید ریخت و سر ... عشر قاتل ... و شارب
آن تا در خلاص یابد دو درم از آن قاتل بود و کسر
غایله آن به دوغ و برف کنند و رب سیب ... تناول
نمایند دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال
دم و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث نیز

و روغن بسیار خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر با مثرودیطوس یا تریاق طین
المختوم تناول نمایند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی با
سکنجبین خورند و غذا آش ... زرشک
خربق سیاه
بسیار از آن مهلک بود و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ
بطن بود قی کنند بعد از آن لعاب بنگو و ... زرشک
با روغن گل تناول نمایند و تخم کشت بجوشانند و بیاشامند و
شیر بها و جوبها و حلوای شیره نیز مفید بود اگر چه بعضی مردم
میخورند مضرتی نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب و حرقت فم
معده و لذع امعا حادث شود و گویند با زهرها ... مغز جوز ...
به روغن بنجد و آب گرم قی کنند و شیره جو به روغن بادام
خورند و بنوماش با کدو و اسفاناخ و مغز بادام تناول نمایند و
روغن بنفشه در بینی چکانند و ... فواکه ... میخوش بیاشامند
و در آب سرد نشینند شرب آن موجب غشیان و
خناق شود موجب تشنج و عرق سرد شود
و خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت
زبان و چشم و نفخ بسیار بود و خربق زرد و سیاه نیز موجب ...
بود بجمیع قی باشد و تناول ... و اسهال را ...
و اقراص بارده حبس نمایند از تناول مغزهای کهنه شده
مثل مغز جوز و فندق و فستق غشیان حادث شود
قی کنند بعد از آن تناول حموضات موجب سباه و دوار و خدر
و دوار و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم ... و دو درم از آن قاتل بود
خصوصاً که با شراب ... خورند قی کنند و حلیت ...
و فلفل و ابهل مساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب

کهنه بخورند و بدن را بروغن قسط و ناردین چرب سازند و اگر طبع محتمل باشد
حقنها بکار دارند و جندبیدستر اگر کنده شود زهر قاتل باشد
و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج آن قی باشد
بعد از آن تناول حموضات مثل لیمو و ترنج و سرکه و دوغ گاو با برف
و عنصل روی از تناول آن مغص و وجع امعا و
سعال حادث شود قی کنند باب گرم و بوره بعد از آن شراب
بنفشه و خشخاش با لعاب بهدانه و بنگو تناول نمایند

بلیدرم از آن زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و
حمرت عین و عرق سرد باشد قی کنند باب گرم و بوره و
کنجد بعد از آن شراب خشخاش با لعاب بهدانه و بنگو تناول
نمایند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند

اعراض جوز ماثل بود آن است که مردم را از آن بخواب رود و موی سرش
را بکنند تا منتبه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند
و قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند

از شرب آن خناق و برودت اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود
قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه و
فودنج و انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن گاو با افسنتین
تجرع نمایند و شلغم و کبابه و گندم تضمید کنند

زهره روباه سیاه موجب کمودت لون و خدر و خشکی زبان و فواق
و قی و تشنج بود آن قی کنند و بعد از آن شیر خر یا
شیر بز با عسل بیاشامند و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با
مرغ خورند

از بسیاری خوردن آب دوار و سبلار
و اختلاط عقل و گرفتگی آواز و غثیان و غشی حادث شود

[illegible]

هر که بسیار خورد نفس و قوت ساقط شود و بدن
سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود
هر روز قی کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره بعد از آن
زرده تخم مرغ با فلفل و نمک و مرغ و مرق خورند و فلفل و افسنتین و
دارچینی با شراب مفید بود

الحجر سیاه طاوسی باشد
در الحجر که ابله بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج
و غشی و عرق سرد بود قی کنند با آب ترب و فودنج و
بوره بعد از آن شراب صرف با القاهر بخاری بیاشامند و
تریاق اربعه و سکنجبین و جوارش فلافلی و کمونی با شراب خورند و

خره کنجد چون غایت قشر ده باشند و اکثار باشد
از آن هیضه حادث شود و قاتل بود قی کنند بروغن کنجد و آب
گرم بعد از آن شیر با لعاب بهدانه و بنگو با آب کوکنار یا ممسکه تناول
نمایند و مرقهای چرب خورند و روغن بادام و پیه بط و زرده تخم مرغ
و عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند

از تناول آن قی و درد دل حادث شود و تب آن
قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح و
ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و
حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود
قی کنند باب گرم و زیت و بعد از آن بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن
را بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند

چون گوشت بریان می کنند باید که سر آن را اصلا نپوشند تا هوا بر آن وزد و
اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات
حادث شود قی کنند بعد از آن رب سیب با
طین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجا آورند و فوران زود از

حمام و ضرب احتراز نمایند از خوردن آن خصوصا که دور
جای نمناک نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث
شود قی کنند انگاه تریاق الربعه و بعد از ان ملاطف خورند و
شراب حماض مفید بود زهر هلاهل است و اصلا

معالجه او نباید نمود الملخ الجمله متواتر قی کنند به شیر و روغن و اب گرم
بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و پادزهر و دواء المسک خورند
زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول ان سلامت
بگذرد امیدی توان داشت و اعراض آن قی کرائی و یرقان بود
و درد جگر و زردی و بلغی شارب آن آید قی متواتر
باشد بعد از ان طین مختوم بخورد و حب الغار بخورد و پنیر مایه اهو سرد
تخم سداب صعتر از هر یک یک درم بکوبند و به عسل سرشته و دو مثقال تناول کنند
مقدار عدسی قاتل باشد از زهره سنگ آبی
روغن گاو و بادزهر و حنطیانا از هر یک مثقالی پنیر مایه
خرگوش نیم مثقال بخورند اگر کسی آنوح گاو و گوسفند را
که تمام زهر است و از جمله سمومات است بخورد از او اغماء و غشی و کرب
حادث گردد قی کنند بعد از ان فندق و فستق تناول
نمایند اگر کسی خون گاو تازه بخورد از او اختناق و
غشیان حادث شود علاج به حقنه و مسهل باید نمود و قی کردن شاید
وادویه که در بسته شدن خون در معده نافع بود تناول نمایند مثل
انجیر خام و کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر
و فلفل و بیخ الجداد و پنیر مایه خرگوش با سرکه و شیر نیز مفید
باشد از شرب عرق چهار پایان

خصوصا اسب علاج آن و ورم کردن روی و دندان و سیلان عرق منتن
از بغل حادث شود بعض جاها قی کنند باب گرم و روغن گنجد بعد از ان
تریاق طین مختوم تناول نمایند و شراب و روغن گل نیز مفید بود علاج
آن چیزی که متغیر شده باشد از خوردن آن دوار و هیضه و پیچش
شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کرده در
معده بمالند و اگر شیر در معده به بندد علاج آن غشی و عرق سرد
و فضول باشد پنیر مایه با وقیه سرکه کهنه بیاشامند
یا بخورند فودنج یا سرکه بیاشامند با [illegible] در گرمابه
حسن است و تیر پران اگر کسی را چیزی بگزد و زنده اند که در خیر بوده
باید که موضع گزیده را محکم به بندند محل زخم را بمکند بعد از ان مضمضه
به سرکه و روغن گل کرده باشد یا به محجمه بمکند و اگر وجع نغایت باشد
حجامت و ارسال علق باید کرد و سرگین باز و کبوتر و فودنج و کبریت
و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بر ان موضع طلا کنند و زیت و نمک
و بوره ارمنی و سرگین صحرای و دیشک زوج نیان و اسطوخودوس
و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول نمایند
و باعراضی که ظاهر شود اگر توان دانست که کدام زهر است علاجی
که خاص بدان باشد استعمال نمایند لدغ حشرات
مار با نواع است و بدترین ان افعی باشد و علامت گزیدن او
ان است که از محل گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و ورم
کند و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهان و التهاب و عرق سرد و دوار
نفس و غشی و رعشه و فواق و حبس بول حادث شود علاج آن
جراحت را به نشتر فراخ کرده و محجمه بر ان نهند و مضمضه کنند

به شراب ریحانی پس با روغن گل انگاه از وا عمل کنند و دران مبالغه تمام نمایند بعد از ان
ادویه جذابه چون سیر و پیاز و بوره ارمنی و زرفت و جاوشیر و فربیون
بران عضو نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم شکافند و بران
موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی
باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بمانند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق اربعه تناول نمایند و سیر و پیاز و کندنا با شراب کهنه
بخورند و انیسون و تخم کشوث و فلفل از هر یکی ده درم زراوند مدحرج و
جندبیدستر از هر یک نیم درم بکوبند و به عسل سرشته و سه درم از ان
با شراب تناول نمایند و روغن کهنه و گوشت راسو خشک شده
مقدار سه درم سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که اصلا قطعا بخواب
نروند و در میان آفتاب ننشینند و اگر زهر به جمیع بدن رسیده باشد
تریاقات استعمال نمایند و اگر موضع لسع خاصه متاذی شده
باشد ادویه [illegible] بکار دارند و گفته اند که اگر پیاز طری بخایند
و آب آن فرو برند و ثفل آن را بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و
مرزنجوش و برگ [illegible] مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود
و بول ادمی نیز آورده اند صفت [illegible] نافع حب الغار را ایرسا و
زنجبیل و زراوند مدحرج از هر یکی نیم درم سداب تری کندر از هر یک
چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و به شراب سرشته و مثقالی با شراب
بخورند و گفته اند که اگر چهره مار زیر خود [illegible] و لعق
کنند نافع بود والله اعلم لدغ جرارات عقرب ماده بزرگتر بود
و کژدمی [illegible] باشد و از [illegible] عقرب خفقان و [illegible] خارج

لسع عقارب

بلا

بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کند
و گاهی احساس لهیب علاج ان است که بالای موضع را ببندند
و ان را حجامت کنند و عقرب را بکوبند و بران موضع نهند یا حلتیت و سیر و
عاقرقرحا یا مغز فندق و برگ [illegible] و کبریت و نمک و علک البطم طلا
کنند و گفته اند اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و بدو نیم کنند
و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرقطونا و خطمی
با نمک و عصاره سداب و بادروج و بیخ حنظل
نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و مورد و کاشنی
تری بکوبند و به عسل سرشته [illegible] را دو دانگ و دیگران را
چهار دانگ بدهند یا سیر و جوز از هر یکی ده درم سداب و
حلتیت [illegible] از هر یک نیم درم بکوبند و با انجیر سرشته و سه درم بخورند
و قرص [illegible] سعد و حلتیت و بادروج

ومن المجربات الحجر النوبية في لذع العقارب

مخلصه را در آب پخته باشند و موضع ملذوع را در ان آب نهند
یا پاره ای پنبه با [illegible] فرفیون [illegible] بیاشند و بر موضع
مالند و بیخ [illegible] با شراب مفید بود و از ادویه منتخبه خصوصا کرفس
احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد
خلاصی نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد مضرت نرسد
نوعی از عقرب هست که ان را جراره گویند و ان عقرب خرد باشد
و دنبال بر زمین کشد و زهر آن اقوی باشد و آن در نواحی اهواز و
خوزستان و عسکر مکرم بسیار باشد و چون بگزد بعد از ده روز
اثر آن ظاهر شود و از ان نادر خلاص یابند و اطبا آنجا معالجه
به فصد کنند و فی الحال [illegible] موضع را به محجمه [illegible] کنند

و به چند بیدستر و فرفیون طلا کنند و در حوالی آن گل ارمنی و سرکه بمالند
و این تریاق دهند صفت آن کاسنی بری خشک برگ کبر
جنطیانا افسنتین رومی کشنیز خشک مساوی بکوبند و بانگبین سرشند
و دو درم با شراب سیب ترش بخورند و اگر از آن التهاب حاصل
شود شراب فواکه با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب
سیب و قرص کافور خورند و اگر طبیعت بسته باشد حقنه کنند
و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و با آب کاسنی و
سکنجبین غرغره نمایند و غذا غوره و انار خورند

رتیلا

رتیلا نوعی از عنکبوت بود و برو نقطهای سیاه بود
و نزدیک دهن او دو شاخ باشد که زبان بگزد و او را اصناف
هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است و بعضی
سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن
رتیلا آن است که موضع را بمکند و بحمام روند و آب گرم بران ریزند
و جای زخم را به تره و نمک و خاکستر چوب انجیر و قلیا و آهک ضماد
کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق نافع بود صفت آن
هیل زراوند ابرسا ماردین علاقوزها زیره کرمانی بوره ارمنی سر امار

میعه

مامیثا دارچینی میعه سایله حب البان سرطان نهری مساوی
بکوبند و باب کبر سرشته و هر روز مثقال تناول نمایند و از گزیدن

عنکبوت

ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف
و التهاب حادث شود علاج او آن است که بحمام روند
و عرق کنند و شونیز و سداب از هر یک نیم درم با شراب
صرف بخورند و نوعی از عنکبوت هست که آن را عنب گویند
سیاه باشد و پای آن کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع

و سیاه شدن آن و جمیع مطلقه حادث شود و زهر او حاد بود با
علاج آن فصد کنند و قرص ... و نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و آن کسی که او را آن موضع
متقرح شود تدبیر قرح کنند و اگر متعفن شود بآهن جدا کنند و نوعی
دیگر هست که آن را فهد گویند و آن عنکبوت سفید بود که برو نقطهای
سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه بود و مگس گیرد و از
گزیدن آن حکاکت حادث شود و آن را به حضض و روغن گل طلا
کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بر آن ریزند و نوعی دیگر هست که
قوایم او بسیار بود و از گزیدن آن وجع معده و قی و عسر البول و
قولنج حادث شود و علاج آن همه علاج رتیلا بود و نمله النسر

نمله النسر

جانوریست بمجره قرار خود دارد و گزیدن آن رعاف و نفث و بول
خون حادث شود علاج آن رب سیب با برف تناول کنند
و شیره تخم خرفه و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو بیاشامند و
طین مختوم و جدوار با تریاق مفید بود و موضع لسع را با آب کاهو و
صندل و بازهر طلا کنند لدغ زنابیر زنبور با نواع هست بعضی

زنبور

بزرگ باشند و سر او سیاه بود و بعضی شبیه بلون نار باشد و این
نوع بدترین انواع بود و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن
زنبور آن است که موضع لسع را نشتر یا سر سوزن فراخ کنند و بمکند و
شراب غوره و ریواس و لیمو و عرق گل و ... بمالند و موضع را با آب
... و بادروج و برگ ... با مرتک طلا کنند با آب بنگ یا انجم
و سرکه با آب غوره و گل یا سرگین گاو و یا ورق ... ضماد نمایند و گزیدن
نحل که مگس عسل است و زنبورهای خرد اسلم باشد و نحل ... در

عضو رها کند سام ابرص بپارسی کرباسو گویند چون بگزد دندانهای
خود باریک در موضع گزیده رها کند بهتر آن بود که دندانهای
او را بیرون آورند و گفته اند که اگر قز یا ابریشم بر آن مالند دندان
بر او بند بیرون می آید یا خاکستر و روغن بر آن نهند تا بیرون آید
و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و تریاق کبیر در گزیدن رتیلا
ذکر رفت بخورند [illegible] سام ابرص نوعی از وزغ است دراز دم و کوچکتر بود و
بر او نقطهای سیاه باشد و در جایهای خراب یافت شود و وزغ
نیز چون بگزد دندانها در عضو رها کند و بدرد آرد — علاج آن است
که پاره قز بر سر کاردی بپیچند و بر آن موضع می مالند یا بزر قطونا و
صمغ ضماد کنند و شبانروزی بگذارند بعد از آن برف طلا کنند تا
دندان بیرون آید و باقی علاج همچون علاج گزیدن مار باشد

ام الیت شبیه بعضایه جمار پای کوتاه

و او در بنا گوش کوتاه بود و گویند که اگر در آتش رود یا افتد آتش
بمیرد و نسوزد و از گزیدن آن حرقت شدید و وجع والتهاب و ورم
در بدن حادث شود علاج آن است که موضع را به حجامت مکرر
بمکند و بشیر یا لعاب بهدانه و بنفشه یا شیر تخم بورک با روغن گل و
بنفشه تناول کنند و مسکه و برفهای چرب خورند و عسل و در این
نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلحفات بر موضع نهند

[illegible] الاربعه والاربعین هزار پای باشد در گزیدن آن سرکه و نمک
طلا کنند و نوعی از آن هست که آن را دو نیش باشد و چون فرو
برد در عضو بگذارد و جدا بیفتد و حرکت کنند علاج آن است
که [illegible] بکوبند و بر موضع نهند و [illegible] تا [illegible]

[illegible]

باب [illegible] ان نخوانند — الجزیری باشد گزیدن آن سهل بود
چون علاج زهرهای سرد باشد اما الجزیری بور سرخ بود و از گزیدن آن
ورمی عظیم پدید آید و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه
بدمد و مضرت عظیم رساند — تریاق کبیر و مرزو و [illegible] خورند
و معالجات گزیدن رتیلا استعمال کنند

باب [illegible] سوم

در گزیدن آدمی و جمار پایان اما آدمی اگر مخموری مزاج شود و گرسنه باشد
گزیدن او بد بود — که زیت بر آن جا مالند و آرد باقلا و سرکه با پنیر و [illegible]
و عسل با خاکستر و سرکه طلا کنند یا عسل تنها طلا کنند و اگر ورم کند مرداسنگ
و قنه و زیت و سیر و موم مرهم سازند — و امثال آن و
جراحت آن حیوانات را بزر [illegible] و عسل طلا کنند بعد از آن به سرکه
بشویند و مرهمی از [illegible] بکار دارند چون نقره و توتیا مس و صمغ و زیت
مالند — در موضع سرکه مالند و بوره ارمنی با سرکه و
نمک و سداب و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق حنا با
فودنه با سرکه و نمک یا شراب و الیه بر آن نهند

سگ دیوانه باشد و از گزیدن وسواس و افکار فاسده و اختلاط
عقل و قواق و تشنگی و [illegible] زبان حادث شود و از [illegible] و جایهای
روشن گریزد و اعضای او خصوصا روی او سرخ شود و در روی
تنوع پیدا شود و او از [illegible] و از تشنگی فریاد زند و چون آب را ببیند
بترسد و از آن دور شود و اگر کسی [illegible] بگزد یا کسی از فضله طعام و شراب
او بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی از عوارض

سگ دیوانه

بعد از شش روز و روی باید و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از هفت سال نیز
گفته اند و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ
دیوانه آنست که گرسنه و تشنه نبود و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد
و چشمش سرخ بود و گوشها او گشته باشد و چون مستان براه رود
و آواز او گرفته باشد و چون کسی را بیند حمله بران کند و سگان
ازو گریزند و کسی را اگر سگی بگزد باید که تحقیق کنند که دیوانه بوده
یا نه بتجربه بدان کنند که پاره نان بخون که از آن موضع آید بیالایند و پیش
سگان اندازند اگر نخورند سگ دیوانه بوده است یا شاهبلوط
و جوز بکوبند و شبی بران موضع گذارند و پیش مرغان اندازند
اگر بخورند و بمیرند سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که
نگذارند که جراحت ملتحم شود بخلاف جراحتی که از گزیدن سگی که
نه دیوانه باشد حادث شود و باید که سر جراحت فراخ گردانند
و حجامت مکرر بکنند تا خون بسیار بیاید و پیاز و جرجیر با سیر که بر سر آن
نهند یا حلتیت و آب چغندر با نمک و زنگار از هر یک سه درم
نوشادر دو درم قلقدیس شش درم [illegible] بریان کرده شانزده
درم سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و بسرکه بیخته
طلا کنند و این تدبیر را در ابتدا باید کرد تا زهر را بیرون کشد اما
چون هفته بگذرد و تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا با ایارج
صفت آن سنا پنجدرم بلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقال
و نیم نمک هندی پنج درم غاریقون نیم درم بسفایج جوز رومی
از هر یک مثقالی بکوبند و آب بالنگو بسرشند و مثقالی از آن شربتی

باشد یا بلیله کابلی دو مثقال غاریقون دو مثقال و نیم افتیمون یک مثقال و نیم
نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال جوز رومی نیم مثقال حب سازند
شربتی دو مثقال باشد و ماء الجبن با افتیمون نیز مفید بود و غذای او
چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج و بره خورند و بیشتر شراب کهنه
بیاشامند و آبی که خورند باید که چند نوبت سر آهن را با تش
سرخ گردانیده در آن اندازند و باید که حیلت کنند تا آب بخورد
و الا بیم هلاک باشد و گفته اند اگر بر پوست کفتار یا از پوست
سگ دباغت کرده آب خورند نافع باشد یا ظرفی که از رصاص
ریخته باشند بپوست کفتار بپوشانند و از آن آب خورند و اگر
جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند او را
مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و دواء السرطان تناول نمایند
سرطان نهری را زنده در دیگی مس کنند و به هیمه رز آتش کنند تا بسوزند
تا بسوزند و ده درم از آن با ده درم جنطیانا و پنجدرم کندر بکوبند
و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال و در روز سیوم
سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز مفید بود
ذراریح یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران و سنبل و دارچینی
و قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و بآب بسرشند و قرص سازند

تمساح

و یکدرم از آن بآب گرم بخورند و از سرما و گرما احتراز نمایند

سگ آبی

سگ آبی و ماهی سیاه گزیدن موضع ایشان را
بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و سرکه بران بمالند بعد از آنکه پاک
شود پیه مرغابی و پیه گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید
بهتر باشد و باقی علاج همان علاج عض غیر کلب عض
هره اگر کسی را گربه بگزد از گزیدن آن وجعی حادث شود علاج

اکر کسی را ادرار سو[د] این ۶ بس
مار و پودنه با شونیز و کنجد ضماد نمایند
بکزد میر و پیاز بخورد و ضماد کنند یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و — کرسنه
شراب صرف بیاشامند و اکر پوست راسو را ملکنند بر ان
موضع نهند وجع ساکن کرده

در دفع
هوام و طرد حشرات و بهایم اکر سیسنبر و فودنه و پنجکشت در خانه و
نزدیک خوابکاه نهند هوام بکریزد و تخم به چون زرد و انار و بیخ [illegible]
و قثه و فودنه و منقل و سکبینج و حلتیث و حب الغار و اشنه و [illegible]
و حوافر و اظلاف حیوانات همین خاصیت دارد و [illegible]
لغلق و طاوس و مرغان و خار کپشت و کاو و کوهی و [illegible]
خانها معین بود و دفع حشرات کنند و اکر ریسمان بقطران الوده کنند
و کرد خوابکاه بکرد اشیدن هیچ کزنده بدان نزدیک نیایند و اکر چراغی
دور از مرقد نهند حشرات نزدیک چراغ کرد ایند و نزدیک مرقد نیایند

طرد حیات از دود کردن شاخ بز کوهی و پشم بز و موی آدمی
و سکبینج و زفت ماران بکریزند و اکر منزل ماران یابند نوشادر و
خردل اب بر نشیم مار بمیرد و آب دهن روزه دار خصوصا که
نوشادر در دهن کیرد چون در دهن مار اندازد بمیرد

طرد عقارب
از شاخ و ابا و روج عقرب بکریزد و دود کردن به عقرب و کبریت و
سم خر و زرنیخ و پیه بز و روغن کاو و حلتیث در خانه هم چنین
همین خاصیت دارد و اکر میعه و زرنیخ و پشک کوسفند و پیه کاو
با هم بیامیزند و در سوراخ عقرب دود کنند عقرب بیرون اید
و اکر بیخ ترب دو پاره کنند و در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید

طرد [illegible] اکر حنظل یا سداب بجوشانند و اب ان
در خانه بریزند کیک بمیرد و اکر چوب زرابه پیه خار پشت بیالایند

کیک بران جمع شوند و از کنب و برک خر زهره کیک [طرد] بکریزند
اکر چوب سرد و برک جوز و شونیز و مورد و سرکین شاد
و کبریت و خماد دود کنند پشه بکریزد و اکر افسنتین و حرمل و شونیز
بجوشانند و اب ان را در خانه بریزند همچنان بود و اکر بدن را بروغن
ترب بمالند پشه بران ننشیند

طرد زنبور مور و [illegible] از مغناطیس
در زفت و حلتیث و زهره کاو و دود کبریت و قطران بکریزد

طرد زنابیر اکر سیر و کبریت دود کنند زنبور بکریزد و اکر بدن را باب
خطمی و خبازی و زیت بیالایند و زنبور بران ننشیند بمیرد

طرد [illegible] اکر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا مکس ازان بخورد بمیرد
و اکر زرنیخ دود کنند همچنین بود و اکر دود کنند [illegible] بکریزد
پر هدهد و کلنک و کبریت خشک و فودنه بسوزانند [illegible] بکریزد
و اکر بورق حنا دود کنند خنافس بکریزد و اکر افسنتین و فودنه
و پوست ترنج در میان خانه بریزند کیک در ان نیفتد

اکر مرداسنک و خربق و بزر البنج و بیخ کنب و بصل الفار در کوشت
موش و خبث اهن و زعفران هر کدام که باشد بخورد موش — قتل فاره
بمیرد و اکر موشی را خایه بکشند و رها کنند موشان دیکر بکریزند

طرد [illegible] از بوی سداب راسو بکریزد — طرد راسو
ازاد درخت جمیع بهایم را بکشد و اکر [illegible] خربق
سیاه بخورد بمیرند و خانق النمر کیاهی باشد که پلنک را
بکشد و خانق الذیب کیاهیست که کرک را بکشد و [illegible]
تلخ و خر زهره روباه را بکشد و کرکس از جایی که عنصل باشد بکریزد

فن دویم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله بود

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول — ادویه مفرده

در ذکر طبایع ادویه و تاثیرات ان بدانکه هر جزی که تاثیر کیفیتی از — طبایع ادویه

کیفیات اربعه در بدن کند چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی

او متاثر شود اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل

باشد نکند ان جز را معتدل گویند و اگر در وی کیفیتی زیاده تاثیر

کند اگر ان کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اما

نیاید مضر نباشد در درجه دوم بود و اگر ان مضرت برساند

لیکن مهلک نباشد در درجه سیوم بود و اگر مهلک باشد در

درجه چهارم چون ادویه سمیه و بباید دانست که

تاثیر دوا شاید که در خارج بدن باشد و در داخل نه چون پیاز

که ضماد ان مقرح است و اکل ان نه و عکس این چون اسفیداج

که اکل ان قاتل باشد و ضماد ان نه و شاید که تاثیر خارجی مضاد

تاثیر داخلی او باشد چون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند

و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوای مختلف باشد و

شاید که ان قوت الحجان محکم باشد که اتش ان را تحلیل

نبرد همچون طلا و شاید که اتش ان را بتحلیل برد اما بواسطه طبخ — قوت

بتحلیل نرود چون بابونه که در وقت قابضه و محلله هست و طبخ

ان را به تحلیل نبرد و هیچ کدام زایل نشوند و شاید که طبخ ان را

بتحلیل برد و لیکن به غسل زایل شود چون عدس که بطبخ قوت

محلله او زایل شود و لیکن قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت

او چنان ضعیف باشد که به غسل زایل شود چون کاسنی که او

منقح و مبرد است و به شستن قوت تلطیف و تحلیل او

برود و تبرید باقی ماند و خواص ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و حاجت

ان را قوانین هست ذکر ان بتطویل انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج

باستعمال ان بیشتر است اکتفا نماید و بدانکه

ادویه که در درجه اول از حرارت مشتمل کنند بابونه افسنتین فندق — حرارت

مغاث اسفند پوست ترنج نخود زوفا رطب اسطوخودوس اشنه

کرسنه بزرگ لادن شاهتره و انچه در درجه دوم از و مشتمل کنند

بوره اذخر ایرسا یاسمین اظفار الطیب جعده هزار چشان

حلبه فراسیون کندر شلغم تمام صبر عنبر خند قوقه شبت و انچه

در درجه سیوم مشتمل کند اسقیل شونیز رازیانه فنجنکشت

البان ریوند سعتر فودنج فلنجمشک سعد قسط زرنباد و

مرزنجوش مشکطرامشیع الخولان اسارون بلبله اهلیلج یارماحوز

انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس زنجبیل زوفا خشک حاما ز راوند

زیره زنجبیل زعفران نخنکشت جند بیدستر وج دارچینی فلفل پیاز

جنطیانا درونج سقمونیا و انچه در درجه چهارم مشتمل کنند حرف

کندس مویزج مامیران فلفل جز بل سداب بری و ادویه

که در درجه اول از برودت مشتمل کنند بلیله و املج بلوط خیار شنبر اقحوان — برودت

اجاص اسفاناج بنفشه گل سرخ و انچه در درجه دوم

از و مشتمل کنند گلنار زرشک به زردالو

الاخوین حماض امرود و انچه در درجه سیوم از و مشتمل کنند کاهو

کشنیز تورک حماض عرعر کاه ربا زر صندل کافور و

انچه در درجه چهارم از و مشتمل کنند جوز بوا افیون بنگ سیاه

ادویه که در درجه اول از رطوبت مشتمل کنند الو نخود اسفاناج — رطوبت

کاوزبان بنفشه خیار شنبر و انچه در درجه دوم مشتمل کنند کاهو خطمی

یبوست

وادویه که در درجه اول از یبوست بیشتر کنند اذخر فندق
زعفران افسنتین بابونه حب الخضرا اسفید برسیاوشان و انجره
در درجه دوم بیشتر کنند حاشا کمادریوس صندل کلنار کندر حماض
سوسن گل سرخ زنجبیل دارفلفل هزارچشان و در درجه جعده حب بلسان
بلسان ایرسا دم الاخوین اسارون بوره اشق ابهل سوس
برنجاسف تبدیل بخاکشت اقحوان جنطیانا ناتخواه حب البان
بلیله املج اسطوخودوس افسنتین و انجره در درجه سیوم بیشتر کنند
ابهل سقمونیا بسر شونیز اماقیا ادرسن امیسون قرنفل افیتمون بلوط
جند بیدستر دارچینی قسط زعفران صبر قردمانا وج سعتر زوفای خشک فودنج
زراوند مازو فراسیون فلنجمشک سماق زرنباد حماما زیره
ناتخواه سعد کبریت مرزنجوش کرفس نمک مشکطرامشیع قرفه
انجره در درجه چهارم بیشتر کنند اهن کندش میویزج مامیران خردل
فلفل سداب تری مسهلات صفرا هلیله زرد ترنجبین تمر
هندی شیرخشت افسنتین سقمونیا البلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ
شیرخشت مسهلات بلغم شحم الحنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون
حب النیل تربد حب السفالج مسهلات سودا هلیله کابلی هلیله سیاه
سنا بسفایج افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون
کشوث حب النیل [illegible] مفتحات تخم ترب بادیان کندش
کنگر دوقو میویزج تخم شبت تخم خربزه حرف نمک هندی
لوبیای سرخ [illegible] ماء العسل تخم بادزیزبون بوره بنگ
منضجات ادویه که سدده گشاید ترمس اذخر شاهتره

انجره

مسهل صفرا

بلغم ماهیزهرج

سودا

غاریقون

غاریقون رازیانه قنطوریون انیسون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس عود فاوانیا
افیتمون جنطیانا فراسیون زیره ایرسا ناتخواه حماما بلبوس
دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس بزرقطونا کبابه کرسنه حاشا
کشوث جبلی ملطفات ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه
کنند ابهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البلسان اقحوان
انجره بوره جند بیدستر خردل قرطم سیاه دخ بخلکشت بابونه دارچینی
جعده وج زوفا خشک قسط صعتر قردمانا فودنج زراوند حرف
حاشا جبلی کمادریوس مشکطرامشیع ایرسا نمام سداب ناتخواه
سکبینج عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول و حیض کند
ابهل اقحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه الجذاه قنطوریون
برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه برسیاوشان جند بیدستر
فراسیون عروق عود فاوانیا تخم کرفس جنطیانا ناتخواه سعد
جاوشیر دارچینی سداب جعده میویزج سلیخه نمام زوفای خشک حسک
مشکطرامشیع مرزنجوش کمادریوس حب الخضرا مفتتات
ادویه که حصاه را بریزاند اسارون برنجاسف صمغ الو
جزره برسیاوشان تخم دستبان حجر الیهود بادام تلخ سعد
سکبینج رازیانه مقبضات ادویه که طبیعت را تنگ بند کند
برنج بلوط [illegible] باقلی جوز سرو [illegible] کمادریوس اذخر تخم مورد عنبر
کلنار دم الاخوین تخم زعرور ورق امرود طباشیر مصطکی هدبا
طین مختوم کرد مازریون سماق نشاسته عدس تخم شاهسفرم
مازو [illegible] تبنوق محللات ادویه که غلیظ فضلات را تحلیل برد
کمادریوس [illegible] زرنباد اکلیل الملک وج [illegible]
خوزهره جعده جاوشیر اشق برسیاوشان اسقیل بابونه روباه ترب

برنجاسف باقلا اذخر اسارون اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن
ثمام جوز سرو ترمس قثاء الحمار غار عرعر مرزنجوش قسط فودنج خروع سوس
طلیات ادویه که صلابات را نضج سازد اصطرک بزرگ
بابونج مقل سعد زوفا خروع دنبه بط پیه مرغ مغز ساق گاو
و گوسفند زفت صمغ بطم مفتحات ادویه که ادرار صلابات
بانضج دهد اکلیل الملک بزرگ زعفران ایرسا کرنب صمغ
بطم لادن مقل میعه انجیر موم خطمی مردارسنگ مفشیات ادویه
که نفخ و ریح بشکند و بتحلیل برد افتیمون انیسون بسباسه بنجنگشت
جاوشیر تخم جزر زنجبیل دارفلفل حماما زیره زرباد نانخواه کندر زرنباد
کرفس کرویا سداب سعد فلفل قردمانا محرقات ادویه
که عضو را ریش کند و بسوزاند اسقیل زرنیخ زاج سرخ صعتر
حرف البابل یتوعات نرگس کبوتر ابلک قسط سنباده و
فرفیون صابون سداب فودنه راسن قلقطار سیر فرفاریج سیر

مخدرات ادویه که تسکین وجع کند افیون بیخ بنج لفاح شوکران سعیده
تخم مرغ بنج بیروح کشنیز استج صمغ اسفیداج که سر
گران کند و خواب آورد کاهو شبت اقحوان زعفران حماما لفاح
مرو شقایق اصطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم
و کرم گوش را بکشد برنج کابلی افسنتین جعده زوفای خشک
کرویا حرف فودنه شیح فلفل شونیز قرنفل شفتالو ترمس

که منع رعاف کند و نفث دم و اسهال دم کند اثمد زرد سنگ
زیره با درونج بلوط بسد کلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل
ارمنی گندنا کافور کندر بارتنگ مصطکی نعناع شسته
به مازو قنطوریون ریوند شادنه جوز سرو کثیرا بزرالبنج

کرم شکم

که قروح را مندمل گرداند کلنار اثمد صمغ آلو انزروت
اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زفت زراوند زیره بارتنگ
ایرسا صبر طین مختوم که قروح و ریشها را پاک سازد
ابهل زفت نمک اقاقیا ایرسا عسل رازیانج حب البان
که گوشت زیاده از قروح زایل سازد انزروت
اشنان نمک مردارسنگ توبال مس صرف سوخته زنگار
که قروح را خشک سازد توتیا صدف سوخته انزروت
استه خرما سوخته آهک شسته مقویات قلبیه
دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور گاوزبان
به سیب امرود گشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد درونج
دارچینی گل سرخ درونج بلیله بسد بالنکو بادرنجبویه تخم
انار شیرین صندلین ریواس شقاقل قاقله قرفه پسته عود
فاوانیا فلنجمشک نمام نیلوفر مویز اسطوخودوس اترج ابریشم
آمله بهمنین بسفایج جدوار مارمشک نارنج پوست نارنج
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله بلیله جوزبوا
دارچینی بلیله گل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی
مشک انیسون سعد سنبل سماق سوس حب قرنفل قرفه قاقله
اذخر سادج هندی که مقوی جگر باشد اشنه جوزبوا
اظفار الطیب حب البلسان دارچینی حماما کشوث مصطکی زردی و
قرنفل قرفه غافت که مقوی شهوت بود جرجیر شلغم
باه بلبوس حب الخضرا کرفس کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا ترفه
خولنجان دارچینی بسباسه جلغوزه فندق پسته کثیرا حلتیت قسط

زرنباد خصی الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان اسقنقور بیضه کبوتر
و گنجشک و کبک و مغز سر گنجشک دیره پنیر مایه شیر شیر میش
انگور انجیر نارجیل مغز بادام مغز جوز باب ۲

۲ حبوب

در منافع حبوب گندم گرم و تر است بدرجه اول و نان او
بهترین نانها بود و غذای تمام دهد و نیکو و نان تنک غذا اکثر
فرنی دهد و دیر گوار باشد بخلاف کرده و نان فرانی غذای تمام دهد
و دیر گوارد و بلغم فربه کند اما سده آورد و معده را مضر باشد
گندم جو سرد و خشک بود بدرجه اول و غذا کمتر از گندم
دهد و پشت جو قابض بود و مبرد بود و تشکاب مبرد و
مرطب بود جوج خشک است بدرجه اول و در حرارت و
برودت او خلاف بود و غذای لطیف بسیار دهد و زود گوارد
و او را با زعفران و روغن تمام پزند یا با شیر تمنی و بیش خورند
[illegible] بارد یابس بند و غذا اندکی دهند و قبض کنند و
الشان مصلح آن شیر و روغن باشد عدس بارد یابس است
تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد و سودادی بود و
خوابهای اشفته آورد و آب ان مطلق و جرم ان قابض
بود و او را با چغندر خورند باقلا بارد یابس بود غذا اندک
دهد و آب او لطیف باشد زیر و حلق و امراض سینه
را نافع بود اما نفاخ بود و مصلح ان نمک و سعتر بود
نخود حار رطب است غذا بسیار دهد و تقویت باه و
ادرار و تفتیح نماید و رنگ را صاف و بدن را فربه سازد و انچه
سیاه و سرخ بود گرمتر باشد و ادرار بیشتر کند لوبیا
قریب است به نخود در ادرار بول اقوی باشد ماش بارد رطب است

کیموس او محمود بود بهتای کرده سرفه را مفید بود و مثانه را مضر بود
و مصلح آن مغز بادام است کنجد حار رطب است دفع یبوست
کند و فربهی آورد و قوة باه دهد و مصلح آن شیرینی بود
خشخاش بارد رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و
سهر و ضعف باه را نافع است و انچه سیاه بود مخدر باشد
و سبات آورد بنگ [illegible] حار رطب است نزله و سعال را نافع
بود و قوت باه دهد شاهدانج حار یابس است درد سر آورد و
شهوت باه ضعیف کرداند و سلس البول را مفید بود و
مصلح شیرینی باشد قرطم خشتی دانه باشد حار یابس بود
و اسهال بلغم نماید و بادها بشکند [illegible] حار یابس باشد
تفریح و تقویت قلب کند و دوار و رعاف باز دارد و امعا [illegible]

۳ لحوم البان

در لحوم و البان بهترین گوشتها گوشت
گوسفند است خصی بهتر از فحل بود و نرینه از ماده و بسیار موی
به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند
گرم و تر است و گوشت بره را رطوبت بیشتر است و گوشت میش
را حرارت و رطوبت کمتر باشد و گوشت بز غالم سرد و تر باشد
و گوشت بز سرد و خشک و بهترین بز ماده یکساله باشد و
گوشت کبش بغایت بد بود و گوشت گاو سرد و خشک بود بهترین ان
گوشت گوساله معتدل بود و زود تر هضم شود گوشت شتر
گرم و خشک بود و بهترین ان جوان است گوشت گوسفندان
کوهی گرم و خشک بود بالقوه و فالج را نافع بود گوشت اسب
گرم و خشک باشد و بهر دو را به سرکه شیر باید پخت گوشت خر گور
گرم و تر بود و غلیظ باشد و ان را با توابل حواریز و

و گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض شد گوشت گاو و گاو
سرد و خشک و غلیظ بود و اولی آن بود که از او اجتناب نمایند
گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و
خروس را رطوبت کمتر باشد گوشت کبوتر گرم و تر باشد
و مقوی باه بود و گوشت کبک و گنجشک و ماخته در مزاج
گرم و خشک بود و مقوی باه بود گوشت مرغابی و بط گرم و تر باشد
و غلیظ بود گوشت ماهی تازه سرد و تر بود و دیر گوارد و ماهی شور
گرم و خشک و ثقیل باشد شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن
حیوان باشد لیکن شیر گاو چرب تر و غلیظ تر باشد و
شیر اسب و شتر بعکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب تر از او
باشد عسل حار رطب است تلیین طبع نماید و بدن را فربه
سازد و سعال و خشونت را مفید بود شکر گرم تر از او باشد
سرد و تر بود ترطیب و تلیین کند مصلح آن شیرینی باشد
گرم و خشک و قابض بود مصلح آن جوز و لوز باشد
معده را قوه دهد و قابض باشد سرد و
تر بود و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضرت رساند و
مصلح آن نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین بود سینه و ریه را مفید بود
و ترطیب بدن نماید سرد و قابض باشد و غذا اندک
دهد خایه هر مرغ مناسب مزاج آن باشد و بهترین آن خایه
مرغ خانگی بود خصوصا زرده نیم برشت که غذای تمام دهد و
تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد

و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باه بود باب چهارم
در فواکه شیرین انگور گرم و تر بود خون نیک از آن حاصل شود
بدن را فربه کند و قوت باه دهد و بهترین آن انگور سفید بود
که پوست آن تنک بود مانند و آنچه بعد از چیدن آن بگذرد نفخ
آن کمتر باشد و دانه انگور خشک بود و پوست آن سرد و خشک
مویز به یبوست مایل باشد معده و جگر را مفید بود آنچه
از او لطیف تر باشد غوره سرد و خشک است تسکین صفرا کند
و حبس طبیعت نماید رطب گرم و تر بود و غذای بسیار دهد و
مجاری پاک گرداند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول
و تشنگی پدید آورد و مصلح آن جوز و لوز باشد و انجیر خشک
را رطوبت کمتر بود خرما گرم و خشک باشد تقویه معده و
جگر نماید و قابض بود تمر هندی گرم و تر بود و تقویت معده و
دماغ نماید و باه را برانگیزاند و بدن را فربه سازد و غذای بسیار
دهد مصلح آن خشخاش باشد انار شیرین گرم و خشک بود تقطیع
بلغم کند و مقوی باه باشد و منع بردت کند و مولد سودا
بود مصلح آن سکنجبین باشد انار ترش سرد و خشک بود تسکین
صفرا کند و طبع را نرم سازد و دفع خمار و صداع و تشنگی کند
ترنج گرم و تر باشد مقوی قلب و مفرح بود و دفع سعال
کند و مجاری را پاک سازد سرد و خشک بود مقوی
معده و مسکن صفرا و دافع عطش باشد و اگر آن را با تخم بفشارند
اسهال صفرا کند بارد یابس است مفرح و مقوی
معده و دافع خمار و قابض بود و قولنج آرد و آنچه ترش باشد

باعتدال اقرب باشد سیب ترش معتدل بود مقوی معده و
مفرح و مانع عفونت بود و با سموم مقاومت کند و انچه ترش
باشد تشنگی کند و سرد و خشک و قابض بود امرود
سرد و خشک بود و از سیب و به غذا بیشتر دهد و ادرار بول و تقویت
دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند شفتالو سرد و تر
است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه
بود زرد الو سرد و تر است دفع حرارت و بخر و تلیین طبع کند
و مسکن صفرا بود اما در معده فاسد گردد و خون بد آرد
آلو سرد و تر است تلیین طبع کند و معده را مضر بود اصبا
قراصیا = الو بالو بود سرد و خشک است انچه شیرین بود تلیین طبع
کند و انچه ترش بود معده را قوت دهد ... سرد و تر است
تسکین عطش کند و حرارت خون باز نشاند و دفع خمار
نماید و در معده فاسد گردد و معده را مضر بود ترنج مفرح
بود پوست آن حار یابس است تقویت معده نماید و بوی
دهان خوش سازد و گوشت آن گرم و تر بود غذای بسیار
دهد و دیر گوارد و حماض آن سرد و خشک است تقویت معده
و قلب نماید و منع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم
آن گرم و تر بود مقاومت با جمیع زهرها کند و لعوق ترنج دفع
مضرت وبا نماید نارنج لطیف تر است خواص او همان
باشد و پوست آن را اگر بر پیشانی مالند دفع صداع کند
لیمو در طبیعت و خاصیت چون ترنج بود ریوند
انچه نارسیده بود سرد و خشک بود و مقوی معده بود و انچه
رسیده باشد بحرارت مایل بود و اعصاب و اوجاع

مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک بود و قوت باه دهد و
مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد نارجیل گرم
و خشک است و حرارت او بیش از جوز بود و انچه تر
و تازه بود گرم و تر بود و مقوی باه باشد و دافع برودت
و انچه کهنه بود کرم شکم بکشد فندق گرم و تر است غذا اندک
دهد و تقویت باه کند و مضرت زهرها دفع کند فستق
گرم و تر است غذا بسیار دهد و منی افزاید و سینه و مجاری
پاک سازد و مصلح او شیر منی بود و انچه تلخ باشد به یبوست مایل
بود و مقطع و مفتح و دافع فضول باشد سنجد گرم و خشک است
مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و معده و
دافع غثیان بود بلوط گرم و خشک بود و مقوی باه و دیر هضم بود
و معده و طحال را مضر باشد و نفخ آورد سماق سرد و خشک
باشد مانع اسهال و قی باشد عناب کنار سرد و خشک است
تبرید و قبض کند سپستان بقول معتدل است در کیفیات
اربع و بقول با برودت در درجه اول و معتدل در رطوبت و
یبوست غلیظات سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و حبس و
تغلیظ دم کند زرشک سرد و تر است تلیین حلق و سینه و
اسهال سودا کند ... در سیم در دوم خشک است قوت معده دهد و
کبد و قلب را نیز مقوی بود و تسکین عطش و منع قی و اسهال
کند و مسهل نگشاید خرمای نرسیده سرد و خشک است مقوی معده بود
و مانع قی و مسکن صفرا بود انچه شیرین باشد گرم و
تر است و ادرار بول و تقویت باه کند و زود در معده فرود آید و انچه

پوست انار مقوی
م

خربزه
شیرین نباشد سرد و تر است تولید رطوبات فضلی کند و مصلح
[illegible] سکنجبین است / سرد و تر است بوییدن آن
تقویت دل و دماغ کند و معده را مضرت رساند و تخم آن مدر
باشد / سرد و تر است تب محرق و جگر گرم را
نافع بود و معده را مضرت رساند و مصلح آن شیرینی باشد
گرم و تر است حلق و سینه و سعال را مفید بود
و ادرار بول و تقطیع بلغم کند و اگر بر آن قی کند دفع بلغم نماید
گرم و تر است تنقیه سینه و مثانه و مجاری کند و مولد
صفرا بود و تشنگی آورد / مقوی باه باشد و نفخ و بلغم
را دفع کند و نبات از همه لطیف تر بود / معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت در درجه دوم سعال و
خشونت حلق و امراض ریه و آلات تنفس را مفید بود و
و مسهل صفرا بود و دفع عطش کند / در حرارت [illegible]
ترنجبین [illegible] است و تلیین [illegible] کند / گرم و تر است
مقوی معده و مقطع بلغم بود و تفتیح مجاری نماید و باد را [illegible] کند
گرم و خشک است بهترین آن عسل سفید خوش بوی باشد
جلا دهد و تقطیع اخلاط کند و دفع برودت کند و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا باشد و مصلح آن حموضات
باشد / گرم و خشک است فایده آن چون فایده عسل
باشد بلکه اقوی و در کسر ریاح و تفتیح قولنج نفع دهد و استرخاء
باب ۵ / سرد و تر است تشنگی
نشاند و زود هضم شود و خون نیکو از او متولد شود و خواب
آورد و منع نزله کند و چشم را مضر بود

بادام

بارد است مایل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند
و ناشتا [illegible] مفتح بود / سرد و تر است غذا نیکو دهد
و زود از معده بگذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود
گرم و خشک است آب آن مسهل و مدر بود
و تلیین آلات صدر کند و مانع خمار بود و جرم آن قابض و
مفسد و مولد دم باشد مصلح آن گوشت فربه باشد
سرد و تر است و تفتیح سده و تلیین طبیعت
و دفع یرقان کند / [illegible] را انقلة(?)
المبارکه نیز گویند سرد و تر است دافع تشنگی و حرارت بود و
التهاب و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر بود
گرم و خشک است محلل و مفتح و دافع خفقان و
مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهان خوش کند و معده را پاک
سازد و [illegible] خواب [illegible] نوعی از دست(?) مقوی معده و دافع بلغم بود
گرم و خشک است مقوی معده و جگر و مانع قی و
اسهال باشد و کرم شکم بکشد و تقویت باه کند
گرم و خشک [illegible] نشف رطوبات نماید و آلات سینه را
مضر بود و حس ذوق باطل کند / گرم و خشک است
ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود / گرم و خشک
بود مفتح و مدر و مقوی معده بود و صرع را مضر بود
سرد و خشک است تقویت دماغ کند و منع بخار کند و خفقان و
معده گرم را مفید بود و باه را مضر بود / گرم و خشک
بود مقوی هاضمه و مقطع بلغم باشد و صداع آورد
گرم و خشک است تقویت معده نماید و

[illegible]

وبادها را بشکنند گرم وترست مقوی بصر بود وباه را
قوة دهد والات سینه ومفاصل ونقرس را مفید بود وغذا
نیکو دهد گرم وتر است غذای بسیار دهد ومقوی باه
ومقطع بلغم باشد وادرار بول کند وسینه وحلق را نافع
بود اما دیر گوارد وردی الکیموس باشد گرم
وتر است آب ان مقطع وملطف بلغم بود ومنفخ ومقوی
اشتها وجرم ان دیر گذرد وزود متعفن شود ومقی بود
در طبع اختلاف است کبد وطحال را مفید بود
ومحلل وملین ومنفخ باشد بواسطه بورقیتی که در وست اما ردی
الکیموس بود گرم وتر است مقطع بلغم باشد و
الات سینه پاک سازد ومقوی باه باشد و در دفع مضرت
اختلاف اب وهوا بی نظیر است گرم وخشک است
بادها بشکند وادرار بول وتلیین طبیعت کند ومقطع بلغم
ومحسن لون بود ومقاومت با ضرر سموم نماید
گرم وترست تقویت باه وتسمین بدن و مجاری والات صدر
والات بول وتقطیع بلغم کند وبوی بدن خوش کند
سرد وخشک است تسکین حرارت وصفرا وتشنگی نماید ومنع
غثیان وبخارات واسهال کند ومقوی معده وقلب باشد
سرد وتر است ترطیب بدن ودماغ نماید وطبیعت نرم گرداند
ومعده را زیان دارد مختلف الاجزا است اب ان
حار یابس مطلق هست وجرم ان بارد ویابس وقابض است
تقویت معده کند ومضرت ان افساد لون واحداث
امراض سودادی بود جگر وطحال را زیان دارد گرم

وخشک است محلل بود عرق النسا وطحال را مفید بود وادرار طمث کند وکرم شکم
بکشد وتریاق سموم بود والخ به سرکه نهاده باشند سده طحال
بگشاید وبلغم از معده زایل کند واشتها اورد

باب ۶
در توابل

گرم وخشک است تحلیل وتخفیف رطوبات و
منع عفونت کند وتقویت هضم نماید وکثرت استعمال ان مضعف
باه ومضر باشد سرد وتر است قمع صفرا ومنع عفونت
واطفاء حرارت وتسکین دم ودفع تشنگی کند ومزاج سرد وعصب را
مضر بود گرم وخشک است معده وجگر را قوة دهد
وبادها بشکند وبلغم ورطوبات را زایل سازد
ومعده را مفید بود ودفع ضرر سموم نماید گرم و
خشک است تلطیف وتجفیف اخلاط وتقویت معده وتفتیح مسام
کند گرم وخشک است بادها بشکند وبلغم
زایل سازد وتقویت معده نماید وتفتیح مسام کند
گرم وخشک است رطوبت معده کم کند وجگر گرم کند ومجاری بول را مفید
بود وادرار بول کند گرم وخشک است تقویت دل وجگر
وتفریح قلب واشراق لون نماید ومعده ودماغ را معطر باشد
گرم وخشک است قطع بلغم وکسر ریاح کند وحصاة
زایل سازد سرد وخشک است قبض کند ودافع
بخار وصداع باشد وقی وجشاء حامض را مفید
گرم وخشک است بادها بشکند وسده بگشاید وقوة بصر دهد

باب ۷
در ریاحین وطیوب

سرد وخشک است تقویت اعضاء باطن کند وبوی او مقوی قلب
ودماغ باشد گرم وخشک است صرع ولقوه
وفالج را مفید باشد گرم وخشک است وبوی او

خواب خوش آورد و سده دماغ را نافع بود و چشم روشن کند
بزند و تر زند و صداع گرم را نافع بود
سرد و خشک است رغن او موی را سیاه سازد
سرد و خشک است صداع را مفید بود و ضعف [illegible]
نبات [illegible] و کبین عنکبوت را نافع بود
و خشک است مقوی دماغ بارد بود و مفرح و مقوی قلب بود و تریاق
زهرها بود و ذهن تیز گرداند و خفقان باز دارد
گرم است در دوم و در رطوبت و یبوست معتدل مقوی قلب و معده
و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش سازد و خوردن
آن رطوبات معده کم کند و قابض بود
آن مصروع را و مسکوت را و صداع بارد را مفید بود و ضماد
آن اورام صلب را نرم کند و احتقان بدان اوجاع رحم را
مفید بود سرد و خشک است خفقان و حمیات حاده و
جگر گرم را و صداع گرم را نافع بود
معده و دماغ و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود
گرم و خشک است موی را برویاند و خون [illegible]
کند و چنین [illegible] و بلغم را [illegible] سازد
بدرجه سیوم و در رطوبت و یبوست معتدل بود

گرم و خشک
گرم
مفرح است [illegible]
گرم و خشک است مقوی
گرم است
جنین میت

در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر [illegible] باب

ادویه مرکبه

در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق
بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک [illegible] و تازه
[illegible] و دانه‌ها را از غبار و خاشاک پاک کند و
ادویه که بباید بوقت [illegible] بستد تا قوت آن ضعیف

بکوبند

نشو

[illegible]

نشود و چون همه را بکوبند و بپزند و وزن و وزن آن در شربت سازند
همه را با هم در هاون سحق کنند تا بیکدیگر آمیخته شود پس اگر آن را
به عسل معجون کنند عسل خوش طعم خوشبوی با کف بگیرند و
ادویه را در آن ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و
باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف را نپوشند تا آنکه سرد
شود با هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف را بگشایند تا بخار از آن بیرون
آید و از فساد و غلیان ایمن باشد و اگر قرص سازند و در آن
موضع صمغ باشد بخیسانند و ادویه را در آن بسرشند و الا
با آب اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق شود بسرشند و قرص سازند
و در سایه خشک کنند و هر روز آن را باز گردانند تا کرم نگیرد
و اگر مطبوخ پزند اجزا از مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها
و تخمها پاک کنند و اول چوبها و تخمها نیم کوفته در دیگ ریزند بعد از آن
تخمها بعد از آن فواکه و در عقب آن گیاهها ریزند و بنفشه و نیلوفر در
آخر همه باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آن را در
خرقه کتان بندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند تا دو سه
جوش بزند پس بیفشارند و بریزند و شیرخشت و ترنجبین [illegible]
و باب گرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو گیرند و صافی کنند بر
سر آن ریزند و اگر با مطبوخ مغز دار روح بود مثل ایاره و [illegible]
بزند و شورنجان و سقمونیا آن را بکوبند و بسرشند و حب سازند
و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه از مطبوخ [illegible]
و مغز دار روح کوفته در آن ریزند و بیاشامند با کفچه از مطبوخ

[illegible]

بردارند و سر دارو چ کوفته دران ریزند و بپاشانند و در عقب آن
مطبوخ خربزه دارد تخمی را بریان کنند باید که در خزف نو باشد
یا تابه را نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و تخمهای دران ریزند و در
هم میزنند چندانکه بوی آن برآید پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل
توتیا و کحل و لاجورد و نوشادر و امثال ان در هاون بکوبند
و باب سحق کنند پس بگذارند تا بته نشیند آنگاه آب از ان بریزند
و خشک کنند بعد از ان بسایند و غسل ادویه حجری را مثل
مذکورات و اقلیمیا و خبث الحدید مرتین طریق بشویند و ادویه که باید
سوخت چون سرطان و بسد و مهرها در کوزه آب نارسیده
کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دامنت
جدا کنند ... و باب و نمک و خاکستر بشویند
و بعد از ان باب خالص بشویند آنگاه استعمال کنند و اگر ان را در
شیره جو بپزند و بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که ابگینه بسوزانند
و در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک که احتراق رسد پس بردارند و در
اب قلیه اندازند و بعد از ان بسایند و صدف و شبه را چون بسوزانند
در گل گیرند و در تنور نهند و اگر مس سوزانند ان را با نمک بسایند
و بلیله و املج بجوشانند و صاف کنند و اب آن را در دیگ مسی
بجوشانند و ان صحایف مس را گرم می کنند و دران آب می اندازند
تا هفت بار چنین کنند بعد از ان فرو گیرند و انچه در ته دیگ نشسته باشد
بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو بران ریزند و یکبار دیگر

ان صحایف را

ان صحایف را گرم کنند و در دیگ اندازند و در رسوب این ابها ان رسوب ضم
کرده بسایند و فولاد را نیز اینچنین سوزانند و عقرب را چون بسوزانند
زنده بگیرند و در ظرف مس نهند و سر ان را بخمیر محکم کنند و در تنور نهند
اما سوختن نقره چنان بود که ان را با سوهان بسایند بعد از ان در اب
نمک بجوشانند و بکفچه آهنی تا محترق شود و اگر نسوزد ارزیز و گوگرد
زرد دران اندازند که سوخته شود و سرب و ارزیز همچنین سوزانند و اگر
طلا را بسوزانند ان را با سوهان بسایند و پاره سرب با ان بسایند
و با اب و نمک در کفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نماند پس در هاون
کنند و بسایند اما مقدار زمان و بقا و قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال
آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که قوت تمام
او از معرفت بعد از این مدت بظهور می آید و تا سی سال قوت او در ازدیاد
باشد بعد از ان قوی باشد اما نقصان پذیرد تا به شصت سال رسد
آنگاه چون معاجین کبار باشد و تریاق نو بغایت قوی باشد در استعمال
ان در سموم و ادویه قتاله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق ... و ...
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال بماند و قرص افاعی و اندروخورون
بعد از دو ماه استعمال نمایند و تاثیر ان تا سه سالی باشد
و دوا المسک و بخور ... و ماده الحیوه و اطریفلات از دو ماه تا
سه سال نیکو باشند و حبوب و معاجین و جوارشنات مسهله چون
معجون خیار چنبر و سفرجل و شهریاران که ترکیب کنند استعمال
توان کرد و تا دو ماه نیک باشند و قوت سفوف تا دو ماه نیک باشد

و قوه و شهامت شش ماه و مرهم نیز جلای باشد و در وعدها متغیر نشود
بوی او بد نشده باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی او بگردد بهیچ کار
نیاید مگر معجون الارض و بلسان و مومیایی که هر چند کهنه تر شود بهتر
باشد اما اشربه همان روز که بسازند استعمال توان کرد و قوت آن تا
چهار سال بماند و مطبوخ فی الحال بخورند شاید استعمال کنند و ده ساعت
بر آن بگذرد ضعیف شود اما امتحان تریاق به آنکه بتجربه تریاق
بر آن کنند که کسی دوای مسهل قوی مثل سقمونیا و تخم الحنظل بخورد و بعد از آن
مقدار نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از آنکه بنیاد کرده باشد منقطع
شود تریاق خوب است و نیک بود یا نیم درم بخورد خروسی را دهند
و مار افعی یا مگسی از هوام قاتله بر آن کار زنند تا او را بگزد اگر خروس بمیرد دوای
تریاق خوب بود و بقوت بود و الا ضعیف یا مغشوش باشد و تریاق
تا امتحان نکنند و قوت و ضعف آن معلوم نشود استعمال نباید
کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار افعی و طلب یکمثقال و در
گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم و کسی که دوای سمی
خورده باشد نیم مثقال یا یکمثقال بخورد و کسی را که درد سینه و سعال مزمن
بود باشد یا درد معده و اختلاج و شهوت کلبی دنا فضل النبات باشد
دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم درم یا یکدرم بخورد
باب سراب و کسی را که قولنج باشد نیم درم
در تریاق چهار تریاق کبیر و آن را تریاق فاروقی گویند تریاق جلیل القدر عظیم
المنفعه باشد و مقاومت با زهرها و دواهای قتال کند و مقوی دل
و دماغ و جگر بود و بواسیر و اسهال و نفث دم و مغص و قولنج و درد معده

۲ تریاق

و استسقا و کرم شکم و صداع و حمی را مفید بود و ادرار بول و طمث کند
و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض
سوداوی و بلغمی را نفع دهد صفت آن اقراص عنصل و ... مثقال
مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون از هر یک بیست و چهار
مثقال افیمون دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال تخم
شلغم بری و سیر بری و ورق گل سرخ و اسارون غاریقون رب السوس و
دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند چینی
و طراسالیون قنطافیلون و دارچینی و اسیون قسط مر سطوخودوس
فلفل سفید فلفل سیاه کندر فرفیون اشق فقاح اذخر بطم
سلیخه سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال میعه سایله تخم کرفس
سلیسالیوس حوف بابلی کما دریوس ناخواه کافیطوس عصاره لحیه
التیس ناردین شیح جبلی ساذج هندی فو مو جنطیانا تخم رازیانه
طین مختوم زاج محرق حماما حب بلسان ... ماریقون صمغ عربی
فو فرودامالن بنسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال دو قوقه مقل الیهود
جاوشیر سکبینج جندبیدستر ... قنطوریون باریک ... از
از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی سه رطل
و نیم انجدان کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصارات بخیسانند و ادویه
کوفته بروغن بلسان ملتوث کنند و در عسل و شراب بسرشند و در
ظرفی نقره یا چینی کنند و ظرف را مملو سازند و هر روز سر آن بگشایند
و بعد از یک سال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی
ده سال و دوازده سال نیز گفته اند قرص عنصل و ...

قنطافیلون
... مجرب

نیز گویند غنصل را پاره پاره کنند و در خمیر گرفته بریان کنند پس از خمیر
بیرون کنند و لب ان را سحق نمایند و با مثل ان آرد کرسنه بیامیزند بهم
و دست را بروغن گل چرب سازند و ان را قرص کنند صفت قرص
اسقوردیون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فو اسارون
عود بلسان از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده
مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی و حماما از هر یک بیست و چهار مثقال
بکوبند و بیخته به بیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ سرشته شند و دست را بروغن
بلسان چرب سازند و ان را قرص ها سازند صفت قرص
افاعی افعی جوان ماده اشقر رنگ بگیرند و ماده که را بدان دانند که اورا
چهار نیش باشد و نر را دو نیش و جوانی را بدان دانند که نیک متحرک
بود و سر برداشته و چشمهای سرخ و اواز بسیار دهد صید کنند همان
روز از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت بیک ضربه جدا کنند و اندرون
و باقی را از پوست بکنند و شکم را بشکافند و ان را پاک بشویند و
در دیگ کوزه نهند و آب در او ریزند و نمک و شاخهای شبت
در ان اندازند و بپزند تا مهرا شود پس گوشت ان از استخوان
از هم جدا کنند و گوشت را در هاون سنگی نیک بکوبند و با
ربع ان کعک بیامیزند و باهم بسایند و با آب مرق ان سرشته شند و دست را
بروغن بلسان چرب سازند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون ان
نزاوند یعنی طری نماند در ظرف ابگینه دارند صفت تریاق عزره
قایم مقام تریاق کبیر باشد حماما سنبل هندی ساذج تیتیا
قرنفل دارچینی طین قیمولیا قسط تلخ جنطیانا از هر یک دوازده مثقال
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت مثقال

عاقرقرحا

عاقرقرحا رازیانه تخم کرنب کوکرد خام تخم شبث اسارون قردمانا فرفیون
افیمون ناردین شکوه باقلی تخم کرفس دوقو سنبل الطیب از هر یک
مثقال کثیرا حماما سفید مقل از هر یک سی مثقال بزر البنج هشت مثقال
برلسکال قرص اسقردیون از هر یک مثقال تخم سداب یک مثقال دارچینی و
بهار شامی از هر یک دوازده مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال
فقاح الاذخر مر از هر یک مثقال عصاره قیصوم هشت مثقال
برگ ترنج سیزده مثقال باشد بکوبند و جمعها را در شراب حل
سازند و با سه وزن عسل کف گرفته سرشته شند و بعد از شش ماه

تریاق اربعه

نیم مثقال یا یک مثقال بخورند تریاق از زهرها و بادهای
والقوه و یرقان خفقان را نافع و مفید بود صفت ان جنطیانا
حب الغار زرآوند مدحرج مر لفوا برابر کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشته
شربتی یک مثقال مقل سفید فلنجمشک ماشیرا از هر یک
ده درم مرتاقیمون حب الغار از هر کدام هشت درم جنطیانا زرآوند
طویل زعفران جدوار غنصل از هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا و
فرفیون از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم بکوبند و با سه مقدار عسل
سرشته شند و بعد از شش ماه استعمال کنند از تریاق
بزرگ است و منافع بسیار دارد صفت ان سلیخه قرنفل فلفل سیاه و
سفید جعده مرتزی دو قوا اکلیل الملک جنطیانا روغن
بلسان مقل از هر یک چهار درم اسارون سقنقور از هر یک چهار درم
نیم سنبل کندر جوز کل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط قنه
سیسالیوس کافیطوس دار فلفل عصاره لحیة التیس جاوشیر جند بیدستر
ساذج از هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب و
زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک دو درم قسطی ناردین مصطکی

جمع عنبر قرنفل افیون بزر البنج ورق گل سرخ مشکطرامشیع از هر یک
بجزو ادویه را کوفته و بیخته جمع نمایند اگر در شراب حل کنند و با سه وزن آن
عسل لبریز شوند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند بزرگ داند و شبیه بزرگی دارد
بود و تریاق و منافع بسیار دارد صفت ان زعفران بزر البنج سفید از هر
یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون از هر یک بیست درم
سنبل میعه سائله از هر یک بیست و هشت درم ساذج قرنفل
از هر یک چهار درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک
کافور قاقله دارچینی سلیخه از هر یکی درمی تخم سپندان عاقرقرحا دار فلفل
از هر یک چهار درم جند بیدستر سکبینج جاوشیر از هر یک دو درم زرنباد درونج
عود روغن بلسان قسط از هر یک [illegible] درم جانکه کوفته شد بیخته کنند
صفت تریاقی که دفع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم
ورق سداب خشک سی درم سیر بری هشت درم نمک ده درم
همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند سه درم از ان تناول نمایند به تاخیری
و توقفی صفت زراوند مدحرج و طویل از هر یکی درم و نیم افیون [illegible]
سپندان زیره از هر یک درم شونیز نیم درم جنطیانا سه درم
سداب دو درم اجزا را کوفته بعسل [illegible] لبریز شوند مثقالی ۴۳
تناول نمایند باب [illegible] در مفرحات مفرحات
مفرح معتدل مروارید ناسفته بسد عود خام گاوزبان از هر یکی ده درم
کهربا تخم کاسنی کشنیز خشک از هر یک پنج درم صندلین طباشیر از
هر یک هشت درم فرنجمشک افیتمون ورق گل سرخ از هر یک شش
درم درونج عقرب زعفران عنبر از هر یکی دو درم ساذج هندی زرنباد

بالنگو حسکانتس [illegible] گل ارمنی از هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند
و به شراب سیب لبریز شوند و مثقالی از ان تناول کنند
مفرح یاقوتی مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی زبرجد [illegible] درم
دو درم بالنگو صندل سرخ بهمن سفید گل سرخ مختوم ریوند چینی از هر یک دو درم
ورق زر مثقالی [illegible] درم لعل عقیق کهربا نیلوفر و
زرشک کشنیز خشک تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ
تخم کاسنی کافور عنبر اشهب از هر یک سه درم طباشیر صندل سفید ورق
گل از هر یک پنج درم ساذج زرنباد درونج از هر یک درم و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم امله هلیله کابلی از هر یک
بیست درم گلاب قند از هر یک یک من شیره و انار ترش شیرین آب سیب آب [illegible]
از هر یک بیست درم صفت مفرح حار قرنفل دارچینی سنبل
فرنجمشک درونج از هر یکی ده درم زرنباد کبابه قاقله از هر یک پنج درم
نانخواه مشک عود [illegible] ساذج از هر یک سه درم زعفران مصطکی
از هر یک [illegible] مثقال عنبر اشهب یکدرم مشک نیم مثقال ورق طلا
درم امله در آب مویز جوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع را
کوفته و بیخته به عسل یا نبات لبریز شوند صفت مفرح بارد ورق
گل سرخ طباشیر بهمن سفید گاوزبان از هر یکی درم کشنیز خشک صندل
از هر یک نیم درم تخم [illegible] مغز تخم خیارین و کدو از هر یکی دو درم [illegible] مشک
دانه سه درم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک [illegible] دانک بکوبند و
در شیره قند لبریز شوند صفت خفقان گرم را نافع لولو بسد مروارید
کهربا گاوزبان گل ارمنی از هر یک دو درم شکر یکدرم قند ده درم بکوبند

ودر شراب سیب بسرشند آجمینا خفقان سرد را نافع بود کاوزبان
درونج از هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند اجزا
ضعف دل و خفقان و غشی را نافع بود مصطکی دارچینی دارفلفل نمام بادرنج
قرنفل بهمن سادج از هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل از هر یک سه درم
زکد باجر مروارید ناسفته طباشیر از هر یک دو درم بالنگو هشت درم
بیلر زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بهلیله بسرشند صفت
دواء المسک خفقان و امراض سوداوی و ضعف دل و معده را نافع
و مفید بود زرنباد درونج بهمن سادج سنبل قاقله قرفه قرنفل جند
بیدستر اشنه از هر یک درم مروارید ناسفته ابریشم خام مقرض
از هر یک درم نیم زنجبیل دارفلفل از هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند و به
و به عسل یا شیره قند بسرشند صفت دواء المسک تلخ خفقان
سوداوی و وسواس را نافع قلب را مفید بود سنبل مشک سادج از هر یک
دو درم زعفران بادرنجبویه کرفس از هر یک چهار درم اسطوخودوس افتیمون
رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر در
انوش دارو مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و بدل
بود و بوی دهان خوش سازد و رنگ روی نیکو دارد صفت آمله
گل سرخ شش درم سعد کوفته پنج درم زعفران قرفه دارچینی زرنباد قاقله
هیل جوزبوا بسباسه از هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون سنبل از هر یک
سه درم بکوبند و به بیزند و یک رطل آمله در نه رطل آب بجوشانند
تا بثلث آید پس صاف کنند با ده رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته

درانی ریزند و بجوشانند و بعسل معجون سازند فلونیای رومی قولنج
و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود صفت زعفران
پنج درم فلفل سفید بزرالبنج از هر یک پنج درم افیون ده درم سنبل
قطراسالیون از هر یک درم تخم کرفس دو درم سادج سلیخه عاقرقرحا
بلسان فرفیون از هر یک درم بکوبند و بروغن بلسان ملتوت کرده
و سه وزن عسل بسرشند و بعد از شش ماه بکار برند
فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط
را نافع بود صفت سفید فلفل بزرالبنج از هر یک بیست درم افیون ده
درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر
زرنباد درونج از هر یک نیم درم مروارید ناسفته مشک از هر یک نیم
مثقال کافور بکوبند و به عسل سه وزن ادویه بسرشند و بعد از شش
ماه در رم تناول کنند باب چهارم در معاجین
و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط
غلیظ باشد صفت هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک ده درم
تربد اسطوخودوس از هر یک پنج درم بکوبند و به عسل بسرشند شربتی پنج مثقال
معجون تربد را درد پشت و بادها را نافع بود
صفت سقمونیا یک مثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی
قرفه بادرنگ قرنفل از هر یک ده مثقال مجموع را بکوبند و به عسل
بسرشند شربتی پنج درم معجون خیارشنبر تربد چهار درم سقمونیا
ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هشت درم رازیانه انیسون

از هر یک پنجاه درم روغن بادام صد درم
مصطکی از هر یکی دو درم عسل چندانکه بشاید
ادویه را کوفته و بیخته بعسل و نبات بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه
و مثانه را پاک سازد و ادرار بول کند
تخم خربزه و تخم خیار
و تخم کدو مجموع مقشر حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود [illegible] ادویه را
کوفته و بیخته به عسل سرشته شربتی یک مثقال ناشتا بخورد **معجون عقرب**
کلیه و مثانه از حصاة پاک سازد و ادرار بول کند
عقرب
سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل
از هر یکی دو درم بیخ کاکنج پنج درم [illegible] چهار درم بکوبند و به عسل سرشته شربتی
یک مثقال نافع بود **معجون حلتیت** بت ربع و اکثر عوارض دیگر را
نافع بود
حلتیت زنجبیل و فلفل [illegible] اجزا متساوی
کوفته و بیخته به عسل سرشته شربتی یک مثقال با آب **معجون کاکنج** قوی کلیه
و مثانه را مفید بود
بزر البنج تخم کرفس [illegible] از هر یک [illegible] درم
حب کاکنج پنج درم [illegible] چهار درم کوفته و بیخته به عسل یا میفختج
بسرشند شربتی یک مثقال **معجون [illegible] باران** [illegible] و نفخ معده
را نافع بود و نفخ امعاء را نافع بود
زنجبیل [illegible] دار چینی جوز
بوا مصطکی و فلفل سلیخه سنبل [illegible] از هر کدام چهار درم
و نیم سقمونیا سه درم ترید حب النیل از هر یک [illegible] درم سکر
سفید هشتاد درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل [illegible] شربتی دو مثقال
بود **معجون فلاسفه** و آن را مادة الحیوة نیز گویند مقوی
قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل را دفع کند
و رنگ روی و بوی دهان خوش سازد و عقل و فهم بیفزاید
فلفل دارفلفل زنجبیل دار چینی [illegible] شیطرج هندی [illegible]

درد دندان
کدو

پنج بادام مغز فندق چلغوزه خصیة الثعلب از هر یکی ده درم مویز طائفی
سی درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان از عسل بسرشند **معجون**
برشعثا وجع قولنج و درد و درد دندان را نافع و مفید بود
فلفل سفید و فلفل سیاه از هر یک بیست درم بزر البنج افیون [illegible] از هر یک
ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا از هر یک مثقال بکوبند و
با صد درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه
یک مثقال خورند **معجون مشک** وجع و برودت کبد را مفید بود
و سده بگشاید
مشک سلیخه سنبل ساذج لک
بکوبند جنطیانا از هر یک پنج درم بکوبند زعفران تخم کرفس مصطکی
از هر یک سه درم عود قرنفل از هر یک پنج درم بکوبند و با سه چندان
عسل بسرشند شربتی یک درم باشد **معجون ورد** اورام صلب
کبد را مفید بود
ورق گل [illegible] ده درم [illegible] بکوبند
چینی لک [illegible] از هر یک [illegible] زعفران از هر یک [illegible] کوفته
و بیخته به عسل بسرشند شربتی یک مثقال بود **معجون الراحة**
در [illegible] و ریاح را مفید بود و قولنج را مفید بود و [illegible] بگشاید
مصطکی فلفل دارفلفل قرنفل زنجبیل جوز بوا اسقونیا [illegible] خولنجان
[illegible] اجزا متساوی بکوبند و به عسل یا [illegible] قند بسرشند شربتی [illegible] مثقال
معجون وج [illegible] دمع را نافع بود
صفت وج حلتیت
زنجبیل [illegible] کوفته و بیخته با سه برابر عسل بسرشند [illegible] مثقال
معجون [illegible] منی افزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را
تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند
صفت مغز بادام [illegible] جوز [illegible] چلغوزه

درد [illegible]

حب الزام و بندق و فستق و نارجیل و حب کاکل و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم
جرجیر و تخم پیاز و شلجم و اسپست و بهمن زرد چند و ملغت و
دار فلفل و کبابه و وقته و درازهی و شقاقل و خولنجان و تخم هلیون اجزا برابر
کوفته و بیخته با سه چندان عسل یا مغز بهرو مقدار تا دو مثقال خورند معجون
بناذریطوس مزاج سرد را و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و
رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط
غلیظه و بادها بشکند و سده بگشاید و ضیق نفس و اوجاع سینه و
صداع و صرع و جذام را مفید و نافع بود صبر اسقوطری پانزده
درم عاریقون بیست درم زعفران دارچینی و حب مصطکی حب بلسان زرد
بلسان فرفیون ملفف دارفلفل سنبل هر یک ... از هر یک دو درم
قسطین کما دریوس افیمون از هر یک ... اسارون ... ا
هر یک شش درم سنبل ... محموع بکوبند و بیامیزند و با عسل بسرشند
و بعد از شش ماه چهار مثقال ... معجون سورنجان اوجاع
مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع بود سورنجان سفید شش درم ... بوزیدان
ماهیزهره ... زنجبیل ... شیطرج هندی از هر یکی دو درم پوست هلیله
زرد ... تخم کرفس ... سفید و ... هر یک
... از هر یکی ... کشنیز خشک ... زنجبیل از هر یک
... ده درم عسل ... سه درم
... معجون بلادری ... فالج و سکته ...
بارده را مفید بود زنجبیل ... قسط ملغت ... از هر یکی ده
درم ... سداب ... حب الغار ...

بلیله

شیطرج جدول از هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل
بسرشند شربتی مثقال بود معجون سنجرینا جمیع امراض بارده را
و ریاح غلیظ و سوء الهضم را و سوء الاستمراء و قولنج و عسر البول و وجع
اسنان را مفید بود چند بیدستر افیون دارچینی اسارون
دو قو موا از هر یک یکدرم ملغت دارفلفل قسط از هر یک شش درم
زعفران نیم درم بکوبند و به عسل بسرشند و بعد از مدت شش ماه نیم مثقال
بخورند

در اطریفلات اطریفل

ریاح بواسیر و برودت معده را نافع بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه افزاید
هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله و فلفل و دارفلفل از هر
کدام سه درم زنجبیل از هر کدام یکدرم بکوبند و ... و به روغن بادام
و به عسل بسرشند و مثقال بخورند اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی
بلیله و آمله اجزا مساوی بکوبند و به روغن بادام ملت کرده و به عسل
بسرشند مثقال بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده
را مفید بود صفت هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله کشنیز خشک اجزا مساوی
بکوبند و به عسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض سوداوی را نافع بود
و موی را سیاه گرداند و سپید نشود هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم
سنا مکی افتیمون ترنجبین از هر یک پنج درم شیطرج ... بسفایج انیسون از هر یک
از هر یک دو درم بکوبند و به عسل بسرشند شربتی مثقال بود اطریفل مقل
بواسیر را مفید بود صفت هلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله از هر یکی ده درم بکوبند
و شش درم مقل را در آب کنند تا حل کنند و با عسل و مغز و ادویه را با آن
بسرشند اطریفل که برص و امراض بلغمی را نافع بود صفت آن هلیله کابلی
بیست درم بلیله آمله از هر یکی ده درم پوست کابلی شانزده درم شیطرج سعد ...

زنجبیل از هر یک پنج درم سقایح اسطوخودوس از هر یک هفت درم قسط سه درم
غاریقون شش درم افتیمون مصطکی قرنفل جوزبوا خیربوا از هر یک دو درم
فلفل دارفلفل مشک از هر یک چهار درم بکوبند و به عسل سرشته چهار درم تناول
نمایند احمر کرم دراز را کشد که کدودانه را احمر برنج کابلی
مقشر ده درم تربد قسط حب النیل از هر یک پنج درم قنبیل ترمس افسنتین
افیتمون ملح نفط خردل سقمونیا شحم الحنظل سعد از هر یک [illegible] درم بکوبند و به عسل
بسرشند شربتی دو درم که عرق مدنی را نافع و مفید بود
هلیله کابلی هلیله املج تربد زنجبیل قنبیل مساوی کوفته به عسل سرشته شربتی دو مثقال

کدودانه

شربت مثقال ۵

در اشربه و لعوقات و مربیات و ربوب و سکنجبینات

اشربه و المعرقات

شراب بنفشه تب صفراوی و سعال فدات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع و ادرار
بول کند صفت آن بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صاف کنند
و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند و به قوام آرند **شراب نیلوفر**
سرد و تر بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را نافع بود صفت آن چون
شراب بنفشه است **شراب عناب** غلبه خون و ماشرا و حصبه و جدری
را نافع بود صفت آن عناب یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صاف کنند
و با قند بقوام آورند **شراب به** مقوی قلب و معده و قابض بود و
تشنگی بنشاند به ترش رسیده پاره کنند و دانه از آن بیرون افکنند
و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام
آورند **شراب سیب** مقوی قلب و معده و مفرح و قی و اسهال باز دارد
و آن را چون شراب به ترتیب دهند **شراب انار** صداع و تشنگی

تشنگی

و قی صفراوی را نافع بود و مقوی قلب و معده باشد صفت آن آب انار
میخوش بگیرند و با قند چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آورند
شراب گل تنهای صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع
کند صفت آن ورق گل تازه چهار من در خمره کنند و ده من آب گرم بر سر
آن ریزند پس یک شبانه روز بمالند و در دیگ ریزند و می‌جوشانند تا آب
طعم و بوی گل گیرد پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند چاشنی کنند و بقوام
آورند و اگر بعد از آنکه صاف کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند
و بجوشانند و صاف کنند و پس با قند بقوام آورند آن را شراب ورد
مکرر گویند و اسهال زیاده از پیش بود **شراب [illegible]**
مقوی قلب و معده و اشتها بود و قی صفراوی را دفع کند صفت آن
سیب و به ترش و سماق و آلو و انار ترش و زرشک و غوره [illegible]
مساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آورند **شراب توت**
اوجاع حلق را نافع بود صفت آن توت سیاه را بیفشرند و آب آن را بگیرند
و با قند بقوام آورند **شراب ریواس** اسهال صفراوی و حمیات
حاده و تشنگی را مفید بود صفت آن ریواس را بکوبند و آب آن را بگیرند
و با قند بقوام آورند **شراب خشخاش** سعال و نزله و قروح سینه
و ریه و سهر را نافع بود صفت آن خشخاش را بکوبند و در خرقه کتان
بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آورند و بر سنگ می‌مالند
تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آورند **شراب لیمو** مقوی
معده و قلب بود و صفرا و تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب
سازند و بقوام آورند و در آن فرو [illegible] آب لیمو بقدر حاجت
در آن ریزند و بر [illegible] پس فرو گیرند و شراب نارنج و حامض را نیز

بخلیسا تند

انجلس سازند شراب صندل صندل مقاصری سوهان باید و نجاه درم
ازان در یکمن گلاب شبانروزی بخوشانند پس باتش نرم بخوشانند و بریث
کمالند تا با نیمه آید پس صاف کنند پس با یکمن قند بقوام آورند شراب

نعناع غثیان و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک رطل نعناع
تازه در سه رطل آب بخوشانند تا با نیمه آید و با دو رطل قند بقوام آورند

شراب زوفا ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه از اخلاط
غلیظ پاک سازد صفت آن انجیر سفید بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد
بنفشه چهار درم پرسیاوشان هشت درم تخم خطمی بخدرم بیخ خطمی
زوفا خشک از هر یک هشت درم مجموع در دو من آب خوشانند
تا با نیمه آید صاف کنند با یکمن قند بقوام آورند شراب دینادی
شراب بسیار منفعت است سده کشاید و یرقان و حرارت جگر را نافع بود
ادرار بول و تلیین طبع کند صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم
پوست بیخ کرفس بخدرم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی پانزده درم تخم
خیار پانزده درم ورد کابلی ده درم ریوند چینی سه درم مجموع کوفته در
شراب بخوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا چهار دانگ
آید پس با دو من قند بقوام آورند شراب بزوری پوست بیخ کرفس
پوست بیخ کاسنی هفت درم تخم رازیانه بخدرم تخم ده درم مجموع را
نیم کوفته در دو من آب بخوشانند تا با نیمه آید پس با یکمن قند بقوام آورند

شراب غوره غوره بگیرند و بجوشانند تا با چهار دانگ آید پس صاف
کنند و ده درم قرنفل در آن اندازند و با یکمن قند بقوام آورند شراب

انجبار اسهال دموی و نفث الدم و نزف الدم را مفید بود و جگر و معده را
تقویت کند صفت انجبار هفت مثقال قرط نیم مثقال صندل ابیض
صندل سرخ از هر یک چهار مثقال صندل را با سوهان بسایند و با ...

بوابر

ده درم

بلکه ده درم

شراب اسطوخودوس
بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آورند شراب اسطوخودوس
امراض سوداوی و بلغمی را نافع بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از
هر یک چهار مثقال عود الصلیب بیخ فهک گاوزبان رازیانه
تخم کرفس حنظل از هر یک بخدرم سپستان سی عدد مویز طائفی بیست درم
بنفشه برگ گل سرخ از هر یک هفت درم در شش رطل آب بخوشانند
تا با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آورند نسخه دیگر
سده و ریاح را نافع بود صفت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج
بخدرم بادرنجبویه گاوزبان بنجه قند با عسل رطل شراب افسنتین
سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت آن افسنتین
یکصد درم در رطل آب بخوشانند تا با رطلی آید و صاف کنند و به در خمیر کرده
و بریان کنند و آب انار ثلثی رطلی و شراب عسل هر یک نصف رطلی مجموع
با هم داخل کرده بقوام آورند بختج جوش ازبرای ضعف معده
و جگر و ماه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول
مفید بود صفت آن آب انگور مثقال صد من کوشت بره فربه بختج بیست من
در دیگ کنند و بجوشانند پس عود ده درم زعفران و مصطکی و خولنجان
و جوزبوا از هر یک بخدرم قرنفل و بسباسه و زرنباد و سعد از هر یک
سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل از هر یکدرم مجموع را
نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود
و بعضی با انکور و نعناع نیز داخل کنند و لحظه لحظه آن کیسه را در دیگ می‌مالند
و می افشارند پس فرو گیرند و صاف کنند مشک دو دانگ عنبر یک
مثقال در رطل گلاب حل کرده بر آن ریزند و با پنج قند یا عسل بقوام آورند
مینبختج ضعف معده و جگر و قی و تشنگی را نافع بود
به رشیده را مالک کرده دو انبریان آورده در آون جوبین یا سنگین بکوبند

سه روزی

و دویست من آب انار بگیرند و ده من شراب صاف بگیرند و ثفل هر دو را
در آن بجوشانند و صاف سازند و باز آن ثفل را با آب بشویند چنانکه اصلا
هیچ طعمی در آن نماند پس بریزند و آن آب را در دیگی سنگین بجوشانند
تا به نیمه آید پس دیگر پالایند و با نخ قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل
دو درم و قاقله صغار و کبابه و فوذنج و خولنجان و دارچینی از هر یک سه درم
زنجبیل مصطکی از هر یک درم و نیم بلغور سازند و در دیگ اندازند و هر دم آن
کفگیر را بر دست می‌مالند تا قوت بآب دهند پس بر دارند و نزدیک بقوام
آورند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند اما

و در کیسه کنند

ربوب فواکه چنانکه آب انار را بگیرند و با شربتی بقوام آورند

ربّ اجاص التهاب حمیات حاده و تشنگی و سده [illegible] نافع بود
و قطع صفرا و بلغم کند صفت آن آلوی سیاه در آب بجوشانند و صاف کنند
و آن آب صاف را [illegible] بقوام آید [illegible] اما سکنجبین

سکنجبین ساده حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا
و بلغم کند و تسهیل نماید صفت آن شکر سفید رطل با نیم رطل آب و یکی قند یا
عسل بقوام آورد سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند
و معده را از فضلات پاک سازد صفت آن تخم کرفس رازیانه تخم کاسنی کشوث
انیسون از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کبر از هر یک پنج
درم غافث ریوند چینی از هر یک سه درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب
بجوشانند و ثفل برون پالایند و صاف [illegible] و با [illegible] قند بقوام آورند

صفت آن سکنجبین بزوری بارد که استسقا و سوء القنیه و حمیات را مفید بود
تخم کاسنی پنج درم تخم خیار [illegible] پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم بیخ رازیانه
پنج درم [illegible] مذکور [illegible] سکنجبین بزوری

کاسنی رازیانه کرفس از هر یک [illegible] درم تخم [illegible] پوست بیخ کاسنی [illegible]
پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و [illegible]
[illegible] سده بگشاید و ناقه را نافع بود صفت آن یک من آب به و یک من قند و
رطلی سرکه یا کمتر حسب اراده بقوام آورند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی را
و سده کبد را و طحال و فالج و لقوه و لیثرغس و سایر امراض بلغمی را مفید بود
صفت آن سرکه عنصل ده من شراب صاف ده من عسل [illegible] کنند [illegible] رازیانه
و انیسون [illegible] عاقرقرحا و سداب [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] در میان آب ریزند و [illegible] در آفتاب
نهند بعد از آن صاف کرده نگاه دارند صفت سرکه عنصل [illegible] عنصل
را بکارد چوبین پاره کنند و خارج و داخل آن را [illegible] بند [illegible] آن را
آب باده من سرکه بیامیزند و ده ماه در آفتاب نهند سکنجبین رمانی
حمیات محرقه و معده و جگر را نافع بود صفت آن انار میخوش آب [illegible] یک
یا سرکه یا غوره یا ریباس هر کدام که خواهند [illegible] درم با هم امیزند و [illegible]
از آن را بکمی قند چاشنی کنند و بقوام آورند سکنجبین [illegible] اوجاع
و سده کبد را مفید بود و طبیعت را نرم کند صفت آن [illegible] ریوند [illegible] درم
غاریقون [illegible] تخم کاسنی از هر یک [illegible] زنجبیل نیم درم [illegible] کوفته
در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آورند

لعوقات

لعوق سپستان

سعال و خشونت سینه و حلق و ریه را مفید بود صفت آن سپستان دویست عدد
مویز طائفی دانه بیرون کرده [illegible] جلجلان [illegible] پانزده درم [illegible] بجوشانند
تا به نیمه آید [illegible] رطل شکر بقوام آورند لعوق [illegible] سعال [illegible]
مفید بود و سینه و ریه پاک سازند [illegible] از هر یک [illegible] درم

در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل قند بر قوام آورند لعوق سپستان
سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند صفت آن حب الرشاد ده درم پنج مثقال
چهار درم رازیانه انیسون از هر یک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند
تا یک رطلی آید و یک رطل عسل بقوام آورند لعوق طباشیر سل و قرحه ریه را
مفید بود صمغ عربی قاقله از هر یک شش درم نشاسته کثیرا از هر یک ده درم
طباشیر چهار درم چلغوزه تخم خیار از هر یک هفت درم قند نصف درم بکوبند
و یک رطل از عسل و بیست درم زعفران و روغن بادام با هم بیامیزند لعوق حلبه
سعال و خشونت حلق را مفید بود صفت آن صمغ عربی کثیرا انیسون از هر
یکی ده درم تخم مغز بادام مقشر از هر یک بیست درم حلبه چهار درم قند بیست درم
بکوبند و در میان رطل شیره قند کنند لعوق عنصل سعال رطب
و ربو را نافع بود صفت آن عنصل بریان کرده سه درم انیسون ده درم فرفیون
ده درم بکوبند و در میان رطل عسل کنند لعوق چلغوزه و قوه
سعال بلغمی را نافع بود صفت آن چلغوزه مقشر کثیرا انیسون
صمغ عربی از هر یک ده درم بزرک بریان کرده خرمای انجیر از هر یک ده درم
با هم بسایند کاو جرب کنند و در میان عسل گرم ریزند ماء الاصول
فالج و لقوه و رعشه و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود
بیخ کرفس رازیانه از هر یکی ده درم بیخ اذخر بجوشانند تخم کرفس و رازیانه
از هر یک چهار درم صفت آن مصطکی سنبل فقاح الاذخر حب البلسان
چلغوزه از هر یکی درم عود بلسان بوزیدان تخم سپندان از هر یک سه درم
موبز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در ده رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و با
یک رطل قند بقوام آورند اختناق رحم را نافع بود ...

صفت آن پوست بیخ کرفس دیگر از هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس
رازیانه انیسون کوفته قنطوریون دقیق عود ماو ایسا حب الرشاد از هر یک
سه درم موبز طایفی پانزده درم صفت آن حماء کلیه و مثانه را مفید بود
صفت آن بیخ کرفس دیگر از هر یک هفت درم کشنیز تخم خیار از هر یک هفت درم
پرسیاوشان پنج درم از هر کدام سه درم موبز طایفی ده درم انجیر ده عدد در
سه رطل آب بجوشانند تا یک رطلی آید و یک رطل قند بقوام آورند و بخورند
بحر الیهود بکوبند و بان بیامیزند صفت آن ... و بر درد گرده و طحال
و بر درد معده و استسقا و حمیات بلغمی را نافع بود صفت آن
پوست بیخ کرفس بلادر از هر یک هشت درم بیخ اذخر فقاح اذخر از هر یک
پنج درم مصطکی سنبل الطیب ... عود بلسان از هر یک دو درم بادآورد
غافث پوست بیخ کبر افسنتین از هر یک سه درم موبز طایفی
بیست درم انجیر ده عدد در ده رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل قند بقوام
آورند گلقند مقوی معده و دافع بلغم بود صفت آن ورق گل سرخ
یک درم شب ... با برگ گل ... قند می ریزند تا چند روز بکوبند و گلقند
را نیز انجبین سازند خمیره بنفشه برگ بنفشه را بمالند و بر آن یک شیره قند
ریزند و در آفتاب نهند باب دوم در مربیات
مربای سیب مقوی معده بود صفت آن سیب ترش ... پوست
از او باز کنند و با شیره قند در دیگ سنگی با آتش نرم بجوشانند به
را نیز انجبین سازند هلیله کابلی را پاره پاره کرده آب آن
و در آهک گذارند و بعد از آن با عسل یا شیره قند بجوشانند مربای بادام
سبز ... بهمان ... را نافع و مفید بود صفت آن ... بادام مغز را ... پوست
بجوشانند ... بیرون آورند و در عسل خشک شده در
ظرف کنند هلیله پرورده معده اقوی ... دفع ... رياح

بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز کند و اعراض سوداوی را مفید بود صفت آن
هلیله کابلی صد عدد در ظرف کنند و آب خاکستر رز بر سر آن بریزند و هر روز
آب و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین
با کفی جو نیم کوفته بجوشانند تا پخته شود پس هلیله را بیرون آرند و به
مسله سوراخ کنند و در ظرف چینی یا کاسی نهند و عسل کف گرفته
یا شیره قند بر سر آن ریزند و یکبار بجوشانند زنجبیل پرورده
زنجبیل را بسیار در آب بجوشانند آنگاه پاره پاره کرده در آب و عسل بجوشانند
تا آب نماند پس در ظرف کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل
مربی باه افزاید و کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن شقاقل را ده
روز در آب بجوشانند پس بیرون آورند و با عسل بجوشانند و در ظرف کنند
ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد صفت آن ترنج را پاره پاره
کنند و ترشی از آن بیرون آورند و با عسل بجوشانند تا آب آن نماند
جوز مربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد
بشکنند و پوستها از آن باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرف کاسی
کنند

در جوارشها

جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را نافع بود صفت آن قاقله
صغار و کبار و بزباز و دارچینی از هر یک چهار درم زنجبیل و دارفلفل و قرنفل و
زعفران از هر یک سه درم دو درم اشنه عنبر سنبل مصطکی از هر یک درم و جوز
بویا نخود مشک یکدرم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال بود
کوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و طبع را بگشاید و باه را بکند
به رسیده یک رطل پاره پاره کنند و در ده من سرکه و شراب با شراب بجوشانند

و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صاف کنند و دو رطل عسل بقوام آورند
آنگاه زنجبیل و دارفلفل و دارچینی از هر یک ده درم هیل و قاقله زعفران از هر یک
سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم ترید سی درم بکوبند و در آن
میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر روی خشک با تخته
که از برای این کار باشد پهن کنند بعد از آنکه این را عرض ساخته باشند
بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند شربتی یک مثقال باشد صفت آن
سه را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن
با یکدرم سقمونیا و نیم درم فلفل و زنجبیل بکوبند و به عسل بسرشند
شربتی از آن یکدرم بود جوارش سفرجلی ضعف معده و قی و اسهال
را مفید بود صفت آن به رسیده را ده من کوفته در سرکه و شراب بجوشانند
تا مهرا شود پس صاف کنند و با نیم من قند بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و
دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس و خولنجان از هر یک درم زعفران دو درم بکوبند
و در آن میان ریزند چنانکه گفته شد شربتی مثقالی بود جوارش کمونی
قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی زیره کرمانی و
فطراسالیون زنجبیل فلفل از هر یک درم و نیم سقمونیا بریان کرده یکدرم
مغز بادام برگ سداب از هر یک ده درم بکوبند و خرمای بی‌هسته دانه بیرون
کرده بیست درم در خل خمر بجوشانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل
آمیزند و ادویه را با آن بسرشند شربتی پنج مثقال بود جوارش هاضم
به اکبر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد صفت آن زنجبیل فلفل
از هر یک ده درم دارفلفل سی درم فانید جوز از هر یک
پنجاه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی مثقالی بود جوارش کافوری
ضعف معده و سوء مزاج و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل

جوز بوا زنجبیل دارچینی جوز بوا قرنفل نارمشک فرنجمشک کافور زعفران
اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال بود جوارش
شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج را نافع و طبع را
نرم دارد صفت آن شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل و قرنفل قاقله
صغار و کبار بزر بادروج مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون
از هر یک شش درم افتیمون تربد از هر یک دوازده درم سقمونیا درم قند
هشت درم بکوبند به عسل سرشته شربتی یک مثقال جوارش کندر
وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دارفلفل و بسباسه
جوز بوا از هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان از هر یک دو درم
شکر سفید مثل مجموع بکوبند به عسل سرشته صفت آن کندر شقیقه
درم فلفل دارفلفل از هر یک ده درم زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم جوز
بوا قرنفل از هر یک [illegible] مشک نیم درم جوارش فلافلی
برودت و وجع معده و سوء استمرا و جشاء حامض و شهوت طین را
و ریاح غلیظ را مفید و نافع بود صفت آن فلفل سفید و سیاه دارفلفل از
هر یک بیست درم عود بلسان ده درم [illegible] سنبل از هر یک چهار درم
زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون از هر یک دو درم بکوبند به عسل سرشته

باب هفتم در قرصهای مسهل

شربتی از دو درم تا [illegible] درم

قرص طباشیر نرم و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را نافع بود صفت آن
طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو از هر یک نیم درم صمغ عربی
خشخاش سفید کثیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته شربتی مثقال
بود صفت آن ورد گل ترنجبین از هر یک شش درم طباشیر کثیرا
از هر یک دو درم [illegible] سه درم بکوبند به ترنجبین سرشته قرص طباشیر

معتدل

معتدل حمیات حاده و لهیب را نافع بود و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر
ورد گل سرخ از هر یک [illegible] نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تودری و
صندل از هر یک [illegible] حماض کافور [illegible] بکوبند به لعاب اسبغول
سرشته قرص طباشیر کبیر ورد گل [illegible] تخم حماض
درم طباشیر چهار درم [illegible] صمغ عربی [illegible] بکوبند و
بلعاب [illegible] سرشته شربتی مثقالی بود صفت آن صمغ عربی تخم حماض ریباس
نشاسته از هر یک دو درم ورد گل سه درم طباشیر سماق [illegible] گل
ارمنی از هر یک درم و نیم قرص زرشک حمیات بلغمی و صفرا
کبد و معده را مفید بود صفت آن عصاره زرشک مغز تخم خیارین از هر یک
سه درم ورد گل سرخ [illegible] از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس
طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث ریوند [illegible] از هر یک
دو درم زعفران یک درم بکوبند و با ترنجبین سرشته صفت آن
بریان کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک سه درم ورد گل
یک درم ریوند چینی سنبل از هر یک درم بکوبند و به سکنجبین سرشته قرص
کهربا نفث و ترف دم را نافع بود صفت آن [illegible] طین
مختوم [illegible] مساوی کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته قرص
بنجنکشت سده کبد و طحال را نافع بود صفت آن تخم بنجنکشت تخم
کاسنی تخم تودری [illegible] مساوی بکوبند و به سکنجبین سرشته قرص
افسنتین سده کبد و طحال و عسر البول و امراض بلغمی را نافع بود
افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ [illegible] کوفته
خالص سرشته قرص [illegible] قرص ورد حمیات بلغمی و
صفراوی را مفید بود صفت آن ورد گل هشت درم عصاره غافث
طباشیر سنبل رب السوس از هر یک درم بکوبند و با آب [illegible] سرشته

معده و حمیات بلغمی را نافع بود صفت ورق گل سرخ شش درم پنج خردل [illegible]
چهار درم سنبل یکدرم قرص ساذج حمیات مزمنه را نافع بود
و ازالهٔ امراض کهنه و طحال را نیز مفید بود صفت ریوند چینی شش درم رومی
لک از هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث از هر یکدرم
کوفته با آب سرشند قرص کافور بحرارت [illegible]
صفت ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر از هر یک [illegible] تخم خیار و کدو
و تخم کاهو و تخم خرفه از هر یک [illegible] درم کتیرا [illegible] زعفران دو درم
کافور سه درم کوفته بلعاب بزرقطونا قرص سرشند قرص بنفشه
صفرا و بلغم باشد و صداع و درد را مفید بود صفت ورق گل سرخ [illegible]
بنفشه دو درم ترنجبین یکدرم پنج دانگ یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا [illegible]
نیم دانگ بکوبند و با آب سرشند و این شربتی است صفت بنفشه
دو درم ترنجبین پنج دانگ از هر یک سه درم بکوبند و با آب سرشند شربتی سه درم بود
قرص کاکنج وجع کلیه و مثانه را نافع باشد صفت تخم
کرفس شهدانه از هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر
تخم خیار تخم حماض مغز بادام افیون از هر یک سه درم حب کاکنج پنج عدد تخم
خیارین مقشر بیست درم بکوبند و با آب رازیانه سرشند شربتی مثقالی بود
قرص خشخاش وجع ریه و حرارت سینه را مفید بود
ورق گل صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کتیرا پنج دانگ از هر یکدرم
زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه از هر یک [illegible] طباشیر [illegible]
که سعال و نفث دم را نافع بود صفت گل ارمنی [illegible]
نشاسته از هر یک شش درم سرطان محرق ده درم کتیرا طباشیر [illegible]
از هر یک [illegible] پنج دانگ سه درم بکوبند و با آب کافور سرشند

سرطان ۴ شربتی دو درم [illegible] تخم خیار [illegible] پنج دانگ تخم [illegible] از هر یک چهار درم
[illegible] طباشیر محرق از هر یک دو درم کتیرا از هر یک [illegible] نافع بود
باب [illegible] در حبوب حب ایارج
تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و
غشاوه را مفید بود صفت ایارج فیقرا تربد سفید و
نیم درم ب حب النیل از هر یکدرم غاریقون انیسون از هر یک [illegible] شحم حنظل
نمک هندی از هر یک دانگ و نیم بکوبند و با آب رازیانه سرشند و این
شربتی بود حب ذهب از جامع معده و امراض دماغ
و ظلمت عین را نافع بود صفت صبر اسقوطری بیست درم پوست
هلیله زرد دو درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران
از هر یک [illegible] درم بکوبند و با آب خالص سرشند شربتی دو درم باشد
حب شبیار صبر اسقوطری [illegible] درم تربد مصطکی [illegible] [illegible]
ورق گل سرخ از هر یکدرم بکوبند و با آب سرشند شربتی مثقال بود حب [illegible]
صبر اسقوطری مصطکی عصاره افسنتین از هر یکدرم سقمونیا شحم الحنظل
از هر یک ربع بکوبند و با آب کرفس سرشند شربتی یکمثقال بود حب [illegible]
از جامع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ کند
از بلغم و معده را از خلط بلغم پاک سازد صفت صبر سقوطری [illegible]
نیم درم تربد یکدرم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک [illegible] شحم الحنظل نمک
هندی از هر یک دانگ و نیم مقل و کتیرا از هر یک دانگ بکوبند و
با آب کرفس حب سازند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا

را مفید بود صفت آن صبر سقوطری تربد سفید ماهیزهرج از هر یکی درمی
سورنجان بکشتال کثیرا شحم الحنظل از هر یکی دانگی حب النیل غاریقون
از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی درم بکوبند و با آب کرفس سرشته
این شربتی بود حب بنفشه دماغ را از صفرا و بلغم پاک
کند و ضعف بصر و معده را نافع بود صفت آن بنفشه دو درم تربد
یک درم رب السوس هلیله زرد از هر یک نیم درم افتیمون دانگی
سقمونیا مشوی دانگ بکوبند و با آب عنب الثعلب سرشته باشد و این شربتی
حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی
را مفید بود صفت آن هلیله زرد و کابلی از هر یک نخود تربد [illegible]
صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون غاریقون از هر یک سه درم
شحم الحنظل یک درم و نیم قرنفل فودنه از هر یکی درم بکوبند و با آب سرشته [illegible]
شربتی سه درم حب مقل بواسیر و اوجاع معده را مفید بود
هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو درم بکوبند مقل شش درم در آب
کنند تا حل شود و ادویه را بدان سرشته شربتی دو درم باشد
حب غافت حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صفت آن صبر سقوطری
هلیله زرد عصاره غافت مساوی بکوبند و با آب سرشته شربتی مثقالی
بود حب سکبینج قولنج و اوجاع امعاء و بواسیر را نافع بود
و حیض بگشاید صفت آن سکبینج تخم کرفس انزروت بلیله زرد
از هر یک [illegible] تربد [illegible] شحم الحنظل [illegible] بکوبند و با آب سرشته
شربتی سه درم حب اصطمخیقون صداع بارد را مفید بود

و تنقیه دماغ از بلغم کند صفت آن هلیله کابلی شش درم افتیمون [illegible] غاریقون
سقمونیا از هر یک [illegible] درم افتیمون [illegible] درم ایارج فیقرا تربد از هر یک [illegible]
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون از هر یک [illegible] درم بکوبند و با عسل سرشته
شربتی یک مثقال بود صفت آن تربد ده درم صبر سقوطری حب النیل از هر یک
درم سقمونیا شحم الحنظل از هر یک دانگی بکوبند و بعسل سرشته شربتی مثقالی بود
حب افتیمون مسهل سودا باشد صفت آن افتیمون ده درم غاریقون
تربد خراشیده بروغن [illegible] حجر ارمنی اسطوخودوس بسفایج از هر یکی درم بکوبند
و با آب [illegible] سرشته و این شربتی است حب افاویه قولنج
بگشاید و بادها بشکند و طبیعت را نرم سازد صفت آن زنجبیل قرنفل
دارچینی [illegible] فلفل دار فلفل مشک مصطکی از هر یکی درمی و نیم سقمونیا سه درم
بکوبند و به شکر سرشته و [illegible] بمقدار نخودی [illegible] یکبار را اسهال حب مسهل [illegible]
کند حب شبطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را نافع
بود و ظلمت بگشاید صفت آن [illegible] تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل [illegible]
سفید شبطرج [illegible] از هر یکی درم [illegible] فلفل دار فلفل عاقرقرحا از هر یکی درم [illegible]
چهار درم بکوبند و با آب [illegible] سرشته شربتی [illegible] حب ایارج
دیگر علل سر و معده را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا شش درم هلیله
زرد چهار درم نمک هندی [illegible] بکوبند و با آب کرفس سرشته و این
یک شربت بود حب السعال سعال را که از حرارت بود مفید بود
صفت آن مغز بادام [illegible] تخم خیار [illegible] کثیرا [illegible] از
هر یکی درم رب السوس دو درم [illegible] بکوبند و به لعاب [illegible] سرشته
علی الرسم حب سازند و در زیر زبان نهند [illegible] سعال که از برودت بود
مفید افتد صفت آن مغز بادام تلخ پر سیاوشان رب السوس تخم کرفس [illegible]

صادی بکوبند و با لعاب اسبغول بسرشند حبی کرکوی دهان خوش کند لیکن
جوز بوا ماقله قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان از هر یکی ربع
مشک دانگی بکوبند و بگلاب حل سازند و اندر زعفران بسرشند حب
سازند پوست ترنج برگ آن قرنجمشک سنبل قرنفل
جوز بوا انار مشک هیل زنجبیل سعد کبابه برباد از هر یکی ده درم مشک
نیم درم عسل الیسم حب سازند تا [illegible] بهم درابارجات

ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن مصطکی دار فلفل از هر یکی دو درم صبر اسقوطری چهار درم همه را کوفته با عسل [illegible] بسرشند و مقدار یک مثقال از آن استعمال کنند

ایارج جالینوس شحم الحنظل غاریقون بصل الغار [illegible] اشق سقمونیا و [illegible] غاریقون از هر یک [illegible] بسفایج افتیمون [illegible] کمادریوس [illegible] فراسیون از هر یک [illegible] بکوبند و دو مثقال از آن شربتی [illegible] اسطوخودوس بسفایج افتیمون و کمادریوس و سکبینج از [illegible] از هر یک [illegible] یک مثقال

ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظه [illegible] کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و دوار [illegible] داء الثعلب و داء الفیل و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صرع و جذام و دوار و تغیر عقل و وسواس و امراض کلی و مثانه را نافع و مفید بود صفت آن
شحم الحنظل [illegible] حب النیل [illegible] ارده غاریقون سقمونیا جاوشیر خربق سیاه [illegible] فراسیون [illegible] فلفل سفید [illegible] دار فلفل [illegible] زعفران بسفایج سکبینج [illegible] مر زراوند فطراسالیون افتیمون فودنج سنبل [illegible] زنجبیل حنظیانا اسطوخودوس از هر یکی [illegible] افتیمون کمادریوس [illegible] اسقوطری از هر یک [illegible]

از هر یکی ده درم [illegible]

کم وبه

کوفته بیخته بعسل بسرشته شربتی چهار مثقال با جلاب از افتیمون و بسفایج
ورد [illegible] و پوست هلیله زرد و کابلی و کادریان و [illegible] اسطوخودوس [illegible] بود

ایارج روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند
شحم الحنظل کمادریوس از هر یک بیست درم صبر سقوطری پنج درم
خولنجان سکبینج جاوشیر از هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند
مدحرج فلفل سلیخه دار فلفل دار صینی زعفران زنجبیل جعده مر از هر یک [illegible] درم
جمله [illegible] مذکور [illegible] با عسل بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال شد

ایارج ارکاغانیس امراض [illegible] و اوجاع مفاصل و جرب و عض کلب [illegible] و قولنج را مفید بود صفت آن شحم الحنظل بیست درم [illegible] اسطوخودوس
سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه از هر یک بیست درم بصل الغار [illegible] صبر
فرفیون زعفران حنظیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یکی [illegible] جعده
دار صینی سکبینج [illegible] سنبل اذخر [illegible] زراوند مدحرج از هر یکی [illegible] بکوبند
و به عسل بسرشند شربتی چهار مثقال

ایارج شیخ الرئیس جرجانی بکیرند شحم الحنظل مثقال صبر [illegible] هندی [illegible] غاریقون مثقال نیم
ارمنی نیم مثقال و [illegible] فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال [illegible]
اسارون جاوشیر [illegible] تخم کرفس [illegible] از هر یک
کادریان [illegible] بادروج تخم [illegible] بالنکو تخم [illegible]
[illegible] بکوبند و به عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

ایارج [illegible] ضعف بصر [illegible] و صداع و علل [illegible] و معده و طحال را نافع بود صفت آن شحم الحنظل ده درم کمادریوس [illegible] سلیخه فلفل سفید و
سیاه از هر یکی [illegible] مر [illegible] زعفران از هر یک [illegible] سقمونیا [illegible] عصاره افسنتین

ده درم بکوبند و به عسل سرشته شربتی چهار درم [illegible]

در سفوفات سفوف انار دانه ضعف معده و تشنگی و قی و
اسهال و ضعف امعا را نافع بود صفت آن انار دانه بریان کرده پانزده درم
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد از هر یک
[illegible] بلوط کشنیز بریان قرط از هر یک پنج درم بکوبند [illegible] نافع بود
آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف پنج
[illegible] کشنیز بریان خرنوب از هر یک پنج درم [illegible] را [illegible] از
هر یک دو درم [illegible] سفوف مقلیانا اسهال [illegible] ضعف
معده [illegible] را نافع بود صفت آن سفوف بریان کرده [illegible]
ده درم [illegible] تخم کنند هلیله سیاه [illegible] از هر یک
پنج درم مصطکی دو درم مجموع را [illegible] مثقالی [illegible] سفوف
نشاسته اسهال [illegible] را نافع و مفید بود صفت آن [illegible]
[illegible] مجموع را بریان کرده نشاسته [illegible] گل ارمنی
از هر یک [illegible] پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق
اسهال [illegible] را مفید بود صفت آن نسخه انار دانه [illegible] هر یک
بریان کرده از هر یک [illegible] دانه مورد پنج درم خرنوب [illegible] صمغ عربی
گلنار از هر یک [illegible] بکوبند و مثقالی [illegible] سفوف [illegible]
مقوی معده [illegible] سماق همه بریان
[illegible] از هر یک دو درم [illegible] صغار
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
سفوف [illegible] آخر اشتها آورد [illegible]
وزن [illegible] را مفید بود
کندر از هر یک [illegible] دو درم [illegible]

سماق

[illegible]

قند سپید [illegible] درم آخر [illegible] عرق [illegible] انزال [illegible] اگر از حرارت باشد
نافع بود صفت آن بنکو ده درم تخم [illegible] سه درم کشنیز یک درم بکوبند
و مثقالی از آن بخورند آخر لذع امعا [illegible] را مفید بود صفت آن
[illegible] از هر یک ده درم بکوبند شربتی سه
درم بود آخر [illegible] صاحب را مفید بود
[illegible] ده درم قند سپید زعفران دانگی آخر [illegible] و جاع
و ضعف معده را نافع بود صفت آن نعناع قاقله [illegible]
سعد از هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل [illegible] از هر یک
درم مشک [illegible] از هر یک درم بکوبند و مقدار سه درم بخورند آخر
[illegible]
لیمون از هر یک سه درم آخر [illegible]
صفت آن تخم کاسنی [illegible] از هر [illegible] بکوبند [illegible]
بکوبند و سه درم بخورند

در مطبوخات و نقوعات مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اسهال رقیق بود و
حمیات حاده را مفید بود صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه
دو درم تخم کاسنی نیلوفر از هر کدام سه درم عناب ده عدد سپستان
آلوی سیاه آلو کیلی از هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق
گل سرخ چهار درم ترنجبین خیار شنبر از هر یک پانزده درم مطبوخ
هلیله مسهل صفرا بود سنا [illegible] پنج درم [illegible] سه درم هلیله زرد
و کابلی از هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه از هر یک سه درم
مویز طائفی ده درم عناب ده عدد آلوی سیاه و سپستان از هر یک
بیست عدد خیار شنبر ترنجبین از هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون

مسهل صفرا و سودا باشد و اخلاط سوداوی و سوخته [خلط] را نافع بود
سنا مکی پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و ورق گل سرخ
افتیمون از هر کدام هفت درم بنفشه و نیلوفر تخم کاشنی از هر یک
چهار درم بالنگو گاوزبان بلیله و آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ
مهک تخم کشوث شاهتره از هر یک سه درم تربد دو درم مویز
طایفی ده درم مجموع را بغیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند
تا با دو رطل آید و در وقت فرو گرفتن در خرقه کتان ببندند و در آن
اندازند تا دو سه جوش بزند پس پانزده درم ترنجبین و بیست درم
خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند **مطبوخ غاریقون**
مسهل سودا و بلغم غلیظ بود پوست هلیله زرد ده درم
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله از هر یک چهار درم مویز بی دانه ده درم
آلوی سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس از
هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم
علی الرسم مطبوخ ساخته بیاشامند **[illegible]**
پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی از هر کدام هفت درم بلیله آمله غافث
افسنتین گاوزبان بالنگو از هر یک [illegible] آلوی سیاه بیست عدد
مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس [illegible] قنطوریون
بسفایج از هر کدام سه درم رازیانه انیسون [illegible] از هر یک [illegible]
دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند پس غاریقون و صبر
سقوطری هر یک [illegible] ملح نفطی حجر لاژورد از هر یک دو دانگ شحم الحنظل نیم
دانگ [illegible] ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند **مطبوخ**
خیارشنبر اخلاط ردی را دفع کند و دفع صفرا کند

پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی از هر یک پانزده درم
عناب آلوی سیاه از هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم
علی الرسم مطبوخ سازند و بیاشامند **مطبوخ زوفا**
ذات الجنب و اوجاع سینه و سعال را مفید بود [illegible] سنا
پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز
بی دانه پانزده درم بیخ مهک [illegible] پرسیاوشان تخم خطمی زوفا [illegible]
از هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم **مطبوخ**
سورنجان اخلاط سوخته و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع مفاصل
را نافع بود [illegible] سنا هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه ترک
از هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاشنی بنفشه از هر یک سه درم انجیر
عناب از هر یکی ده عدد سپستان بیست عدد گلقند و خیارشنبر ترنجبین از
هر یک ده درم علی الرسم مطبوخ سازند **مطبوخی** که حمیات
محرقه و ذات الجنب را مفید بود [illegible] سنا مکی بنفشه از هر یک
پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاشنی
خیارین از هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین از هر یک پانزده درم علی الرسم
مطبوخ سازند **مطبوخ صبر** صداع سوداوی را مفید بود
افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب
بجوشانند گرم در ظرف کنند و در آفتاب می نهند و شب
در جای گرم بعد از سه روز صاف نموده بیست درم از آن با ده درم روغن
بادام بیاشامند **نقوع غافث** **نقوع هلیله**
مسهل سودا و صفرا بود و صداع گرم را نافع و مفید بود [illegible]
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب از هر کدام بیست عدد سپستان
سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو

از هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
روز دیگر بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند **نقوع فواکه**
مسهل صفرا بود صفت آن آلوی سیاه آلوی کیلی از هر یک بیست دانه
ترنجبین و نبات از هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند **نقوعی** که ادرار
بول و طمث کند تخم خربزه کوفته بیست درم تخم کرفس انیسون رازیانه
از هر یک پنج درم نیم کوفته و با سه رطل آب در ظرف کنند و سه روز در
آفتاب نهند پس چند درم از آن بخورند **آخر** که تقاضای اخراج
ماده را مفید بود و عرق را از فضول الکبد بازدارد صفت آن آلوی سیاه
سپستان از هر یک سی دانه مویز طایفی بیست درم تمر هندی سی درم
تخم کاسنی کشوث کشنیز همه را نیم کوفته از هر یک سه درم در ظرف کنند
و آب بر آن ریزند و چند آفتاب نهند و در شب در جایی که نم بود از
سه روز چند درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند

ده حقنها حقنه که در اخراج اخلاط ماده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان
سی عدد سنا مکی ده درم حب کوفته ده درم سبوس گندم خشک از هر یک
یک کف نیم کوفته بجوشانند و صاف کنند و ده درم شکر سرخ در آن حل
کنند و ابکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند

حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود صفت آن حلبه
بزرک از هر یک ده درم عناب انجیر از هر یک ده عدد سپستان بیست عدد
خطمی خشک بابونه از هر یک کف نانخواه رازیانه از هر یک سه درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید و صاف کنند و بکیرند
و یک درم نمک و نیم درم مقل و عسل و روغن کنجد از هر یک ده درم

باان فم کنند

باان فم کنند **حقنه** که برودت اعضای سفلی را نافع و مفید بود
صفت آن مقل سکبینج اشق از هر یک پنج درم جاوشیر و
خیارشنبر از هر یک درم نانخواه رازیانه تخم کرفس سنبل الطیب
از هر یک دو درم حلبه خشک شبت بابونه از هر یک هفت درم در
سه رطل آب و سه رطل شیر بز بجوشانند تا به ثلث آید و صاف
کنند و روغن گاو و کنجد و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال
کنند **حقنه** که حبیث ماده را مفید بود صفت آن جو
نیم کوفته خطمی بنفشه از هر یک کف خطمی عناب ده عدد سپستان
مویز طایفی از هر یک بیست دانه ترنجبین ده درم نمک و بوره از
هر کدام نیم درم علی الرسم استعمال نمایند **حقنه** که نقرس و
مفاصل را مفید بود صفت آن شاهتره قیصوم ارز اذخر کبر و
قنطوریون و قیق سفید ابل سعتر سورنجان جوزبا از هر یک
ده درم شحم الحنظل مازریون از هر یک سه درم روغن کنجد بیست درم علی
الرسم استعمال کنند **حقنه** که قولنج الحار را نافع بود صفت آن بابونه
خشک اکلیل الملک و شبت از هر یک کف حلبه جو مقشر از
هر یک هشت درم کنند بیدانجیر خشک دوا
دو درم رازیانه تخم کرفس از هر یک درم سبوس خطمی قنطوریون
از هر یک پنج درم انجیر ده عدد بیدانجیر ترسلق از هر یک
دسته عسل روغن زنبق روغن جوزی ابکامه از هر یک درم بوره
ارمنی کمیتال سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم علی الرسم استعمال کنند
حقنه که سحج و قروح امعا را نافع بود صفت آن ریب کنار
بلوط از هر یک ده درم کلنار دانه مورد و برگ گل از هر یک پنج درم برگ
مورد دوازده درم بجوشانند و لسان الحمل یا برزده درم زرده
بیضه بریان کرده ده درم یا روغن گل درم بر نهند اقاقیا یک درم
بند کاغذ سوخته از هر یک درم ... سته بریان کرده ما

دم الاخوين از هر يك يك درم عصاره لحية التيس نيم درم بكوبند و با ان
حب كنند و استعمال نمايند حقنه كه قولنج ريحي را مفيد بود صفة
شحم الحنظل يك درم قنطوريون دقيق يك درم و [illegible] سداب فودنج از هر يك
شش درم [illegible] سعتر يك درم بجوشانند و صاف كنند و عسل ده درم
چندبيدستر سكبينج و جاوشير از هر يك نيم درم با آن ضم [illegible] استعمال كنند
اخرى بابونه شبت از هر يك ده درم سداب [illegible] حسك و اكليل و
سبوس [illegible] تخم الخير از هر يك [illegible] درم سكبينج [illegible] مقل
چهار درم شحم الحنظل يك درم بوره نيم درم [illegible] ده درم روغن [illegible] زيت
پانزده درم [illegible] استعمال كنند حقنه كه [illegible] اخراج ده
بكار برند عناب ده عدد سپستان [illegible] عدد تخم الخير ده عدد
بنفشه چهار درم خطمي سبوس از هر يك كف بجوشانند و
آب [illegible] روغن كنجد [illegible] ده درم با ان
داخل [illegible] حقنه نمايند باب سيزدهم در شيافها
و فرزجها شيافي كه قولنج را بگشايد چندبيدستر
زهره گاو بوره نقش الحمار اجزا متساوي بكوبند و شياف سازند
نافع بود اخرى بوره ارمني نمك هندي شحم الحنظل متساوي
بكوبند اخرى رياح غليظ را مفيد بود زهره گاو و بوره
نقش الحمار دو درم بكوبند و شكر سرخ [illegible] شند اخرى كه [illegible]
مزاج را مفيد بود و در عقب مسهل [illegible] تنقيه كنند بكار دارند صفة
[illegible] سه درم بوره ارمني [illegible] نمك [illegible] يك درم بكوبند و به
شكر معقود [illegible] شند اخرى كه قولنج را نافع بود [illegible] سكبينج
مقل بوره شحم الحنظل اجزا متساوي بكوبند و به شكر معقود [illegible] شند
اخرى در [illegible] ده بكار دارند [illegible]
نمك هندي بوره خطمي متساوي بكوبند و با [illegible] شند

اخرى [illegible] بزر البنج صمغ عربي برنج بريان كه از هر يك درم بكوبند
و با آب مورد [illegible] شند فرزجه كه حيض [illegible] و [illegible] جامع
رحم را كه از برودت بود نافع بود صفة [illegible] كندر مقل [illegible] از
هر يك دو درم [illegible] اشق زعفران چندبيدستر از هر يك درم مصطكي [illegible]
روغن سوسن روغن بابونه روغن [illegible] پيه مرغ و بط از هر يك
سه درم صمغها را [illegible] شند و [illegible] را [illegible] را بكوبند و همه
باهم بياميزند و به صوف بردارند فرزجه كه اختناق رحم را
مفيد بود صفة [illegible] پيه مرغ و بط زعفران سنبل [illegible] مصطكي از
هر يك [illegible] درم روغن [illegible] سوسن از هر يك [illegible] درم [illegible] درم
فرزجه كه [illegible] بازدارد صفة [illegible] اقاقيا از هر يك [illegible]
صبر [illegible] قرطاس سوخته [illegible] زعفران از هر يك [illegible] درم
نيم درم بكوبند و با آب [illegible] سرشته بردارند فرزجه كه [illegible] بازدارد [illegible] اقاقيا
[illegible] زعفران كافور گل ارمني متساوي بكوبند و با آب [illegible]
[illegible] بردارند فرزجه كه [illegible] را بازدارد ورق گل [illegible]
انار [illegible] پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحية التيس
استعمال كنند فرزجه كه ضعف رحم را مفيد بود صفة
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] از هر يك سه درم [illegible]
كتان سوخته از هر يك [illegible] زيره دو درم چندبيدستر نيم درم فرزجه
[illegible] را مفيد بود صفة تخم شبت و كرفس [illegible] سكبينج
مصطكي زيره [illegible] قسط [illegible] سنبل
اشق چندبيدستر اجزا متساوي بكوبند و با روغن كنجد استعمال كنند
فرزجه كه [illegible] حيض را بازدارد

آخر شب بیاشامند دو درم افیون بزر البنج از هر یک دانگ
ورد ... زاج کلنار طین مختوم ... بکوبند و شیافه سازند
و بر دارند فرزجه که فرج را گرم سازد و گرم کرده آن
را رطب سازد صفت آن تخم مازریون بکوبند و بروغن زنبق امیزند
و بر دارند فرزجه که فرج را گرم سازد و خشک کند
شکوفه ... عفص ... در شراب خوشانند و رقعهای کتان در آن
اندازند تا آن آب را بخود برچینند و خشک شود پس آنرا
پاره پاره کنند پس از جماع پاره از آن بر دارند آخر
فقاح اذخر یکدرم ... دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان
بیالایند خشک سازند و پاره از آن بکار دارند فرزجه که
رطوبت فرج را باز دارد صفت آن مازو تخم حماض از هر یکی دو درم سرو خشک
... از هر یکی نیم درم بکوبند و خرقه کلنار بجوشانند و خرقه
بدان تر کنند و بدان ادویه بیالایند و استعمال نمایند ۴۱

مقاله چهاردهم در روغنها روغن ناردین منافع بسیار
دارد جمیع امراض ... و اوجاع بارد را مفید بود و شرب ... آن
اوجاع ... را نفع دهد و اختناق رحم و اوجاع رحم مفید بود
... اوجاع کلیه و مثانه را ... بود صفت آن
قصب الذریره و ورق ... سعد بلسان ...
... بکوبند و در ... کنند
با شراب و آب بر سر آن کنند ... رطل روغن
کنجد ... بر آتش بجوشانند پس صاف کنند ...

درم روغن بلسان با آن جمع کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ۸
روغن قسط مقوی عصب بود و اوجاع بارده را مفید بود
قسط قرنفل اشنه ... ساذج از هر یک
ده درم ... مجموع را کوفته شبی در سرکه بخوسانند و در پنج رطل
آب بجوشانند تا بنیمه آید پس پنج رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند
تا روغن بماند آخر قسط ده درم سلیخه شش درم
ورق ... جوز ... نیم کوفته شبی در شراب بخسانند و دو رطل
روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا شراب برود و روغن
بماند پس صاف کنند و بکار برند روغن مورد ...
... و قوت دهد صفت آن ورق مورد تازه دوازده من
بکوبند و در ده من آب بجوشانند و دو من روغن کنجد بر سر
آن ریزند و بجوشانند تا روغن بماند روغن بابونه
بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن
در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن
افسنتین نیز چنین کنند آخر بابونه تر تا خشک
... در ... من آب بجوشانند تا بنیمه آید و صاف کنند و با
... روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه
یک من با ده من مغز بادام ... چهار من در کیسه کنند و در زیر
و آتش نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را از روغن
بگیرند و آنرا از روغن گل بادام کوبند و بعضی رطل ورق گل بدست
بمالند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند
روغن بنفشه بنفشه تازه یک من با دو من بادام

خاکه کوفته بسایند در روغن نیلوفر و برگ خشخاش تازه بر جبین
گذارند روغن کدو کدو را با پوست بخراشند و مغز
ازان بدر کنند پس بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من ازان
آب با یک من روغن بجوشانند روغن مصطکی
ضعف و ادرار معده را نافع بود و صلابات را نرم سازد
صفت آن یک رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آن است که مصطکی
بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن
آمله تقویت موی و تسوید شعر کند صفت آن آمله بر سنگ
صنوبر مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند
آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب
و اوجاع بارده را نافع بود صفت آن ورق و حب الغار در روغن
شیره بجوشانند تا با نیمه آید و در ظرف کنند و هفته در آفتاب
نهند روغن حسک عسر البول و درد گرده را مفید بود
صفت آن زنجبیل چهار درم حسک ده درم در رطلی آب بجوشانند
تا با نیمه آید و رطلی روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند بار دیگر
روغن زنبق امراض بارده را نافع بود صفت آن
گل زنبق در روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین
و خیری و اذخر همچنین کنند روغن سوسن اورام را
تحلیل کند و صلابات را نرم سازد صفت آن سلیخه قسط و
حب البان مصطکی از هر یک ده درم قرنفل قرفه از هر یک پنج درم

زعفران سه درم نیم کوفته با یکمن عرق گل سوسن اسمانجونی و رقا
کرده در ظرف کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز بکار برند
روغن سداب برودت مثانه و رحم و استرخاء اعصاب
را نافع بود صفت آن تخم و برگ سداب را در چهار من روغن کنجد
و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی بماند و روغن مرزنجوش را
نیز چنین گیرند روغنی که موی سر را دراز کند سلیخه حماما
مازو قسط از هر یک سه درم لادن زعفران از هر یک درم کوفته در
در رطل روغن بجوشانند اخر دانه مورد و برگ مورد
و تخم کرفس و تخم حنظل و گل شقایق پوست جوز لادن پر
سیاوشان اجزا برابر چنانکه مذکور شد بسازند و بهتر روغنی
که بواسیر و امراض بارده را نافع بود مقل ده درم جاوشیر
اشق سکبینج حب البان مغز بادام تلخ از هر یک پنج درم نیم
کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطل آید و با رطلی از
روغن کنجد بجوشانند تا آب بماند

جدید سعوطات و غطوسات سعوطی که بهتر
و دماغ گرم را مفید بود و آب کاهو و روغن بنفشه با نیلوفر و شیر
دختران را مساوی با هم امیزند و در بینی کنند اخر
صداع گرم را نافع بود طباشیر دو درم نشاسته کافور از هر یک
نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برکشند اخر صداع
بارد و لقوه را مفید بود جند بیدستر جاوشیر زعفران زهره
کرکس مساوی با آب بسایند و در بینی برکشند اخر

فالج ولقوه را نافع بود جندبیدستر صبر شونیز بوره بمساوی بکوبند

اخر جذام را نافع بود بصل دار فلفل مامیران شیطرج

از هر یک درم مشکطرامشیع پنجکشت از هر یک سه درم

بکوبند و با روغن برکشند عطوسی که لقوه و فالج را نافع

بود تخم الحنظل فلفل اسطوخودوس جندبیدستر کندس بمساوی

بکوبند و در خرقه تنک بندند و ببویند اخر که لقوه

و فالج را نافع بود شونیز بوره جندبیدستر تخم الحنظل فلفل از

هر یک درم کندس صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم نافع بود

اخر کندس فلفل از هر یک درم زنجبیل عاقرقرحا کو در

بوره صبر دار چینی مرزنجوش خربق سفید جندبیدستر بمساوی بکوبند

اخر سیاه و صداع را مفید بود خربق سیاه سفید

مرزنجوش از هر یک ده درم اشنان خردل کندس شونیز تخم کل

از هر یک پنج درم مشک دانق فلفل دار فلفل از هر یک سه درم

غرغره که فضلات را از دماغ فرود آورد عاقرقرحا زنجبیل

دار فلفل از هر یک درم خردل فلفل از هر یک چهار درم انار

دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند

غرغره که خناق و ذبحه را نافع بود عدس کف عناب

ده عدد روباه ترنک پنج درم بجوشانند و با ده درم آب

کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کرده

غرغره کنند

غرغره که ذبحه و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند شیر سی درم

خمیر ترش دو درم مرور شکت پنج درم غرغره که

سقوط لهات و اوجاع حلق را نافع بود صعف الن

بثت ورق کل عصاره لحیه التیس در ماء العسل بجوشانند

و بدان غرغره کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را

مفید بود صمغ الن بثت مازو هر یکی دو درم تخم کل چهار درم

هر یکی درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند ایضا که قلاع را

نافع بود صمغ الن کشنیز خشک عدس هر یکی درم طباشیر

یک درم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند

ایضا که ثقل زبان را نافع بود صمغ الن زنجبیل فلفل خردل

عاقرقرحا اجزا مساوی بکوبند و آب گرم و سرکه بیامیزند و بدان

مضمضه کنند ایضا که درد دهان را مفید بود صمغ الن ورق

غار یا حب غار در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند

سنونات

در سنونات سنونی

که دندان را از حرکت نگاه دارد شاخ بز کوهی

سوخته زبد البحر از هر یکی پنج درم نوشادر اذخر مصطکی

هر یکی دو درم و نیم شادنه یک درم عاقرقرحا سه درم بکوبند و

به مسواک در دندان بمالند سنونی که دندان سیاه

شده را پاک سازد قنبیل ده درم فلفل چهار درم

حماما سه درم شادنج دو درم مازوی سوخته هشت درم اخر

صدف شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج

از هر یکی چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم کوفته سنونی

کاد

سنونی که ابن دهان را خوش سازد و گوشت دندان را محکم
سازد و دندان را پاک سازد صفت آن شیح چوب رز جوس سوخته
ملح اندرانی زنجبیل از هر یکی ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره کزمازک — کزمازک
از هر یکی پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم سماق چهار
درم سنونی که لثه را سخت کند و رطوبات آن برطرف
سازد صفت آن گلنار فودنه نمک سوخته از هر یکی ده درم
نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یکدرم ایضا که
قروح لثه را نافع بود و سیلان خون را از آن بازدارد صفت
ثمره کزمازک سنک سه درم الحبة السوداء طین مختوم اہل از هر یک
درم دارچینی نیم درم اخر فودنه ده درم شب یمانی پنج درم
اخر که دندان متحرک را سخت کند صفت آن شاخ گاو — سخت شد
کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران مسک سنبل
مصطکی سداب از هر یکی دو درم سماق گلنار از هر یک درم
سنونی که بن دندان را سخت کند صفت آن فحم عود و
کزمازک بوره ارمنی زنجبیل ایضا که درد دندان که از برودت
بود مفید بود صفت فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم
اخر عاقرقرحا مویزج زنجبیل از هر یک چهار درم
[illegible] شونیز از هر کدام دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند
دوایی که قلع دندان کند شب یمانی [illegible]
بکوبند و بر آن نهند چنانچه بر دندانهای دیگر نرسد و زمانی
صبر کنند که بر آید اخر که قلع دندان کند بیشتر در

اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و مویزج و شب یمانی و
دار فلفل بسایند و بر شمع و قطران بسرشند و بر آن دندان نهند
اخر عاقرقرحا را در سرکه چند روز بخیسانند بعد از آن
بسایند پس بیشتر در حوالی دندان فرو برند و این دوا بر دندان نهند

در اطلیه و ضمادات
و نطولات طلایی که کلف و نمش را ببرد

پوست تخم مرغ اشنان ناب جزره پرورده آرد جو تخم [illegible]
پوست عدس آرد باقلی فوفل زنجبیل مامیران نخود بادام
تلخ اجزا مساوی بکوبند و با آب ترب و شیر دختران بسرشند
و طلا کنند اخر ترمس باقلا جو نخود کرسنه تخم
خربزه از هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایضا حب
البلسان زنجبیل زراوند مدحرج از هر یک ده درم فلفل
تخم ترب کندش از هر یک درم سرگین گنجشک [illegible]
از هر یک درم و نیم بکوبند و با آب [illegible] بسرشند طلایی که
بهق سفید را مفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج
[illegible] سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل اجزا برابر
با سرکه و آب [illegible] طلا کنند طلایی که بهق سفید و سیاه
را نافع بود صفت آن مویزج سقمونیا از هر یک ده درم
شقایق [illegible] روناس شیطرج خردل مازریون تخم
ترب تخم الحنظل از هر یکی هشت درم کوبیده با سرکه [illegible]
ایضا که جرب را نافع بود [illegible]

و دهن ملک چرک تقوه زرد اند خرزهره اجزا مساوی بکوبند و زیبق را
در روغن زیت بکشند و همه با هم امیزند و طلا کنند و حب را افتاب
شش ساعت بگذارند و باب اشنان بشویند طلایی که جرب
و قوبا را نافع بود صفت آن زرنیخ اقلیمیا عفص صبر اقاقیا حضض سعد
شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند و باب [illegible] تر کرده سرشند
ضمادی که اورام حاره کبد را مفید بود صفت آن صندلین بابونه
اکلیل الملک از هر یکی سه درم ورق گل قرنفل بنفشه از هر یک
یک جزو درم بکوبند و بروغن گل سرشند و بران موضع نهند ضمادی
که ضعف کبد و استسقا را مفید بود صفت آن سنبل مصطکی اسارون قسط
صبر حضض فیلزهره لادن از هر یکی دو درم عود چهار درم همه را
بکوبند و موم ده درم بگدازند و داروها را بدان سرشند ضمادی
که حرارت قلب و کبد را ساکن گرداند صفت آن موم سفید
[illegible] روغن گل و بنفشه از هر یک بیست درم کشنیز ده درم بابونه
ترمس ارد کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه برگ بابونه
سنبل از هر یک پنج درم همه را بکوبند و طلی الخمر در سرکه خوب بپزند
تا حل شود و داروها را بدان سرشند و اندک روغن شبت
روغن بابونه با آن داخل کرده طلا نمایند و اگر اشق در خل حل
بگدازند و طلا کنند مفید بود صفت الخمر سیاه پنجاه عدد
در سرکه خوب بپزند تا حل شود و قسط چهار درم بادام تلخ ده درم
بیخ کبر سه درم با زرنیخ خرما [illegible] آن سرکه و الخمر سرشند و در حلو معده طلا کنند

[illegible]

دو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را نافع بود سورنجان
صندل سفید مغاث خطمی بنکواره جو سورنجان مساوی کوفته با روغن بید
و سفیده تخم مرغ و سرکه سرشند و بر موضع ضماد کنند ضمادی سهلی [illegible]
بر فم معده نهند قی اورد و اگر بر ناف کنند اسهال اورد و اگر بر [illegible]
نهند ادرار اورد و بول براند صفت آن [illegible] کابلی قثاء الحمار از هر یک [illegible]
درم جوز [illegible] سیاه [illegible] اشنگ از هر یک چهار درم [illegible] پنج درم [illegible]
زیت و درم [illegible] شمع پنج درم با هم امیزند و استعمال کنند ضمادی که کسر
و خلع را نافع بود صفت آن مغاث گل ارمنی از هر یک بیست درم [illegible]
خطمی از هر یک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سفیده تخم مرغ [illegible]
اخرى [illegible] مغاث خطمی گل ارمنی صبر از هر یک ده درم [illegible]
را بسن کندر [illegible] زعفران از هر یک پنج درم کوفته باب مورد [illegible]
ضماد کنند اخرى [illegible] لادن گل ارمنی از هر یک ده
درم زعفران سه درم بکوبند و باب [illegible] و کلاب سرشند ضمادی
که پستان زنان را بحال خود نگاه دارد و بزرگ نشود صفت آن ارد جو
صدف [illegible] مساوی کوفته با سرکه سرشند و هر ماه سه روز بران
طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک ارد
باقلا و قوذنه سرشند ضمادی که ورم پستان را نافع و مفید بود
صفت آن باقلا ارد جو حلبه خطمی کعک از هر یک ده درم زعفران
نیم درم بکوبند و سفیده تخم مرغ سرشند ضمادی که سعفه را مفید بود
صفت آن [illegible] اشق زراوند [illegible] اجزا برابر بکوبند و با
روغن [illegible] ضمادی که سعفه [illegible] را نافع
صفت آن نمک [illegible] زاج سوخته کبریت مازو زرد چوبه [illegible]
زراوند [illegible] که [illegible] را نافع بود
بنفشه

تخم کاهو از هر یک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل سرخ بابونه از
هر یک کف بجوشانند و سر را به بخار آن فرو دارند و آب آن را بر سر ریزند
صفت نطول جیّد که وردی سر را دردا نافع بود بابونه اکلیل الملک
مرزنجوش شبت از هر یک [illegible] تمام ورق غار شیح از هر یک
چهار درم

احمر که مالیخولیا را نافع و مفید بود بنفشه
نیلوفر خطمی ورق بید و ورق گل سرخ عناب روباه ترب (?) خشخاش گل سفید
بابونه از هر یک پنج درم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر به بخار آن دارند
و آب صافی آن را با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند

احمر که صداع
بیخوابی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه زیره بنفشه و
مرزنجوش شبت سداب [illegible] بجوشانند و بر سر ضماد نمایند ضماد

کاهو

صفت آن [illegible] بابونه
که قولنج (?) و عسر البول و ریاح بارده را نافع بود
اکلیل الملک شبت حلبه روباه ترب (?) خطمی رازیانه سبوس گندم پوست
خشخاش از هر یک کف بجوشانند و در آن نشیند

در ادویه عین

که انتشار [illegible] و نزول آب
انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود و مقوی بصر باشد
و رطوبات عین را زایل سازد صفت آن توتیای هندی توبال مس
مس سوخته مروارید ناسفته بسد سادج اقلیمیای زر سرطان بحری صبر
اسقوطری زعفران سنبل از هر یک دو درم شادنج مغسول [illegible]
فلفل دارفلفل نوشادر از هر یک [illegible] درم و نیم مشک دانق کافور نیم دانق

نسخه اخری اقلیمیای زر توتیا صبر مس سوخته توبال مس
شادنج مغسول از هر یک درم و نیم مشک دانق باسلیقون
کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه عین را نافع و مفید بود

اقلیمیای [illegible]

صفت آن اقلیمیای نقره زبد البحر از هر یک [illegible] درم مس سوخته [illegible]
پانزده [illegible] اسفیداج سادج هندی رصاص فلفل دارفلفل
سنبل الطیب جندبیدستر از هر یک دو درم قرنفل یک درم صبر سقوطری پنج درم
اشنه نمک هندی از هر یک درم مامیران نوشادر زرد چوبه از هر
یک درم پوست هلیله زرد [illegible] درم نمک طعام بیست و دو مثقال
عصاره مامیثا پنج درم نمک را سحق کنند تا چون غبار شود [illegible]
ذرور سازند

باسلیقون صغیر اقلیمیای زر زبد البحر از هر یک
ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر [illegible] فلفل
دارفلفل از هر یک دو درم تخم الحنظل [illegible] درم قرنفل اشنه از هر یک درم

روشنایی سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه
و غشاوه را مفید بود صفت آن شادنج مغسول مس سوخته
اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دارفلفل از هر یک
چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه زبد البحر از هر یک [illegible] هشت [illegible] درم صبر سقو
اسقوطری سنبل [illegible] از هر یک [illegible] زنجبیل نمک [illegible] از هر یک دو درم
زعفران نوشادر از هر یک درم

نسخه اخری مس سوخته [illegible]
سادج از هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران تخم الحنظل از هر یک پنج درم
زنجار صبر بوره ارمنی از هر یک درم اقلیمیای [illegible] دو درم [illegible]
سامان (?) دهند

کحل زعفران تاریکی چشم و خارش و آب [illegible]
را نافع بود صفت آن زعفران سنبل از هر یک دو درم فلفل دارفلفل نیم
دارفلفل یک درم نوشادر نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ

کحل الجواهر مقوی بصر بود صفت آن اثمد هشت درم
مامیثا پنج درم اقلیمیای ذهبی مغسول بسد مروارید ناسفته از
هر یک درم زعفران نیم درم نوشادر دو درم

کحل شادنج
تقویت چشم کند و [illegible] سه درم [illegible] و فلفل چهار
[illegible] درم اقلیمیای زر دو درم زعفران [illegible]

از هر یکی نیم درم ساذج یک درم فرنجمشک قیراط مروارید دو دانگ و نیم
کحل بنفشجی ظلمت و حکه و دمعه را نافع و مفید بود صفت آن
شاذنه دو درم خولان سیاوشان قاقله مشک از هر یک دانگی
مس سوخته مازو از هر یک درم ساذج دو دانگ سنبل دار فلفل
از هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زایل کند
صفت آن زبد البحر اقلیمیای زر سرکین سوسمار قلیمیا سرطان بحری از
هر یکی چهار دانگ اثمد نیم درم شادنه مروارید ناسفته از هر یکی
نیم درم توتیای هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دار فلفل سنبل
قرنفل از هر یک دانگی نیم مامیران قرمهدی از هر یک دو دانگ
کحل اغبر جرب و ودج را نافع بود صفت آن توتیا سه درم
اثمد سه درم توبال مس یک درم نیم شیح سوخته لولو اقلیمیای
نقره از هر یک درم کحل بمادی مقوی بصر و نافع بشیف
رطوبت بود جرب و سبل را نافع بود صفت آن توتیای هندی
توبال مس شیح سوخته از هر یک چهار درم مامیران یک درم علی الرسم
ترتیب دهند صفت آن کحل که سبل را نافع بود پوست هلیله زرد
زنجبیل از هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شادنه
مغسول ده درم چنانکه معروف است بکار دارند برود حصرم
جرب و سبل و سلاق و دمعه را نافع بود صفت آن توتیای کرمانی
پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم زنجبیل دار فلفل از هر یک سه
درم نیم ملح مامیران از هر یک دو درم بکوبند و با غوره هفت روز
بپرورند و بعد از آن خشک کرده باز بکار برند برود اخضر
توتیای زرده چوبه از هر یکی ده درم هلیله زرد زنجبیل از هر یکی دو درم
و نیم نمک هندی یک درم علی الرسم سامان دهند برودی که جرب را

چشم را از اول

چشم را زایل سازد صفت آن اقلیمیای زر چهار درم توتیای هندی سه درم از
هر یک پنج درم زنجبیل [illegible] بینه و بگلاب و سرکه و شراب ترشند و در
[illegible] کنند [illegible] بشوید [illegible] بعد از آن چنانچه ساخته باد و
دانگ کافور سحق کنند و بکار برند برودی که رمد را نافع بود
صفت آن ساذج هندی مس سوخته افیون برباز از هر یکی
هفت درم صمغ عربی [illegible] درم اقلیمیا [illegible] درم اسفیداج [illegible] درم
برود اسود که [illegible] چشم را نافع بود
کافور ده درم [illegible] یک درم زعفران دو دانگ [illegible] یک درم افیون [illegible]
اقلیمیای زر پنج درم صمغ عربی [illegible] پنج درم توتیای هندی قاقله
و قلیمیا از هر یک درم سرمه [illegible] درم نبات دو دانگ
حضض [illegible] کلنار و ساذج از هر یک دانگ علی الرسم سامان
دهند برود کافوری توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور
دو حبه برود که بیاض را و رمد را نافع بود صفت آن
اقلیمیای [illegible] شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا
صمغ [illegible] از هر یک دو درم [illegible] هشت درم [illegible]
[illegible] خنود اصفر که [illegible] چشم را
که از رطوبت باشد مفید بود [illegible] انزروت [illegible]
پرورده پنج درم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران از هر یک نیم درم
افیون [illegible] دانگ علی الرسم سامان دهند خنود ابیض که
رمد تازه را نافع بود صفت آن انزروت پنج درم نشاسته دو درم
نبات صمغ عربی از هر یکی یک درم بطریق معروف سامان دهند
خنود اصفر صغیر رمد صبیان را و ریاح را و درد [illegible] را نافع است

بجلاء مس سوخته

ازروت بشیر خورده ده درم شیاف مامیثا دو درم کتیرا سفید چهار درم
زرد و زرد اصفر یک سه درم با هم امیخته و با بیند ایضا ذرور
اصفر صفت زعفران یک مثقال اسفیداج با شیاف شب یمانی مثقال صبر زرد
مثقال انزروت ده مثقال افیون نیم مثقال کوفته و بیخته ذرور سازند
ذروری که سبل کهنه را نافع بود صفت اسفیداج اقلیمیای فضه
از هر یکی ده درم شبنه مس سوخته از هر یک سه درم و نیم کتیرا آتشی درم
بسد و مرجان از هر یکی ده درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم
لولو زبد البحر نبات نشاسته از هر یک چهار درم ذروری
که دمعه و ظلمت را و حکه را نافع بود صفت ... را از هر یک نخاه
درم فیل زهر مرو زهره کبک و خروس و کلنگ از هر یک
سه درم مشک و کافور از هر یک نیم مثقال با بیند و با ب
رازیانه بپرورند پس خشک بمونند و بیخته کنند و بکار برند ملکایا
رمد را نافع بود انزروت پرورده نشاسته نبات ...
اکیسا بین قروح عین را نافع بود صفت شادنج لولو بسد توتیا
... مس سوخته اقلیمیای زر از هر یکی ده درم ... قلقطار
زبد البحر از هر یکی ده درم ... استعمال کند ... که قروح عین را
نافع بود شادنج مغسول شبنج سوخته از هر یک ده درم ...
بیضه ... شسته ده درم ... تعمل اورند ...
که بیاض را نافع بود صفت سرطان بحری اقلیمیای زر ...
سوسمار شبنج سوخته زبد البحر اجزا را ماده ... سازند
و ذرور سازند شیافات شیاف قیصر ...
ظلمه را نافع بود شادنج دوازده درم صمغ عربی
مس سوخته از هر یک شش درم زنگار قلقطار سوخته

شادنج

از هر یکی ده

از هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بلکه بیند و با بیند و با ب رازیانه
سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده و در وقت
حاجت بر سنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینار جوان
وجع و حرارت و حرقت را نافع بود صفت اقلیمیای زر
اسفیداج از هر یکی ده درم کتیرا از هر یک نیم درم بسد
و لولو و خون سیاوشان از هر یک چهار درم مس سوخته
زعفران نشاسته از هر یکی دو درم زرد چوبه ... نبات
افیون اقاقیا از هر یک نیم درم بلکه بیند و با ب ... سرشته شیاف
سازند و در وقت احتیاج بکار برند شیاف ... ازا
ظلمت و ضعف عین را نافع بود صفت انزروت صبر زعفران از
هر یکی ده درم زهره کفتار و زهره کلنگ روغن بلسان از هر یکی
درم با بیند و با ب سداب سرشته شیاف سازند اخص
زهره عقاب و باشه و روباه و خروس و ... مادی کوبند
و با بیند و با ب رازیانه سرشته شیاف ... ظلمه
و سبل و ... را نافع بود کحل زنگار ... از
هر یکی درم و نیم اقلیمیا ده درم سکبینج اشق ده درم ... از هر
یک نیم درم اشق و سکبینج را بحل کنند و باقی را کوفته بدان
سرشته شیاف ... وجع عین را و سبل را نافع بود
صفت اسفیداج چهار درم صمغ عربی کتیرا از هر یکی درم اقاقیا مغسول نیم درم
نیم درم سنبل افیون از هر یک چهار دانگ ... درم ... شیاف
سازند شیاف کروم عین و رمد و دمعه و جرب و سبل
را نافع بود صفت اقلیمیای زر اسفیداج افیون مس سوخته
صمغ عربی از هر یک چهار درم ... سنبل نشاسته از هر یکی

درم و نیم اقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و بآب برگ ... بسرشند

شیاف احمر رمد را نافع بود صفت آن شادنج مغسول شش درم

مس سوخته چهار درم بسد لولو لک مامیران از هر یکی ده درم صمغ عربی کثیرا

از هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران از هر یکی نیم درم صمغ را

بجوشانند و باقی را بسایند و بدان بسرشند احمر

جرب و سبل و سلاق و استرخاء جفن را نافع بود صفت آن شادنج

شانزده درم زنگار دوازده درم ملقطار محرق هشت درم شب یمانی

ده درم مس سوخته چهار درم بسایند به شراب بسرشند شیاف

اخضر بیاض را زایل سازد زنگار درم و نیم اسفیداج اشق

نشاسته صمغ عربی از هر یکی درم بکوبند و بآب سداب بسرشند

احمر جرب و سبل و بیاض و آثار قروح را و غشاوه را نافع بود

اقلیمیای فضه از هر یک درم اسفیداج صمغ عربی زنگار و

اشق از هر یک دو درم اشق را بجوشانند و ادویه را کوفته بدان بسرشند

شیاف ابیض وقت ابتداء رمد را نافع بود صمغ

نشاسته کثیرا از هر یک دو درم اقلیمیای فضه درم اسفیداج شش درم

بکوبند و به سفیده تخم مرغ بسرشند شیاف اصفر غشاوه

و ابتداء آب را نافع بود صفت آن ابزروت شیاف مامیثا از هر یک

هشت درم توتیاء ارمنی فلفل سفید از هر یک چهار درم زرنیخ سرخ

ده درم زعفران یک درم و نیم احمر غشاوه و [illegible] و سلاق را نافع

بود و مژه برویاند و قوت چشم دهد اقلیمیای زر اقاقیا

از هر یک پنج درم روسختج ده درم [illegible] از هر یک نیم درم صمغ عربی

زنگار از هر یک چهار درم اثمد یکدرم شیافی که در ابتداء

شیاف مامیثا [illegible] رمد را نافع بود و وجع را زایل سازد

زعفران افیون حضض صمغ عربی از هر یکی دو درم کثیرا ابزروت

از هر یک چهار درم جندبیدستر درم بسایند و بآب سرشته

شیاف [illegible] مقدم ذکر مرهمها

و جند ور [illegible] مرهم داخلیون [illegible]

صلابت را تحلیل کند صفت آن مرداسنگ ده درم بسایند

و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب بزر کتان

و حلبه و خطمی از هر یک بیست درم بر سر آن ریزند و بجوشانند

تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم زنند تا آن را [illegible] بهم

رسد مرهم کافوری گوشت برویاند و ریش را خشک

سازد صفت آن موم سفید اسفیداج از هر یک دو درم روغن

گل چهار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درم با هم زنند

و بعد از آن بکار برند مرهم باسلیقون گوشت برویاند

صفت آن زفت راتیانج شمع از هر یک [illegible] قنه چهار درم با

روغن زیت بگدازند احمر مرداسنگ خون سیاوشان

ابزروت [illegible] از هر یک نیم درم صبر زفت رومی [illegible]

شیح ارمنی [illegible] زنگار [illegible] ده درم [illegible] مرهم [illegible]

مرهم شنجرف [illegible] سوختن را نافع بود

پنج درم قنه اشق از هر یکی دو درم علک البطم شش درم صمغ عربی

ده درم شنجرف چهار درم با زیت و [illegible] بکار برند

مرهم [illegible] قروح را خشک سازد و گوشت را [illegible] برویاند

مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهار درم بسایند و دو درم
زرده تخم مرغ با آن داخل سازند و مرهم سازند و بکار برند نافع
مرهم زنجار گوشت زیاده ببرد و قرحه را خشک
سازد صفت آن علک البطم را بتنبیح از هر یک بیخته زنجار دو درم
با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره اکله و حرق آتش را
نافع بود صفت آن آهک را بشویند و با روغن زیت بیامیزند و
اخضر آهک شسته چند درم چغندر و کف [illegible] و شمع ارزیز
سی درم روغن گل نیم رطل مرهم [illegible] اورام صلبه
و خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود صفت آن شمع را بتنبیح
مقل ازرق مرداسنگ از هر یک چهار درم جاوشیر زنگار و
قنه از هر یک ده درم اشق [illegible] ده درم زراوند طویل مقشر از هر یک
سه درم آنچه باید کوفته بکوبند و مقل را در زیت بگذارند و مرهم
سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند صفت آن شمع
ده درم روغن گل ده درم بگدازند و ده درم اسفیداج با آن بیامیزند
مرهم قلقطار قروح و خنازیر و سرطان و اورام صلبه را نافع
بود صفت آن پیه خوک و زیت از هر یک رطل مرداسنگ نیم رطل
قلقطار چهل درم با هم بپزند و بکار برند مرهم شادنج
ترکی و شقاق مقعد و خروج مقعد را نافع بود صفت آن روغن گل
و بنفشه از هر یک [illegible] درم شمع شش درم اسفیداج عصاره لحیة التیس
شادنج شسته گل ارمنی از هر یک دو درم افیون مصری یک درم
علی الرسم مرهم سازند مرهمی که گوشت برویاند و قروح رطبه

قروح

رطبه

رطبه را خشک کند صفت آن مرداسنگ شش درم گلنار زرنیخ
سرمه زرد چوبه خون سیاوشان شنج سوخته شب یمانی اقلیمیای فضه از هر
یک درم با موم و زیت مرهم سازند اخضر مرداسنگ
ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر و قنه و
انزروت و خون سیاوشان و زفت از هر یک دو درم بسایند و با آن
بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح معده و [illegible] و دواب را مفید بود
صفت آن مرداسنگ یک درم اسفیداج نیم درم بسایند و با شمع و روغن گل
بیامیزند و چون از آتش فرود گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند مرهمی
که بواسیر را نافع بود صفت آن موم سفید و کوهان شتر گداخته از هر
یک نیم درم زفت رومی دو درم قطراسالیون درم آب گشنیز تا
ده درم مرهمی که خونت جراحت را مفید بود صفت آن خبث نقره
اسفیداج [illegible] بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه با هم بزنند و مرهم
سازند مرهمی که گوشت زیاده را ببرد و اورام منفجر را نافع بود صفت آن
در آب بجوشانند با هم صابون [illegible] آب بسایند و با ربع آن زرد
چوبه بیامیزند دوای که عفونت و اکله و گوشت زیاده را زایل سازد
زرنیخ سرخ و زرد از هر یک شش درم [illegible] دو درم آهک آب نارسیده پانزده
درم زنگار یک درم بسایند با خل خمر بسرشند و قرص سازند چون حاجت افتد
دوای که گوشت بخورد صفت آن آهک آب نارسیده ده درم
زرنیخ سرخ و زرد قلقطار از هر یک دو درم کندر اقلیمیا قصب خرنوب از
هر یک درم بسایند اخضر آهک بجوشانند زاج دو درم قلقطار
توبال مس مرداسنگ خبث رصاص از هر یک مثقال [illegible]

ذروری که نواصیر و قروح را مفید بود انزروت ده درم الاخوین اجزا
مساوی بکار برند ایضاً که گوشت برویاند و قروح عفن
گرداند صبر ده درم کندر کلنار از هر یک نیم درم ایضاً که حول زداید
و قروح خشک سازد انزروت دم الاخوین کلنار کندر برابر
ذروری که زخم شمشیر و کارد را مفید بود و خون باز دارد
صبر و انزروت دم الاخوین زنگار در انبیخ اشق اجزا برابر ذروری
که قروح را مندمل سازد صبر کلنار روبخج مغسول اقلیمیای مغسول
لوا مساوی اخری صبر کلنار روبخج زرد چوبه اجزا مساوی

باب ... در حلاوی و مسمنات

حلوایی که تقویت دماغ کند و بدن را فربه سازد و در باه مفید بود
قند سفید اعلی مقدار یک من با چهار من آب در دیگ کنند و
بجوشانند تا منعقد شود پس بردارند و بادام مقشر کوفته در آن ریزند
و بر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوایی که گرده و باه را
قوت دهد ... طلی آرد شسته پخته با یک من روغن گاو بریان
کنند و سه رطل عسل و بیست درم گلاب و یک درم زعفران و رطل آب
با هم بیامیزند و بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش فرو بسته
بر آن ریزند و فرود گیرند اخری آرد شسته پخته یک من
سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند
پس دو من قند بر آن کنند و بر تند عصیده ... مقوی
باه بود خرمای خوب و از بهر ... کرده دو من بادام
آب بجوشانند تا حل شود پس فرود گیرند و بر تخته پهن کنند و

بیالایند

و بیالایند و با رطل قند و رطلی از عسل و یک درم زعفران بجوشانند و کعک
خورد کرده بچندان قدر که باید در آن ریزند و با یک من روغن کنجد بریان کنند
جوز بادام و فندق و جلغوزه در آن کنند مسمّن مغز بادام پسته
جلغوزه و شهدانه بکوبند و بشیر عسل سرشته هر روز مقدار بیست درم
تا سی درم بخورند سفوفی که بدن را فربه سازد
بادام فندق مغز کنجد خشخاش از هر یک بیست درم کتیرا ده درم
با نبات مثل مجموع بکوبند و مقدار هشت درم بخورند مسمّنی که گرم
مزاجان را نافع بود نخود در ایکشبانه روز در شیر گاو
بخیسانند ... درم از آن با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم
و جوز مقشر و بلسمات و قند هر یک سی درم بادام مقشر پنجاه درم
بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند
و بحمام اوزند اخری نخود باقلی حرف شنبلید نانخواه
از هر یک ده درم ... چهار درم زیره کرمانی فلفل از هر یک دو درم بکوبند و
با مثل آن آرد سفید سرشته و نان پزند و با شیر و قند حسو سازند
مسمّنی که هزال که از خوردن گل حادث شده باشد باز دارد
خشخاش کتیرا ... رزنا و بکوبند و با شکر ساخته
بخورند بعد از آن بحمام روند حقنه که بدن را فربه سازد
کله میش فربه ستانند و بکوبند و نیم رطل ... دنبه در
دو رطل شیر و نخود و برنج شسته و گندم از هر یک دو رطل نیم کوفته
بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم آن آب ...
نموده با روغن جوز و لوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند

بعد از آن که دفع براز کرده باشند پس بخواب روند و در ماهی
پنج نوبت چنین کنند که این زا بغایت فربه کرده است والله اعلم

در متفرقات حابسات

رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی سوخته انزروت
گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا ...
مازوی سوخته شب یمانی از هر کدام یکدرم کافور دانگی کوفته
در بینی دمند اخر پوست بیضه سوخته اقاقیا
پوست انار کاغذ سوخته از هر یکدو درم بکوبند و با آب مورد بسرشند
و فتیله ساخته در بینی نهند اخر کاغذ سوخته اقاقیا
شب یمانی کافور از هر یک نیم درم اخر زاج ...
الحمل مازوی سوخته ... از هر یکده درم عصاره
لحیة التیس ... سوخته از هر یک ... خشک
سوخته ... بکوبند و با آب بارتنگ بسرشند ...

ادویه که قی صفراوی باز دارد

انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل ... و دانه گل و عود
و غوره از هر یکدرم پوست پسته نیم درم بکوبند و مثقال از آن با
سیب یا به بخورند ادویه که قی بلغمی و سوداوی را
باز دارد ورق گل چهار درم ... نعناع ...
پسته مصطکی عود خام سعد سنبل قرنفل ...
زیره کرمانی در سرکه ساده از هر یکدو درم بکوبند ده درم از آن

با بیهم

ادویه که قی و تبخیر را نافع بود

با میبه خورند
انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع از هر یکدرم ... طلی از
آب بجوشانند تا ... اخر ... سماق ... عود و سک و
رامک از هر یکدرم بسایند و بر سر آن ریزند و بخورند اخر
سک ... سعد از هر یکده درم ... مازو ... انار
کندر از هر یک نیم درم افیون دانگی بکوبند و ... بسرشند

ادویه که اشتهای گل ... قطع

کنند ... زیره ... ده مثقال
فلفل دو درم ... قرنفل نیم درم بکوبند و مثقال از آن بخورند اخر
قاقله صغار و کبار و ... در سرکه ساده از هر یک
سه درم قند ... بکوبند و چهار درم ... بخورند ادویه
که دفع عرق کنند اگر بوره ارمنی ... کنند و در ... بند
بمالند عرق را بنشاند و آب ... نیز چنین باشد اخر
... در روغن گنجد بجوشانند و در بدن بمالند
اخر زنجبیل و آب سرد و پیاز اخر
مازوی سوخته با روغن گل اخر گل ارمنی و
مرداسنگ بروغن گل پرورده بسایند و با آب مورد
در بدن بمالند اخر گلنار مورد مازو ...
بکوبند و با روغن مورد بمالند اخر گل ارمنی ... بکوبند و
با روغن مورد بمالند

ادویه حابس ...

بهمن سرخ کثیرا اسقنقور زهره گاو ... از هر یک مثقال

مروارید ناسفته خردل سفید فلفل سفید از هر کدام نیم مثقال
بکوبند و به عسل لت کنند هر روز پنج درم یا هر روز مثقال
بخورند و بعد از ان مجامعت کنند **فرزجه**
از برای همین کار
دو درم جاوشیر پنج نرکس از هر یکدرم مقل ازرق چهار درم روغن بلسان
عسل سه درم
باهم آمیخته و بصوف تر بردارند **اخری**
پنیر مایه خرگوش و سرگین او و سماق هر یک [illegible]
عود از هر یکدرم بکوبند و به عسل سرشته مروارید ناسفته
زعفران حماما سنبل الطیب ... اکلیل الملک از هر یک نیم مثقال
درم ... هشت درم پیه بط پیه مرغ شمع روغن
روغن سنبل از هر یک دو درم با سفیده بیضه سائیده و بعد از
طهر برگیرند **بخوری** که ... بود خون ... سد
دارشیشعان ... بکوبند و بروغن گاو سرشته و در مجمره
آتش نهند و در زیر خود گیرند **اخری** زرنیخ جوز
مرد ... باروز ... زنجبیل حب الغار هر یک ... بکوبند
و به شراب کهنه لت کنند و حب ساخته بعد از طهر یاک بخور کنند

دوائی که چون استعمال کند جنین ساقط شود ... مازو
جوز سرو ... از هر یکدرم زنجبیل ده درم قند دوازده درم
مشک نیم مثقال بسایند و به عسل سرشته دو درم تا دو مثقال بخورند
فرزجه ... نافع بود

فلفل فطانه

و شیح از هر یک ده درم افیون نیم درم فلفل از هر یکدرم بکوبند و به عسل
سرشته پیش از مجامعت بردارند **بخوری** که از استعمال ان
استدلال نمایند بر انکه زن آبستن خواهد شد یا نه
کندر حب البلسان از هر یکدرم مر یکدرم میعه قرنفل دارچینی از هر
یکدرم سنبل چهار درم ساذج هندی نیم درم کوبیده و سرشته
حب سازند و در مجمره آتش نهند و ان زن بر زیر خود گیرد اگر بوی
و بخار ان از دهن و بینی آید آبستن خواهد شد **ادویه**
مسکره که ... باشد که جهة اصلاح و اخراج ... یاد آید
یا شغلی که در حالت هشیاری طاقت ... آن نیز اصلاح افتد
با استعمال ان ... افیون پنج درم خشخاش سیاه ده درم
تخم کاهو پنج درم در سه رطل اب بجوشانند تا آب ان
تمام بر طرف شود پس گندم را خشک ناخته بکوبند و مقدار
یک مثقال از ان به هر که دهند بیهوش شود **اخری** خشخاش سیاه
تخم کاهو از هر یک پنج مثقال بزرالبنج دو مثقال بجوشانند و صاف
کرده با قند بقوام آورند و مثقالی از ان مسکر باشد و اگر
در شراب بجوشانند و بدهند بیهوش شود و اگر خواهند با خود
آید شیر را بجوشانند و بدهند یا در شراب ... طلا
و بدهند و اگر از ان ... تریاق کبیر یا تریاق اربعه بدهند
و اگر خواهند که مست ... سرکه کهنه با گلاب بدهند
یا دوغ گاو با برف یا شربتی از شراب ... برف سرد کرده

واگر چهار روز بان در شراب حنظل شد و از آن شراب بخورد کسی دهند
دشمن شراب گفد و اگر مگس خشک کرده و آنرا بسایند و در میان
شراب اندازند همان عمل کند و اگر سکنج و فلفل ارزق و [illegible]
یمانی و فرشیح و لعاب خنزیر و راز یانه از هر یک مثقال سوخته [illegible]
بسایند و آب راز یانه تر شنید بر قضیب مالند [illegible]
خشک کرده با سرکه جماع نماید باعث دوستی او [illegible]
اگر مالد همین عمل کند اگر اسفیدبج و مامیران و [illegible]
سوخته و سرگین کبوتر و [illegible] خروس و اشنان [illegible]
کدام که باشد و آنکه ساییده شد بخورد بر لب دهد که با او جماع کند

دشمنی

موجب دوستی شود و اگر بابونکو و گاو زبان و مامیران و [illegible]
مروارید و در ماهوزی و زرنباد و [illegible] و عود خام و [illegible]
از هر یک مثقال نبات [illegible] به کسی دهند که او عاشق باشد عشق از

عشق

دماغ [illegible] بیرون برود و اگر [illegible] و طالیسفر و بستان افروز
و تخم [illegible] و کشوث و [illegible] و فراسیون و [illegible] و
قیصوم و [illegible] از هر یک مثقال بکوبند و با [illegible] شد
و قرص سازند و در سایه خشک نمایند و نیم درم [illegible] سایند
دل کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق شود [illegible]
بکوبند و با روغن [illegible] کند بزرگ [illegible] طلا کنند [illegible]
بزرگ شود و اگر قضیب را بخرقه درشت بالند بعد از آن [illegible]

foliated 11/10/87 fol.

Loose material follows

مشتمل شد بر فصل و خاتمه

فصل ۱ معالجات سوء المزاج

" ۲ در مسهل و حقنه ص ۱۰۸ (۱۰۵)

" ۳ فصد و حجامت و علق ص ۱۰۹

خاتمه (اجمالاً) امراض مشترکه ص ۱۱۴

مقاله ۲ امراض از سر تا قدم (۲۰ باب)

منقسمه به ۲ فصل
مقدمه در امراض سر تا قدم شامل (۲۱ باب) ص ۱۱۶

مقاله ۳ حمیات در ۳ باب ص ۱۸۰

مقاله ۴ امراض ظاهر بدن (۷ باب) ص ۲۹۰

مقاله ۵ زهر حیوانات ۴ باب

باب ۱۶

۱۷ اطلیہ ضرورات نظرکلے

۱۸ ادویۂ چشم

۱۹ مراہم ذرورات

۲۰ صدوری مسمنات

خاتمہ متفرقات

END OF TITLE
PLEASE REWIND